



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

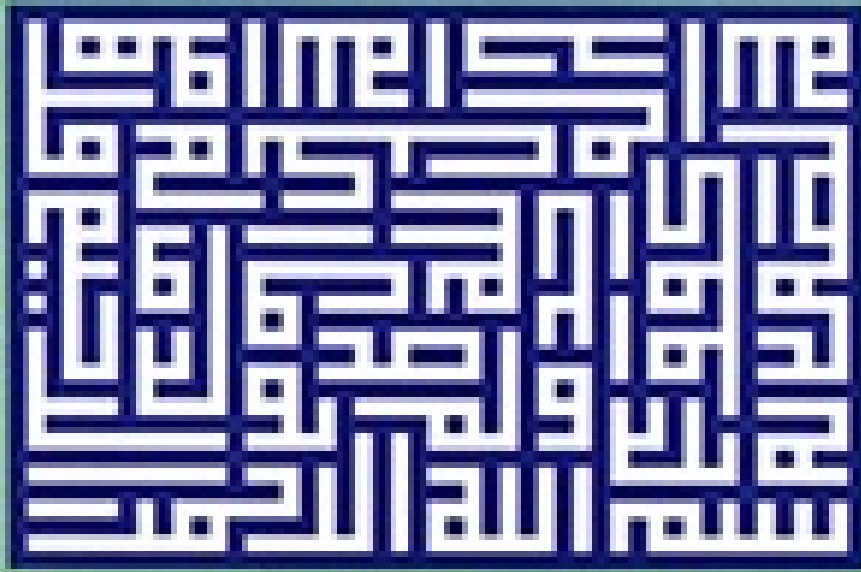


کتابخانہ

۲۰۵

بازی پژوهی

تحریر فاپذیری قرآن



حضرت آیت الله حاج شیخ محمد جوان فاضل الشکرانی

مطبع و پوهش مرکز علمی المدینہ المنورہ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بازپژوهی تحریف ناپذیری قرآن

نویسنده:

محمد جواد فاضل لنکرانی

ناشر چاپی:

مرکز فقهی ائمه اطهار (علیهم السلام)

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۱	بازپژوهی تحریف ناپذیری قرآن
۱۱	مشخصات کتاب
۱۲	اشاره
۱۶	فهرست مطالب
۲۹	مقدمه
۳۳	پیش گفتار
۳۳	تحریف در لغت
۳۴	تحریف در اصطلاح
۳۷	اقوال فریقین در تحریف قرآن کریم
۳۷	اشاره
۳۷	اقسام تحریف از نگاه محقق خوئی رحمه الله
۳۷	اشاره
۳۸	قسم اول: تحریف معنوی
۳۸	اشاره
۴۰	نقد قسم اول تحریف (تحریف معنوی)
۴۱	قسم دوم: نقصان یا زیاده در حروف یا حرکات قرآن
۴۳	قسم سوم: کم یا زیاد شدن یک یا چند کلمه با تحفظ بر قرآن
۴۳	اشاره
۴۵	نقد آیت الله فاضل لنکرانی قدس سره به دیدگاه محقق خوئی رحمه الله
۴۷	قسم چهارم: کم و زیاد شدن یک آیه یا سوره با تحفظ قرآن نازل شده بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله
۴۹	قسم پنجم: تحریف به زیاده در قرآن
۵۰	قسم ششم: تحریف به نقیصه
۵۱	نسبت دهی اعتقاد امامیه به تحریف قرآن

۵۱	اشاره
۵۲	دیدگاه شیخ صدوق رحمه الله
۵۴	دیدگاه شیخ مفید رحمه الله
۵۹	دیدگاه سید مرتضی رحمه الله
۶۵	دیدگاه شیخ طوسی رحمه الله
۶۸	دیدگاه علامه طبرسی رحمه الله
۶۸	دیدگاه علامه حلی رحمه الله
۶۹	دیدگاه محقق ثانی رحمه الله
۶۹	دیدگاه سید نورالله تستری رحمه الله
۷۰	دیدگاه شیخ بهایی رحمه الله
۷۱	دیدگاه مقدس بغدادی (شیخ محسن اعرجی رحمه الله)
۷۱	دیدگاه فاضل تونی رحمه الله
۷۲	دیدگاه فیض کاشانی رحمه الله
۷۸	دیدگاه بلاغی رحمه الله
۷۸	دیدگاه صاحب وسائل رحمه الله
۷۹	چرایی متهم شدن امامیه به اعتقاد به تحریف
۸۴	قائلین به تحریف از علمای امامیه
۸۴	۱- سلیم بن قیس هلالی
۸۴	اشاره
۹۰	جایگاه سلیم بن قیس نزد امامیه
۹۱	دیدگاه امامیه درباره کتاب سلیم
۹۸	۲- فضل بن شاذان
۱۰۲	۳- محمد بن حسن صفار
۱۰۲	اشاره
۱۰۸	اعتبار کتاب بصائر الدرجات
۱۰۸	۴- فرات کوفی

- ۵- محمد بن مسعود عیاشی ۱۱۲
- اشاره ۱۱۲
- عیاشی از نگاه دانشمندان رجال ۱۱۲
- بررسی روایات دال بر تحریف در تفسیر عیاشی ۱۱۳
- ۶- علی بن ابراهیم ۱۱۸
- ۷- شیخ کلینی رحمه الله ۱۲۱
- ادله عدم تحریف قرآن ۱۲۷
- اشاره ۱۲۷
- دلیل یکم: آیات قرآن ۱۲۸
- اول: آیه نهم سوره حجر ۱۲۸
- اشاره ۱۲۸
- دیدگاه علامه طباطبایی ۱۲۹
- نقدهای وارد بر دلالت آیه نهم سوره حجر ۱۳۲
- دوم: آیات ۴۱ و ۴۲ سوره فصلت ۱۶۲
- اشاره ۱۶۲
- معنای اجمالی آیات ۱۶۳
- بیان استدلال ۱۶۵
- نقد و اشکالات نوری طبرسی رحمه الله بر آیه ۱۶۸
- دیدگاه حاجی نوری رحمه الله در معنای آیه ۱۸۰
- نقد معنای ارائه شده از سوی حاجی نوری رحمه الله ۱۸۰
- بیان یک نکته تفسیری ۱۸۱
- سوم: آیه ۳۲ سوره توبه ۱۸۳
- اشاره ۱۸۳
- چگونگی دلالت آیه بر عدم تحریف قرآن ۱۸۳
- مناقشه در استدلال به آیه بر عدم تحریف قرآن ۱۸۴
- دلیل دوم: استدلال به اوصاف قرآن ۱۸۷

- ۱۸۷ اشاره
- ۱۸۸ دیدگاه علامه طباطبایی رحمه الله
- ۱۸۸ اشاره
- ۱۹۰ صفت یکم: فصاحت و بلاغت قرآن
- ۱۹۱ صفت دوم: عدم تنافی و اختلاف بین آیات قرآن
- ۱۹۲ صفت سوم: عمومیت تحدی
- ۱۹۴ صفت چهارم: اصول کلی حاکم بر نقل سرگذشت انبیاء علیهم السلام
- ۱۹۴ صفت پنجم: تصریح قرآن به مواردی از فتنه ها و حوادث آینده
- ۱۹۵ صفت ششم: اتصاف به اوصافی زیبا و پاکیزه چون نور، صراط و...
- ۱۹۶ صفت هفتم: ذکر الله بودن (بیان صفات والای خداوند و اسماء حسنی)
- ۱۹۹ نقد آیت الله فاضل لنکرانی قدس سره بر دیدگاه علامه طباطبایی رحمه الله
- ۱۹۹ اشکال آیت الله جوادی آملی (دام ظلّه) بر نقد آیت الله فاضل رحمه الله
- ۲۰۰ نقد دیدگاه آیت الله جوادی آملی (دام ظلّه)
- ۲۰۰ اشکال آیت الله جوادی آملی (دام ظلّه) بر استدلال علامه رحمه الله
- ۲۰۱ پاسخ اشکال آیت الله جوادی آملی (دام ظلّه)
- ۲۰۲ ادامه نقد آیت الله جوادی آملی (دام ظلّه)
- ۲۰۴ پاسخ به نقد آیت الله جوادی آملی (دام ظلّه)
- ۲۰۷ روایات فریقین در تحریف قرآن ومسأله نسخ تلاوت
- ۲۰۷ اشاره
- ۲۰۷ روایات مذکور در کتاب کافی
- ۲۰۷ اشاره
- ۲۱۵ خلاصه و جمع بندی مطالب
- ۲۱۶ نقدی دیگر بر روایات دالّ بر تحریف
- ۲۱۸ بررسی مصحف امیر المومنین علیه السلام
- ۲۱۸ اشاره
- ۲۱۹ نکته اول: اختلاف از جهت تأویل و تفسیر آیات

- نکته دوم: اختلاف از جهت ترتیب سور و آیات ----- ۲۲۱
- نکته سوم: عدم اراده آیات مصطلح ----- ۲۲۳
- مصحف فاطمه زهرا علیها السلام ----- ۲۲۳
- اشاره ----- ۲۲۳
- بررسی روایات وارد در رابطه با مصحف فاطمه زهرا علیها السلام ----- ۲۲۶
- محدّث بودن ائمه علیهم السلام ----- ۲۳۷
- اشاره ----- ۲۳۷
- امامان علیهم السلام، مؤید به روح ----- ۲۴۷
- بررسی روایات تحریف در کتب اهل سنت ----- ۲۵۱
- اشاره ----- ۲۵۱
- مورد اول: آیه رجم ----- ۲۵۱
- مورد دوم: تعداد حروف قرآن ----- ۲۵۴
- مورد سوم: روایت مسند احمد ----- ۲۵۴
- مورد چهارم: از دست رفتن مقدار زیادی از قرآن ----- ۲۵۵
- مورد پنجم: تعداد آیات سوره احزاب ----- ۲۵۵
- مورد ششم: تغییر آیه ۵۶ سوره احزاب ----- ۲۵۶
- مورد هفتم: حذف سوره ای از قرآن با تعداد آیات برابر سوره توبه ----- ۲۵۶
- مورد هشتم: کاستی آیات سوره احزاب و توبه ----- ۲۵۹
- موارد دیگر از تحریف در کتب اهل سنت ----- ۲۶۳
- نقد روایات تحریف اهل سنت ----- ۲۶۶
- اشاره ----- ۲۶۶
- سخن بلاغی رحمه الله در نقد آیه رجم ----- ۲۶۶
- توجهات اهل سنت پیرامون روایات تحریف ----- ۲۷۲
- تجزیه و تحلیل نسخ تلاوت ----- ۲۷۲
- استدلال اهل سنت به آیه ۱۰۶ بقره بر نسخ تلاوت قرآن و نقد آن ----- ۲۷۶
- دیدگاه علامه طباطبایی رحمه الله درباره آیه ۱۰۶ بقره ----- ۲۸۳

- ۲۸۵ ----- نقد دیدگاه علامه طباطبایی رحمه الله
- ۲۸۵ ----- استدلال اهل سنت به آیه ۱۰۱ نحل بر نسخ تلاوت و نقد آن
- ۲۸۸ ----- ناسازگاری نسخ تلاوت با قرآن کریم
- ۲۹۱ ----- مخالفت نسخ تلاوت با سنت پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۲۹۴ ----- سخن برخی از اهل سنت درباره بطلان نسخ تلاوت
- ۲۹۶ ----- علت تعصب اهل سنت به مسأله نسخ تلاوت
- ۲۹۷ ----- تحریف قرآن از دیدگاه دانشمندان اصول
- ۲۹۷ ----- اشاره
- ۲۹۷ ----- علم اجمالی به وقوع تحریف در قرآن کریم
- ۲۹۸ ----- دیدگاه آخوند خراسانی رحمه الله
- ۳۰۱ ----- نقد دیدگاه آخوند خراسانی رحمه الله
- ۳۰۲ ----- دیدگاه محقق اصفهانی رحمه الله
- ۳۰۴ ----- نظر آخوند خراسانی رحمه الله در عدم جریان اصله الظهور نسبت به آیات الأحکام و اشکال آن
- ۳۰۵ ----- نقد دیدگاه محقق اصفهانی رحمه الله
- ۳۰۷ ----- نقد محقق خوئی رحمه الله بر علم اجمالی به تحریف قرآن
- ۳۰۹ ----- تحلیل دیدگاه محقق خوئی رحمه الله
- ۳۰۹ ----- چرایی ورود روایات تحریف در مصادر حدیثی
- ۳۱۰ ----- تنافی علم اجمالی به تحریف با عدم ذکر آن از سوی امامان علیهم السلام
- ۳۱۳ ----- فهرست منابع و مصادر
- ۳۲۰ ----- درباره مرکز

بازپژوهی تحریف ناپذیری قرآن

مشخصات کتاب

سرشناسه:فاضل لنکرانی، محمدجواد، ۱۳۴۱ -

عنوان و نام پدیدآور:بازپژوهی تحریف ناپذیری قرآن/ محمدجواد فاضل لنکرانی؛ [به سفارش] معاونت پژوهش □ مرکز فقهی ائمه اطهار(ع).

مشخصات نشر:قم: مرکز فقهی ائمه اطهار(ع)، ۱۳۹۶.

مشخصات ظاهری: ۳۰۳ ص.. س ۲۱/۵ × ۱۵/۵؛

فروست: لیتفقهو فی الدین؛ ۲۰۵.

شابک: ۱۶۰۰۰۰ ریال: ۹۷۸-۶۰۰-۳۸۸-۰۶۷-۲

وضعیت فهرست نویسی: فایا

یادداشت: کتابنامه: ص. [۲۹۷] - ۳۰۳؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع: قرآن -- تحریف

موضوع: Qur'an -- *Distortion

موضوع: قرآن -- تحریف -- احادیث

موضوع: Qur'an -- *Distortion -- Hadiths

موضوع: قرآن -- تحقیق

موضوع: Qur'an -- Research

شناسه افزوده: مرکز فقهی ائمه اطهار (ع)

شناسه افزوده: مرکز فقهی ائمه اطهار (ع). معاونت پژوهش

رده بندی کنگره: BP۸۹/۲/ف۲ب۲ ۱۳۹۶

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۱۵۹

شماره کتابشناسی ملی: ۴۶۸۹۵۲۸

ص: ۱

اشاره

بازپژوهی تحریف ناپذیری قرآن

محمدجواد فاضل لنکرانی

معاونت پژوهش □ مرکز فقهی ائمه اطهار (علیهم السلام)

ص: ۴

مقدمه ۱۳

پیش گفتار ۱۷

تحریف در لغت ۱۷

تحریف در اصطلاح ۱۸

اقوال فریقین در تحریف قرآن کریم ۲۱

اقسام تحریف از نگاه محقق خوئی رحمه الله ۲۱

قسم اول: تحریف معنوی ۲۲

نقد قسم اول تحریف (تحریف معنوی) ۲۴

قسم دوم: نقصان یا زیاده در حروف یا حرکات قرآن ۲۵

قسم سوم: کم یا زیاد شدن یک یا چند کلمه با تحفظ بر قرآن ۲۷

نقد آیت الله فاضل لنکرانی قدس سره به دیدگاه محقق خوئی رحمه الله ۲۹

قسم چهارم: کم و زیاد شدن یک آیه یا سوره با تحفظ قرآن نازل شده بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ۳۱

ص: ۵

قسم پنجم: تحریف به زیاده در قرآن ۳۳

قسم ششم: تحریف به نقیصه ۳۴

نسبت دهی اعتقاد امامیه به تحریف قرآن ۳۵

دیدگاه شیخ صدوق رحمه الله ۳۶

دیدگاه شیخ مفید رحمه الله ۳۸

دیدگاه سید مرتضی رحمه الله ۴۳

دیدگاه شیخ طوسی رحمه الله ۴۹

دیدگاه علامه طبرسی رحمه الله ۵۲

دیدگاه علامه حلی رحمه الله ۵۲

دیدگاه محقق ثانی رحمه الله ۵۳

دیدگاه سید نورالله تستری رحمه الله ۵۳

دیدگاه شیخ بهایی رحمه الله ۵۴

دیدگاه مقدس بغدادی (شیخ محسن اعرجی رحمه الله) ۵۵

دیدگاه فاضل تونی رحمه الله ۵۵

دیدگاه فیض کاشانی رحمه الله ۵۶

دیدگاه بلاغی رحمه الله ۶۲

دیدگاه صاحب وسائل رحمه الله ۶۲

چرایی متهم شدن امامیه به اعتقاد به تحریف ۶۳

قائلین به تحریف از علمای امامیه ۶۸

۱. سلیم بن قیس هلالی ۶۸

جایگاه سلیم بن قیس نزد امامیه ۷۴

ص: ۶

دیدگاه امامیه درباره کتاب سلیم ۷۵

۲. فضل بن شاذان ۸۲

۳. محمد بن حسن صفار ۸۶

اعتبار کتاب بصائر الدرجات ۹۲

۴. فرات کوفی ۹۲

۵. محمد بن مسعود عیاشی ۹۶

عیاشی از نگاه دانشمندان رجال ۹۶

بررسی روایات دال بر تحریف در تفسیر عیاشی ۹۷

۶. علی بن ابراهیم ۱۰۲

۷. شیخ کلینی رحمه الله ۱۰۵

ادله عدم تحریف قرآن ۱۱۱

دلیل یکم: آیات قرآن ۱۱۲

اول: آیه نهم سوره حجر ۱۱۲

دیدگاه علامه طباطبایی ۱۱۳

نقدهای وارد بر دلالت آیه نهم سوره حجر ۱۱۶

دوم: آیات ۴۱ و ۴۲ سوره فصلت ۱۴۶

معنای اجمالی آیات ۱۴۷

بیان استدلال ۱۴۹

نقد و اشکالات نوری طبرسی رحمه الله بر آیه ۱۵۲

دیدگاه حاجی نوری رحمه الله در معنای آیه ۱۶۴

نقد معنای ارائه شده از سوی حاجی نوری رحمه الله ۱۶۴

ص: ۷

بیان یک نکته تفسیری ۱۶۵

سوم: آیه ۳۲ سوره توبه ۱۶۷

چگونگی دلالت آیه بر عدم تحریف قرآن ۱۶۷

مناقشه در استدلال به آیه بر عدم تحریف قرآن ۱۶۸

دلیل دوم: استدلال به اوصاف قرآن ۱۷۱

دیدگاه علامه طباطبایی رحمه الله ۱۷۲

صفت یکم: فصاحت و بلاغت قرآن ۱۷۴

صفت دوم: عدم تنافی و اختلاف بین آیات قرآن ۱۷۵

صفت سوم: عمومیت تحدی ۱۷۶

صفت چهارم: اصول کلی حاکم بر نقل سرگذشت انبیاء علیهم السلام ۱۷۸

صفت پنجم: تصریح قرآن به مواردی از فتنه ها و حوادث آینده ۱۷۸

صفت ششم: اتصاف به اوصافی زیبا و پاکیزه چون نورو... ۱۷۹

صفت هفتم: ذکر الله بودن ۱۸۰

نقد آیت الله فاضل لنکرانی قدس سره بر دیدگاه علامه طباطبایی رحمه الله ۱۸۳

اشکال آیت الله جوادی آملی (دام ظلّه) بر نقد آیت الله فاضل رحمه الله ۱۸۳

نقد دیدگاه آیت الله جوادی آملی (دام ظلّه) ۱۸۴

اشکال آیت الله جوادی آملی (دام ظلّه) بر استدلال علامه رحمه الله ۱۸۴

پاسخ اشکال آیت الله جوادی آملی (دام ظلّه) ۱۸۵

ادامه نقد آیت الله جوادی آملی (دام ظلّه) ۱۸۶

پاسخ به نقد آیت الله جوادی آملی (دام ظلّه) ۱۸۸

روایات فریقین بر تحریف قرآن و مسأله نسخ تلاوت ۱۹۱

ص: ۸

روایات مذکور در کتاب کافی ۱۹۱

خلاصه و جمع بندی مطالب ۱۹۹

نقدی دیگر بر روایات دالّ بر تحریف ۲۰۰

بررسی مصحف امیر المومنین علیه السلام ۲۰۲

نکته اول: اختلاف از جهت تأویل و تفسیر آیات ۲۰۳

نکته دوم: اختلاف از جهت ترتیب سور و آیات ۲۰۵

نکته سوم: عدم اراده آیات مصطلح ۲۰۷

مصحف فاطمه زهرا علیها السلام ۲۰۷

بررسی روایات وارد در رابطه با مصحف فاطمه زهرا علیها السلام ۲۱۰

محدّث بودن ائمه علیهم السلام ۲۲۱

امامان علیهم السلام، مؤیّد به روح ۲۳۱

بررسی روایات تحریف در کتب اهل سنت ۲۳۵

مورد اول: آیه رجم ۲۳۵

مورد دوم: تعداد حروف قرآن ۲۳۸

مورد سوم: روایت مسند احمد ۲۳۸

مورد چهارم: از دست رفتن مقدار زیادی از قرآن ۲۳۹

مورد پنجم: تعداد آیات سوره احزاب ۲۳۹

مورد ششم: تغییر آیه ۵۶ سوره احزاب ۲۴۰

مورد هفتم: حذف سوره ای از قرآن با تعداد آیات برابر سوره توبه ۲۴۰

مورد هشتم: کاستی آیات سوره احزاب و توبه ۲۴۳

موارد دیگر از تحریف در کتب اهل سنت ۲۴۷

ص: ۹

نقد روایات تحریف اهل سنت ۲۵۰

سخن بلاغی رحمه الله در نقد آیه رجم ۲۵۰

توجیحات اهل سنت پیرامون روایات تحریف ۲۵۶

تجزیه و تحلیل نسخ تلاوت ۲۵۶

استدلال اهل سنت به آیه ۱۰۶ بقره بر نسخ تلاوت قرآن و نقد آن ۲۶۰

دیدگاه علامه طباطبایی رحمه الله درباره آیه ۱۰۶ بقره ۲۶۷

نقد دیدگاه علامه طباطبایی رحمه الله ۲۶۹

استدلال اهل سنت به آیه ۱۰۱ نحل بر نسخ تلاوت و نقد آن ۲۶۹

ناسازگاری نسخ تلاوت با قرآن کریم ۲۷۲

مخالفت نسخ تلاوت با سنت پیامبر صلی الله علیه و آله ۲۷۵

سخن برخی از اهل سنت درباره بطلان نسخ تلاوت ۲۷۸

علت تعصب اهل سنت به مسأله نسخ تلاوت ۲۸۰

تحریف قرآن از دیدگاه دانشمندان اصول ۲۸۱

علم اجمالی به وقوع تحریف در قرآن کریم ۲۸۱

دیدگاه آخوند خراسانی رحمه الله ۲۸۲

نقد دیدگاه آخوند خراسانی رحمه الله ۲۸۵

دیدگاه محقق اصفهانی رحمه الله ۲۸۶

نظر آخوند خراسانی رحمه الله در عدم جریان اصاله الظهور نسبت به آیات الأحكام و اشکال آن ۲۸۸

نقد دیدگاه محقق اصفهانی رحمه الله ۲۸۹

نقد محقق خوئی رحمه الله بر علم اجمالی به تحریف قرآن ۲۹۱

تحلیل دیدگاه محقق خوئی رحمه الله ۲۹۳

چرایی ورود روایات تحریف در مصادر حدیثی ۲۹۳

تنافی علم اجمالی به تحریف با عدم ذکر آن از سوی امامان علیهم السلام ۲۹۴

فهرست منابع ۲۹۷

ص: ۱۱

الحمد لله رب العالمين و الصلاة و السلام على محمد خاتم النبيين و آله المنتجبين سيما بقيه الله في الارضين حجه بن الحسن المهدي روى و ارواح العالمين له الفداء و عجل الله فرجه و سهل الله مخرجه.

قرآن كريم به عنوان سند تشريع اسلامي، كتاب تدوين و معجزه جاودان و ميراث پيامبر گرامی اسلام صلى الله عليه و آله، همواره در طول تاريخ مورد توجه بوده است.

از يك سو، قرآن كريم تنها كتابي است كه اصالت خود را تاكنون حفظ کرده و راه دراز تاريخ را به سلامت و شايستگي پيموده و هميشه از گزند حوادث و دستبرد بيگانگان در امان بوده و خواهد بود؛ إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ (۱).

و از سويي پيوسته دشمنان اسلام، با تمام توان خود در پي بي اعتبار کردن اين كتاب آسماني بوده اند.

ص: ۱۳

یکی از دستاویزهای دشمنان برای بی اعتبار کردن قرآن، تحریف در قرآن بوده که پس از پیامبر صلی الله علیه و آله از همان روزهای آغازین مطرح شده است.

مسأله تحریف ناپذیری قرآن در علوم مختلف اسلامی، مانند تفسیر، علوم قرآنی، کلام و اصول فقه با توجه به زاویه دید و تأثیر گسترده آن در نتایج حاصله آن علم، مورد بررسی و کنکاش قرار گرفته است، بنابراین مسأله تحریف ناپذیری قرآن از جهات متعددی مهم و تعیین کننده است و پس از مسأله اعجاز یکی از مباحث زیربنایی در قرآن شناسی محسوب می شود.

بحث از تحریف ناپذیری قرآن در علم اصول نیز از همان ابتداء در مسأله حجیت ظواهر به طور عام و ظواهر قرآن به طور خاص در بین علما شیعه و اهل سنت مطرح بوده، چرا که اگر مسأله مصونیت قرآن از تحریف - اعم از کاستی، افزایش، تغییر و تبدیل مؤثر در معنای آیات - به اثبات نرسد، هرگونه استناد به آیات قرآن مورد تردید واقع می شود؛ زیرا احتمال آن که آیات مورد استناد، تحریف شده و آن چه مقصود خداوند بوده تغییر یافته باشد، وجود دارد و با چنین احتمالی، استدلال به قرآن، نتیجه بخش نخواهد بود.

علاوه بر این، اعتبار روایات پیامبر و امامان معصوم علیهم السلام نیز به ویژه در مقام تعارض روایات با یکدیگر، به قرآن متکی است و اگر در قرآن تحریفی رخ داده باشد، اعتبار روایات نیز خدشه دار می شود.

در این میان، مشهور علمای شیعه حجیت ظواهر قرآن را پذیرفته اند، اما برخی از علما که اکثر آن ها اخباری هستند، منکر حجیت ظواهر

قرآن شده اند و برای مدّعی خود ادله ای را مطرح نموده اند که می توان یکی از ادله آنان را علم اجمالی به تحریف قرآن دانست، که نتیجه تنجّز چنین علم اجمالی ای، عدم جواز تمسّک به ظواهر کتاب است.

در همین راستا جمع زیادی از علما در مقام پاسخ به شبهه تحریف قرآن بر آمدند.

از جمله دانشمندانی که در عصر حاضر به بحث تحریف ناپذیری قرآن اهتمام ورزیده و در موارد متعددی به صورت مستقل و یا در ضمن دروس خارج اصول به اجمال و تفصیل بدان پرداخته، استاد محترم حضرت آیت الله حاج شیخ محمدجواد فاضل لنکرانی (دامت برکاته) است که در این نوشتار به مناسبت پاسخ به شبهه علم اجمالی به تحریف قرآن، در مسأله حجّیت ظواهر کتاب، بحث تحریف قرآن را به تفصیل و فراتر از دایره علم اصول، مورد بحث و بررسی قرار داده است.

مباحث و دروس معظم له توسط گروه اصول مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام تنظیم و در مجموعه حاضر تدوین گردیده است، امید آن است که مورد استفاده فضلا و محققان قرار گیرد؛ ان شاء الله.

مدیر گروه اصول مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام

احمد خوانساری - بهمن ماه ۱۳۹۴

تعریف از ریشه «حرف» به معنای لبه، گوشه و کناره شیء است.

مؤلف کتاب صحاح گوید:

حَرْفٌ كُلُّ شَيْءٍ طَرَفُهُ وَشَفِيرُهُ وَحَدُّهُ. وَمِنْهُ حَرْفُ الْجَبَلِ، وَهُوَ أَعْلَاهُ الْمُحَدَّدُ.

وقوله تعالى: وَمِنَ النَّاسِ مَن يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ

قالوا: على وجه واحد، وهو أن يعبدَه على السَّرائِ دونَ الضَّرائِ؛ (۱)

حرف هر چیزی، عبارت است از: طرف، گوشه، کناره و لبه آن چیز. و از همین باب است، «حرف الجبل» که به معنای بالاترین لبه کوه است.

و آیه و مِنَ النَّاسِ مَن يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ یعنی خداوند را بر یک وجه پرستش می کند؛ یعنی تنها در خوشی ها خدا را می پرستد و نه در ناخوشی ها.

ص: ۱۷

هم چنین راغب گوید:

حَرْفُ الشَّيْءِ: طرفه، وجمعه: أَحْرُفٌ وَحُرُوفٌ، يقال: حرف السيف، وحرف السفينه، وحرف الجبل.

«حرف الشیء» یعنی: یک طرف و یک سوی شیء. «حرف السیف»، یعنی لبه شمشیر و «حرف السفینه» یعنی: کناره کشتی و «حرف الجبل» یعنی: لبه کوه.

تحریف در اصطلاح

در مورد معنای اصطلاحی تحریف درباره قرآن کریم گفته شده است:

والتَّحْرِيفُ فِي الْقُرْآنِ تَغْيِيرُ الْكَلِمَةِ عَنْ مَعْنَاهَا وَهِيَ قَرِيبَةٌ الشَّبَهِ، كَمَا كَانَتْ الْيَهُودُ تَغَيِّرُ مَعَانِيَ التَّوْرَةِ بِالشَّبَاهِ، فَوَصَفَهُمُ اللَّهُ بِفَعْلِهِمْ فَقَالَ: يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ (١)

تحریف در قرآن به معنای تغییر کلمه از معنای خود است به کلمه ای که شبیه آن باشد. هم چنان که یهود معانی تورات را با کلمه هایی مشابه تغییر می دادند و خداوند درباره آنان فرمود: يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ .

در مباحث آینده بیان خواهد شد این معنایی که از تحریف ذکر شده، همان تحریف معنوی است و نه لفظی.

راغب اصفهانی نیز در این باره گوید:

وَتَحْرِيفُ الشَّيْءِ: إِمَالَتُهُ، كَتَحْرِيفِ الْقَلَمِ، وَتَحْرِيفُ الْكَلَامِ: أَنْ تَجْعَلَهُ عَلَى حَرْفٍ مِنَ الْإِحْتِمَالِ يُمْكِنُ حَمْلُهُ عَلَى الْوَجْهِينِ، قَالَ

ص: ١٨

١- (١). کتاب العین، ج ٣، ص ٢١١؛ تهذیب اللغة، ج ٥، ص ١٢؛ لسان العرب، ج ٩، ص ٤٣.

عَزَّ وَجَلَّ: يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ (۱) يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ مِنْ بَعِيدٍ مَوَاضِعِهِ (۲)، وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْتَمْعُونَ كَلِمَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعِيدٍ مَا عَقَلُوهُ (۳). (۴)

تحریف شیء به معنای کج کردن آن است؛ همانند تحریف قلم که به معنای کج کردن آن است. بنابراین، تحریف کلام، یعنی کلام را به گونه ای بیان کند که دو یا چند معنا داشته باشد.

در روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله نیز نقل شده است که تحریف به معنای کج کردن است:

مَا رَوَى عَنِ النَّبِيِّ: أَنَّهُ قَالَ لِبَعْضِ كُتَّابِهِ أَلْقِ الدَّوَاهَ وَحَرِّفِ الْقَلَمَ وَأَنْصِبِ الْبَاءَ... (۵).

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به برخی از نگارندگان خود فرمود: در دوات خود لایقه بیانداز و نوک قلمت را کج بپُر و حرف باء را بالاتر بنویس...

البته تذکر این نکته ضروری است که تحریف قلم می تواند به معنای کج بریدن نوک قلم باشد، هم چنان که در میان خطاطها رایج است؛ هم چنین ممکن است به معنای کج نوشتن واقعیت ها و تغییر در آن ها باشد.

از این رو، تحریف در معنای کج کردن شیء نیز استعمال

ص: ۱۹

۱- (۱). سوره نساء، آیه ۴۶.

۲- (۲). سوره مائده، آیه ۴۱.

۳- (۳). سوره بقره، آیه ۷۵.

۴- (۴). مفردات ألفاظ القرآن، ص ۲۲۸.

۵- (۵). منیه المرید، ص ۳۵۰.

می شود؛ هرچند که این کج کردن ممکن است معنوی باشد، یا لفظی.

بعد از روشن شدن معنای تحریف، ضروری است که قبل از بررسی ادله عدم تحریف قرآن کریم، اقوال فریقین در مورد تحریف قرآن ذکر گردد؛ چرا که اهمیت اقوال در این بحث - با کمال تأسف - از بررسی ادله بیشتر است.

ص: ۲۰

اشاره

پیش از ورود در اصل بحث، این نکته را تذکر دهم که محقق خوئی رحمه الله در کتاب ارزشمند البیان، مطالبی را در بیش از پنجاه صفحه پیرامون عدم تحریف قرآن کریم مطرح نموده است. والد محقق ما، آیت الله فاضل لنکرانی قدس سره نیز تصمیم داشتند یک دوره تفسیر به روش محقق خوئی رحمه الله تدوین و تألیف نمایند که مقدمات آن با عنوان مدخل التفسیر به چاپ رسید. از مباحث مهم مطرح در این کتاب، بحث عدم تحریف در قرآن کریم است. با محوریت این دو کتاب ارزشمند و مطالبی دیگر که ضمن مباحث مطرح خواهد شد، - إن شاء الله - مسألة تحریف ناپذیری قرآن کریم، مورد بحث و بررسی قرار خواهد گرفت.

اقسام تحریف از نگاه محقق خوئی رحمه الله

اشاره

محقق خوئی رحمه الله واژه «تحریف» را مشترک لفظی می داند. (۱) عدم توجه به

ص: ۲۱

۱- (۱). البیان فی تفسیر القرآن، ص ۱۹۷.

این نکته باعث عدم درک صحیح اهل تسنن از دیدگاه امامیه شده و در نتیجه، آن‌ها شیعیان را به اعتقاد تحریف در قرآن متهم کرده‌اند.

ایشان می‌فرماید:

معنی التحریف: يطلق لفظ التحريف ويراد منه عده معان على سبيل الاشتراك، فبعض منها واقع في القرآن باتفاق من المسلمين، وبعض منها لم يقع فيه باتفاق منهم أيضا، وبعض منها وقع الخلاف بينهم.

از نگاه محقق خویی رحمه الله تحریف در قرآن به ۶ گونه است که به سه صورت زیر دسته‌بندی می‌شوند:

الف: وقوع برخی از تحریف‌ها در قرآن، اجماعی است.

ب: عدم وقوع پاره‌ای از تحریف‌ها در قرآن، اجماعی است.

ج: وقوع برخی از تحریف‌ها در میان مسلمانان اختلافی است.

قسم اول: تحریف معنوی

اشاره

محقق خویی نخستین نوع تحریف را این‌گونه بیان می‌نماید:

الأول: «نقل الشيء عن موضعه وتحويله إلى غيره» ومنه قوله تعالى: مِنَ الَّذِينَ هَادُوا يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ. ولا خلاف بين المسلمين في وقوع مثل هذا التحريف في كتاب الله فإن كل من فسّر القرآن بغير حقيقته، وحمله على غير معناه فقد حرّفه. وترى كثيراً من أهل البدع، والمذاهب الفاسدة قد حرّفوا القرآن بتأويلهم آياته على آرائهم وأهوائهم. وقد ورد المنع عن التحريف بهذا المعنى، وذمّ فاعله في عدّه من الروايات. منها: روايه الكافي بإسناده عن الباقر عليه السلام أنه كتب في رسالته إلى سعد

الخیر: «و کان من نبذهم الكتاب أن أقاموا حروفه وحرفوا حدوده، فهم یروونه ولا یرعونه، والجهال یعجبهم حفظهم للروایه، والعلماء یحزنهم ترکهم للرعايه(۱)...»(۲).

اولین معنای تحریف «انتقال چیزی از جایی به جای دیگر است» و کلمه «یحرفون» در آیه من الذین هادوا یحرفون الکلم عن مواضعه نیز به همین معنی است. میان مسلمانان، وجود چنین تحریفی در قرآن اجماعی است؛ چرا که هر کس قرآن را بر خلاف واقع تفسیر و بر غیر از معنای واقعی اش حمل کند، در حقیقت آن را تحریف کرده است. بسیاری از بدعت گزاران و کسانی که عقیده فاسد دارند با تأویلات مطابق با خواسته هایشان از قرآن کریم، آن را تحریف کرده اند. تحریف به این معنی در روایات مذموم شمرده شده است؛ از جمله روایتی که مرحوم کلینی در کتاب کافی نقل کرده، مبنی بر آن که امام باقر علیه السلام در نامه ای که به سعد الخیر می نویسد، می فرماید: «شاهد این که مخالفین ما کتاب خدا را کنار گذاشتند، این است که حروف قرآن را حفظ و استوار کردند، اما حدود و معانی آن را دگرگون ساختند؛ آنان قرآن را روایت کرده، اما رعایت نمی کنند و کسانی که تنها به حفظ ظاهر الفاظ و حروف قرآن، دل خوش کرده اند، جاهل اند؛ چرا که فریفته ظاهر می شوند، اما علما از این که دیگران معانی واقعی قرآن را رعایت نمی کنند، اندوهگین می شوند».

محقق خویی رحمه الله کلمه «یحرفون» در این آیه شریفه را به تحریف

ص: ۲۳

۱- (۱). الکافی، ج ۸، ص ۵۳؛ رساله ابی جعفر علیه السلام إلى سعد الخیر.

۲- (۲). البیان فی تفسیر القرآن، ص ۱۹۷.

معنوی تفسیر نموده و بر این باور است که تحریف معنوی در قرآن مورد اتفاق همه مسلمانان است؛ زیرا موارد بسیاری در طول تاریخ اتفاق افتاده که افرادی مطابق با خواسته های خود و برای رسیدن به خواش های نفسانی شان، قرآن را تأویل و تفسیر نموده اند و یکی از مصادیق بارز آن، خوارج بودند.

نقد قسم اول تحریف (تحریف معنوی)

برخی از محققین بر این نظرند که هر جا در قرآن سخن از تحریف است، مراد تحریف معنوی است. از این رو، تحریف در آیه شریفه **مِنَ الَّذِينَ هَادُوا يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ ۗ ۱** به قرینه «مواضع» بر تحریف معنوی حمل نموده اند و «مواضع» را به «معانی»، تفسیر کرده اند. (۱)

اما چنین ادعایی را نمی توان پذیرفت؛ زیرا، خداوند در ادامه همین آیه مطلبی را فرموده است که دلالت بر تحریف لفظی دارد:

مِنَ الَّذِينَ هَادُوا يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَ يَقُولُونَ سَمِعْنَا وَ عَصَيْنَا وَ أَسْمَعُ غَيْرَ مُسْمَعٍ وَ رَاعِنَا لِيَا بِأَلْسِنَتِهِمْ وَ طَعْنَا فِي الدِّينِ وَ لَوْ أَنَّهُمْ قَالُوا سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا وَ أَسْمَعُ وَ انظُرْنَا لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَ أَقْوَمَ وَ لَكِن لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا. (۲)

روشن است که سخن از تحریف لفظی است و نه معنوی؛ چرا که

ص: ۲۴

۱- (۲). تاریخ قرآن، ص ۱۵۵.

۲- (۳). سوره النساء، آیه ۴۶.

خداوند می فرماید: «یهودیان الفاظ را در مواضع دیگری استعمال می کردند»؛ مانند این که به جای «سمعنا وأطعنا»، «سمعنا وعصينا» به کار می بردند و یا به جای «وانظرنا» کلمه «راعنا» را به کار می بردند. همه اینها دلالت می کند که تحریف در این آیه، لفظی است و نه معنوی. آری، این احتمال نیز وجود دارد که دنباله آیه - یعنی از «ویقولون» تا آخر - یکی از مصادیق تحریف - که همان تحریف لفظی باشد - را ذکر می کند، اما این قرینه نمی شود که کلمه «یحرفون» در صدر آیه به معنای خصوص تحریف لفظی باشد.

قسم دوم: نقصان یا زیاده در حروف یا حرکات قرآن

محقق خوبی رحمه الله قسم دوم تحریف در قرآن را چنین تبیین می کند:

الثانی: «النقص أو الزیاده فی الحروف أو فی الحركات، مع حفظ القرآن وعدم ضیاعه، وإن لم یکن متمیزا فی الخارج عن غیره».

والتحریف بهذا المعنی واقع فی القرآن قطعا، فقد أثبتنا لك فیما تقدم عدم تواتر القراءات، ومعنی هذا أن القرآن المنزل إنما هو مطابق لإحدى القراءات، وأما غیرها فهو إما زیاده فی القرآن وإما نقیصه فیهِ.

نوع دوم از تحریف، تحریف به زیاده یا نقصان در حروف یا حرکات بدون تغییر معانی قرآن و از بین رفتن بخشی از آن است؛ هرچند که این تحریف قابل تشخیص نباشد. تحریف به این معنا به یقین در قرآن واقع شده است و در بحث تواتر قرائت های قرآن اثبات نمودیم قرائت های متواتر نیست و بلکه قرآن واقعی مطابق با یکی از قرائت ها است و بنابراین، غیر از آن

قرائت، یا زیاده در قرآن است و یا نقیصه.

بر اساس این بیان، نقصان و یا زیاده در حروف یا حرکات قرآن اتفاق افتاده است؛ مانند: مَالِكِ يَوْمَ الدِّينِ یا مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ ؛ هم چنین قرائت های مختلف نسبت به آیه شریفه لا- تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ ۱ که هم «تِجَارَةً» - به نصب - قرائت شده و هم «تِجَارَةً» - به ضم - پس هر دو به عنوان اصل قرآن پذیرفته شده اند؛ اما این که قرآن نازل شده، با کدام یک از آن ها مطابق است، روشن نیست. هر چند اصل قرآن محفوظ است، اما قابل تمییز نیست.

از دیدگاه محقق خوئی رحمه الله تحریف در قرآن به این معنا، واقع شده است و وجود قرائت های هفت گانه یا ده گانه، خود شاهد بر وقوع چنین تحریفی در قرآن است.

آخوند خراسانی رحمه الله (۱) بر این باور است که اگر قرائت های متواتره از نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله صادر شده باشد، همه مصداق قرآن هستند؛ اما بنا بر دیدگاه کسانی که این تواتر را نپذیرفته اند، مانند محقق خوئی رحمه الله (۲) ،

ص: ۲۶

۱- (۲) . کفایه الأصول، ص ۲۸۵؛ اختلاف فی القراءات. آخوند خراسانی قدس سره در این بخش می فرماید: «ولم یثبت تواتر القراءات و لا جواز الاستدلال بها و إن نسب إلى المشهور تواترها لکنه مما لا أصل له و إنما الثابت جواز القراءة بها و لا ملازمه بینهما كما لا یخفی».

۲- (۳) . البیان فی تفسیر القرآن، ص ۱۲۳: «و المعروف عند الشیعه أنها غیر متواتره، بل القراءات بین ما هو اجتهاد من القارئ و بین ما هو منقول بخبر الواحد. و اختار هذا القول جماعه من المحققین من علماء أهل السنه. و غیر بعید أن یکون هذا هو المشهور بینهم - كما ستعرف ذلك - و هذا القول هو الصحيح».

والد معظم رحمه الله (۱) و مشهور امامیه، (۲) تنها یکی از هفت و یا ده قرائت مذکور، قرآن واقعی است. پس باید گفت: لازمه سخن منکرین تواتر قرائت ها، وقوع تحریف در قرآن است.

قسم سوم: کم یا زیاد شدن یک یا چند کلمه با تحفظ بر قرآن

اشاره

قسم سومی که محقق خویی رحمه الله بیان می کند کم یا زیاد شدن یک و یا چند کلمه در قرآن بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و در زمان صحابه است؛ اما بالاخره اصل قرآن نازل بر نبی اکرم صلی الله علیه و آله محفوظ مانده است.

ایشان قسم سوم را این گونه بیان می نماید:

الثالث: «النقص أو الزيادة بكلمه أو كلمتين، مع التحفظ على نفس القرآن المنزل».

والتحريف بهذا المعنى قد وقع في صدر الإسلام، وفي زمان الصحابه قطعاً، ويدلنا على ذلك إجماع المسلمين على أنّ عثمان أحرق جمله من المصاحف وأمر ولاته بحرق كلّ مصحف غير ما جمعه، وهذا يدلّ على أنّ هذه المصاحف كانت مخالفة لما جمعه، وإلا لم يكن هناك سبب موجب لإحراقها، وقد ضبط جماعه من العلماء موارد الاختلاف بين المصاحف، منهم عبد الله بن أبي داود السجستاني، وقد سمي كتابه هذا بـ «كتاب المصاحف». وعلى ذلك فالتحريف واقع لا محاله إما من عثمان أو من كتاب تلك المصاحف ولكننا سنبيّن بعد هذا إن شاء الله تعالى أن ما جمعه عثمان كان هو القرآن المعروف بين المسلمين،

ص: ۲۷

۱- (۱). مدخل التفسير، ص ۱۵۹.

۲- (۲). فرائد الاصول، ج ۱، ص ۱۵۷.

الذی تداولوه عن النبی صلی الله علیه و آله یداً بید. فالتحریف بالزیاده والنقیصه إنما وقع فی تلك المصاحف التي انقطعت بعد عهد عثمان، وأما القرآن الموجود فلیس فیہ زیاده ولا نقیصه. فالتحریف بالزیاده والنقیصه إنما وقع فی تلك المصاحف التي انقطعت بعد عهد عثمان، وأما القرآن الموجود فلیس فیہ زیاده ولا نقیصه.

وجمله القول: إن من یقول بعدم تواتر تلك المصاحف - كما هو الصحیح - فالتحریف بهذا المعنی وإن كان قد وقع عنده فی الصدر الأول إلا أنه قد انقطع فی زمان عثمان، وانحصر المصحف بما ثبت تواتره عن النبی صلی الله علیه و آله وأما القائل بتواتر المصاحف بأجمعها، فلا بد له من الالتزام بوقوع التحریف بالمعنی المتنازع فیہ فی القرآن المنزل، وبضیاع شیء منه. (۱)

قسم سوم تحریف، به این صورت است که یک کلمه یا دو کلمه به قرآن افزوده و یا از آن کاسته شده باشد بی آن که اصل قرآن نازل شده بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تغییری کرده باشد.

بی گمان چنین تحریفی در صدر اسلام و در زمان صحابه، واقع شده است. یکی از ادله وقوع این مسئله آن است که مسلمانان اجماع دارند بر این که عثمان مصحفی را گردآوری کرد و دستور داد همه مصحف های دیگر را بسوزانند. این نشانه آن است که مصحف های سوزانده شده با مصحف عثمان متفاوت بوده است. گروهی از دانشمندان نیز برخی از موارد اختلاف مصاحف را ذکر کرده اند؛ از جمله عبدالله بن ابی داود سجستانی کتابی به نام «المصاحف» در این زمینه نگاشته است. بنابراین، باید پذیرفت چنین تحریفی، بی گمان در قرآن یا از سوی عثمان

ص: ۲۸

و یا از دیگر مصحف نگاران واقع شده است. اما در آینده بیان خواهیم کرد آن چه عثمان گردآوری کرده، همان قرآنی بوده که مسلمانان از پیامبر صلی الله علیه و آله دریافت کرده بودند و تحریف به زیاده یا نقصان در مصاحفی واقع شده که عثمان به سوزاندن آن ها امر کرده بود و پس از زمان عثمان، اثری از آن ها باقی نمانده است و در قرآن موجود، زیاده و نقصانی نیست.

خلاصه مطلب این که مطابق نظر قائلین به عدم تواتر مصاحف - که قول صحیح نیز همین است - باید گفت: این نوع از تحریف قرآن کریم در صدر اول واقع شده ولی در زمان عثمان، قرآن به همان صورت متواتر نقل شده از پیامبر صلی الله علیه و آله ثبت شد. اما اگر کسی همه مصاحف را متواتر بداند، باید به تحریف قرآن و از بین رفتن بخشی از آن قائل شود.

نقد آیت الله فاضل لنکرانی قدس سره به دیدگاه محقق خوئی رحمه الله

والد محقق آیت الله فاضل لنکرانی قدس سره پس از نقل دیدگاه محقق خوئی رحمه الله کلام ایشان را مورد مناقشه قرار داده، می فرماید:

ولکنه سیجیء إن شاء الله تعالى فی موضوع جمع القرآن وأنه فی أی زمان جمع أن الجمع کان فی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله وأن الإختلاف مصحف عثمان مع سائر المصاحف کان فی کیفیه القرائه من دون اختلاف فی الکلمات؛

در مباحث پیش رو در موضوع «چگونگی و زمان گردآوری قرآن» ثابت خواهد شد قرآن در زمان خود پیامبر صلی الله علیه و آله گردآوری شده است و اختلاف مصحف عثمان با دیگر مصاحف در چگونگی قرائت بود و نه در کلمات.

ایشان در ادامه با نقل و استدلال به سخنی از محقق خویی رحمه الله مناقشه خود را تکمیل می نماید:

والعجب أنه بنفسه يصرح فيما بعد بذلك. حيث يقول: نعم لا- شك أنّ عثمان قد جمع القرآن في زمانه، لا بمعنى أنه جمع الآيات والسور في مصحف، بل بمعنى أنه جمع المسلمين على قراءة إمام واحد، وأحرق المصاحف الأخرى التي تخالف ذلك المصحف، وكتب إلى البلدان أن يحرقوا ما عندهم منها، ونهى المسلمين عن الاختلاف في القراءة، وقد صرح بهذا كثير من أعلام أهل السنّه.

فحينئذ فالاختلاف إنّما كان في القرائه لا في الكلمات كما سيظهر. (۱)

شگفتا! خود محقق خویی رحمه الله در ادامه به این نکته تصریح می نماید. آنجا که می گوید: بی شک عثمان قرآن را گردآوری کرده، ولی نه به این معنی که آیات و سوره ها را در یک مصحف گردآورده باشد؛ بلکه عثمان مسلمانان را بر یک قرائت واداشته و مصاحف دیگری که با این قرائت مخالف بوده را سوزانده و مسلمانان را از قرائت های مختلف باز داشته است.

روشن است در دیدگاه آیت الله فاضل لنکرانی قدس سره قرآن کریم، در آن زمان واحد بوده است ولی قرائت ها متعدّد. (۲)
ایشان بر خلاف محقق

ص: ۳۰

۱- (۱). مدخل التفسیر، ص ۱۹۹ و ۲۰۰.

۲- (۲). محقق خویی رحمه الله برای اثبات نظر خود به «کتاب المصاحف» سجستانی استناد کرده است ولی با رجوع به این کتاب صحت دیدگاه آیت الله فاضل لنکرانی قدس سره آشکار می شود. در صفحه ۱۷۵ از جلد اوّل کتاب المصاحف چنین آمده است: «... عن يزيد بن معاوية قال اني لفي المسجد زمن الوليد بن عقبه في حلقه فيها حذيفه و ليس إذ ذاك حجزه و لا جلاوزه إذ هتف هاتف من كان يقرأ على قراءة أبي موسى فليات الزاويه

خویی رحمه الله وقوع چنین تحریفی را از ریشه انکار می نماید.

قسم چهارم: کم و زیاد شدن یک آیه یا سوره با تحفظ قرآن نازل شده بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

محقق خویی قدس سره در باره قسم چهارم از انواع تحریف چنین آورده:

الرابع: «التحريف بالزيادة والنقصه في الآيه والسوره مع التحفظ على القرآن المنزل، والتسالم على قراءة النبي صلى الله عليه وآله إياها».

والتحريف بهذا المعنى أيضاً واقع في القرآن قطعاً. فالبسمله - مثلاً - مما تسالم المسلمون على أن النبي صلى الله عليه وآله قرأها قبل كل سوره غير سوره التوبه وقد وقع الخلاف في كونها من القرآن بين علماء السنه، فاختار جمع منهم أنها ليست من القرآن، بل ذهبت المالكيه إلى كراهه الإتيان بها قبل قراءة الفاتحه في الصلاه المفروضه، إلا إذا نوى به المصلّي الخروج من الخلاف، وذهب جماعه أخرى إلى أن البسمله من القرآن.

ص: ۳۱

وأما الشيعة فهم متسالمون على جزئيه البسمله من كل سورة غير سورة التوبه، واختار هذا القول جماعه من علماء السنه أيضاً - وستعرف تفصيل ذلك عند تفسيرنا سورة الفاتحه - وإذن فالقرآن المنزل من السماء قد وقع فيه التحريف يقيناً، بالزيادة أو بالنقصه؛

نوع چهارم از تحريف در قرآن، افزودن يا كاستن از آيه و يك سورة با تحفظ بر قرآن نازل شده و اجماع بر قرائت پيامبر صلى الله عليه و آله نسبت به آن آيه يا سورة است.

تحريف به اين معنى نيز به طور قطع در قرآن واقع شده است. براى نمونه مى توان به «بسم الله الرحمن الرحيم» اشاره كرد كه بنا بر اجماعى كه مسلمانان دارند، پيامبر صلى الله عليه و آله پيش از هر سورة اى جز سورة توبه «بسم الله الرحمن الرحيم» را ذكر كرده است، با اين حال، در ميان علمائى اهل سنت در اين كه «بسم الله الرحمن الرحيم» جزئى از قرآن هست؟ اختلاف است. گروهى از آنان «بسم الله الرحمن الرحيم» را بخشى از قرآن مى دانند و برخى ديگر آن را از قرآن نمى دانند تا جايى كه مالكيه به كراهت گفتن «بسم الله الرحمن الرحيم» پيش از قرائت حمد در نماز واجب فتوا داده اند. گروهى از اهل سنت نيز «بسم الله الرحمن الرحيم» را بخشى از قرآن مى دانند.

اما همه شيعيان «بسم الله الرحمن الرحيم» را بخشى از هر سورة - به جز سورة توبه - مى دانند... در نتيجه، بايد گفت: به يقين در قرآن كريم تحريف هاى به صورت افزايش يا كاستن از آن واقع شده است.

در اين بخش از تحريف، اختلاف بر سر چگونگى قرائت قرآن و يا كاستن و افزودن بر قرآن نيست، بلكه بحث بر سر تعيين مصداق قرآن

است؛ به عنوان مثال، در میان مسلمانان در قرائت بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اختلافی نیست و همه پذیرفته اند که پیامبر صلی الله علیه و آله پیش از هر سوره قرآن، جز سوره توبه این کلمه طیبه را تلاوت می فرمود؛ اما برخی آن را بخشی از قرآن می دانند و برخی دیگر، آن را کلام پیامبر صلی الله علیه و آله می دانند.

قسم پنجم: تحریف به زیاده در قرآن

محقق خوئی قدس سره قسم پنجم از تحریف را این گونه ذکر می کند:

الخامس: «التحریف بالزیاده بمعنی أنّ بعض المصحف الذی بآیدینا لیس من الکلام المنزل».

والتحریف بهذا المعنی باطل یا جماع المسلمین، بل هو ممّا علم بطلانه بالضرورة.

قسم پنجم تحریف قرآن، تحریف به زیاده است؛ به این معنا که بخشی از قرآن موجود در دست ما، از قرآن نازل شده بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نباشد.

تحریف به این معنا نه تنها به اجماع مسلمانان باطل است، بلکه بطلان آن، امری ضروری است.

محقق خوئی رحمه الله عدم وقوع این قسم از تحریف را مورد اجماع همه مسلمانان می داند و بطلان چنین تحریفی را امری ضروری می داند؛ اما مراد ایشان از ضروری روشن نیست؛ اگر مراد ایشان از ضروری، ضروری دین باشد، از اجماع قوی تر است.

ملاک ضروری دین، عبارت است از: «ما لا یقبل الإختلاف»؛ یعنی چیزی ضروری است که علما در آن اختلاف نکرده باشند

و به تعبیر

دیگر، قابلیت اختلاف ندارد. روشن است که این ملاک در مسأله تحریف وجود ندارد؛ در نتیجه، تنها دلیل بطلان این قسم، همان اجماع است و اگر مسأله اجماع بر عدم تحریف مطرح نبود، قسم پنجم نیز مورد اختلاف علما واقع می شد.

از آنجا که مفهوم و گستره کلمه «ضروری» در کتاب های فقهی و اصولی به درستی تبیین نشده است، ما در بحث اجتهاد و تقلید به مناسبت اجتهاد در ضروریات و عدم آن، ملاک ضروری را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده ایم، سزوار است برای درک صحیح از «ضروری» به آنجا مراجعه شود.

قسم ششم: تحریف به نقیصه

درباره قسم ششم تحریف قرآن - تحریف به کاستی قرآن - در میان علما اختلاف نظر دیده می شود.

محقق خوینی رحمه الله در این باره می نویسد:

السادس: «التحريف بالنقصه، بمعنى أنّ المصحف الذي بأيدينا لا يشتمل على جميع القرآن الذي نزل من السماء، فقد ضاع بعضه على الناس».

والتحريف بهذا المعنى هو الذي وقع فيه الخلاف فأثبتته قوم ونفاه آخرون.

نوع ششم از تحریف در قرآن، کاستن از قرآن است؛ به این معنی که قرآن موجود نزد ما، همه قرآن نازل شده بر نبی اکرم صلی الله علیه و آله نیست؛ بلکه بخشی از آن از بین رفته و به دست ما نرسیده است.

وقوع چنین تحریفی در قرآن مورد اختلاف است؛ برخی آن را

اثبات کرده و عدّه ای دیگر نفی نموده اند.

نسبت دهی اعتقاد امامیه به تحریف قرآن

اشاره

نکته مهم تر در بحث تحریف، نسبت دادن اعتقاد تحریف قرآن کریم به علمای امامیه است. چنین اتهامی از زمان شیخ صدوق رحمه الله مطرح شده و منشأ آن نیز وجود برخی روایات در کتاب های حدیثی شیعه است. برای رفع این اتهام، نخست باید روایات دالّ بر تحریف قرآن کریم مذکور در کتاب های امامیه را بررسی کنیم و پس از آن، ادلّه امامیه بر عدم تحریف را بیان نماییم تا این اتهام نا به جا از امامیه رفع شود.

میرزای قمی رحمه الله در قوانین، قول به تحریف قرآن را به اکثر اخباری ها نسبت داده است؛^(۱) از این رو، ضروری است که رابطه بین اخباری گری و تحریف قرآن و نیز نسبت بین محدّث و اخباری در این بحث مورد توجه و دقت قرار گیرد؛ لیکن پیش از پرداختن به این بحث، ابتدا به بیان اقوال بزرگان شیخ پیرامون تحریف قرآن کریم می پردازیم:

ص: ۳۵

۱- (۱). القوانين المحکمه فی الأصول، ج ۲، ص ۳۲۱: «أنهم اختلفوا فی وقوع التحریف و النقصان فی القرآن و عدمه، فعن أكثر الأخباریین أنه وقع فیہ التحریف و الزیاده و النقصان، و هو الظاهر من الكلینی و شیخه علی بن إبراهیم القمی و الشیخ أحمد بن أبی طالب الطبرسی صاحب «الاحتجاج». و عن السید و الصدوق و المحقق الطبرسی و جمهور المجتهدین عدمه. و کلام الصدوق فی اعتقاداته یعرب عن أن المراد بما ورد فی الأخبار الداله علی أن فی القرآن الذی جمعه أمير المؤمنین علیه الصلاه و السلام کان زیاده لم تکن فی غیره، أنها كانت من باب الأحادیث القدسیه لا القرآن، و هو بعید.»

شیخ صدوق رحمه الله - که در میان محدّثین شیعه از جایگاهی ویژه برخوردار است و «رئیس المحدثین» خوانده می شود - در کتاب اعتقادی خود - اعتقادات الامامیه - می نویسد:

اعتقادنا أنّ القرآن الذى أنزله الله تعالى على نبيّه محمّد صلى الله عليه وآله هو ما بين الدفتين، وهو ما فى أيدي الناس، ليس بأكثر من ذلك، ومبلغ سورة عند الناس مائه وأربع عشرة سورة. و عندنا أنّ الضحى وألم نشرح سورة واحده، ولإيلاف وألم تر كيف سورة واحده. ومن نسب إلينا أنّا نقول إنّهُ أكثر من ذلك فهو كاذب؛(۱)

اعتقاد ما در باره قرآن این است که خداوند آن را بر پیامبرش فرو فرستاده و آن قرآن، همین مصحفی است که امروزه در دست مردم است و چیزی بیش از آن نیست. تعداد سوره های آن ۱۱۴ سوره است؛ جز آن که نزد امامیه سوره «ضحی» و «انشراح» یک سوره شمرده می شود و هم چنین سوره «قریش» و سوره «فیل» نیز یک سوره است. هر کس بگوید، امامیه قرآن را بیش از این می داند، دروغگو است!

بنا بر دیدگاه شیخ صدوق رحمه الله، قرآن قرن چهارم هجری که زمان شیخ صدوق رحمه الله است و در دست مردم بوده، همان قرآنی است که بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده بود.

شیخ صدوق رحمه الله در ادامه درباره معارف دیگری که از سوی خداوند بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده است، سخن گفته و می نویسد:

ص: ۳۶

إنه قد نزل الوحي الذي ليس بقرآن، ما لو جمع إلى القرآن لكان مبلغه مقدار سبعة عشر ألف آية؛

معارف دیگری نیز به صورت وحی بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده است که قرآن نیست و اگر گردآوری شود و بر قرآن افزوده شود، ۱۷۰۰۰ آیه خواهد شد.

بنا بر دیدگاه شیخ صدوق رحمه الله آن چه که در برخی روایات شیعه به قرآن افزوده شده، می تواند از جنس وحی باشد؛ اما از قرآن کریم نیست.

ایشان رحمه الله بر خلاف مطالب کتاب اعتقادات، در دو کتاب ثواب الاعمال و عقاب الاعمال و من لا يحضره الفقيه (۱) احادیثی که به ظاهر بر تحریف قرآن دلالت می کند را نقل کرده است؛ به عنوان مثال، در کتاب من لا يحضره الفقيه چنین نوشته است:

وَرَوَى هِشَامُ بْنُ سَيَّالٍ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ خَالِدٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْقُرْآنِ رَجْمٌ؟ قَالَ: نَعَمْ. قُلْتُ: كَيْفَ؟ قَالَ: الشَّيْخُ وَالشَّيْخَةُ فَارْجُمُوهُمَا الْبَتَّ فَإِنَّهُمَا قَضِيَا الشَّهْوَةَ؛ (۲)

سلیمان بن خالد گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا در قرآن آیه ای که بر رجم دلالت کند وجود دارد؟ فرمود: آری. گفتم: چیست؟ فرمود: اگر پیر مرد یا پیر زنی زنا کردند آنان را حتماً رجم کنید و علت تأکید لزوم رجم آن است که وقوع چنین عملی از آنها بر نهایت شهوترانی دلالت می کند.

ص: ۳۷

۱- (۱). من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۲۶.

۲- (۲). الكافي، ج ۷، ص ۱۷۷: «ياسناده عن يونس عن عبد الله بن سنان قال قال أبو عبدالله عليه السلام الرجم في القرآن قول الله عز و جل إذا زنى الشيخ و الشيخة فارجموهما البتة فإنهما قضيا الشهوة...»

شیخ صدوق رحمه الله در آغاز کتاب من لا یحضره الفقیه مقصود خود از تألیف کتاب را این گونه بیان می نماید:

ولم أقصد فيه قصد المصنِّين في إيراد جميع ما رووه بل قصدت إلى إيراد ما أفتى به وأحكم بصحة؛(۱)

من در نگاشتن این کتاب - بر خلاف دیگر مصنفین - در صدد آوردن همه روایات نیستیم؛ بلکه هدفم آن است که تنها روایاتی که به آن فتوا داده و صحیح می دانم را نقل کنم.

آیت الله حکیم رحمه الله در مستمسک العروه الوثقی(۲) بر آن است که شیخ صدوق رحمه الله از شرط مذکور در آغاز کتابش عدول نموده است.

محقق خوئی رحمه الله(۳) روایت سلیمان از امام صادق علیه السلام را از باب تقیه می داند؛ زیرا حدیث رجم در کتب اهل سنت وجود دارد و ریشه آن به خلیفه دوم بر می گردد.

دیدگاه شیخ مفید رحمه الله

شیخ مفید رحمه الله - متوفای ۴۱۳ ق - در أوائل المقالات درباره تحریف قرآن می نویسد:

وقد قال جماعه من أهل الإمامه إنه لم ينقص من كلمه ولا من آیه ولا من سوره ولكن حذف ما كان مثبتا في مصحف أمير المؤمنين عليه السلام من تأويله وتفسير معانيه على حقيقه تنزیله وذلك كان ثابتا منزلا وإن لم یکن من جمله کلام الله تعالی الذی هو

ص: ۳۸

۱- (۱) . من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲.

۲- (۲) . مستمسک العروه الوثقی، ج ۱ ص ۳۰۳؛ «الرابع: الميته من کل ما له دم سائل».

۳- (۳) . مبانی تکمله المنهاج (موسوعه)، ج ۴۱، ص ۲۳۸؛ مسأله ۱۵۴.

القرآن المعجز، وقد يسمي تأويل القرآن قرآنا قال الله تعالى: وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا فسمى تأويل القرآن قرآناً، وهذا ما ليس فيه بين أهل التفسير اختلاف. عندی أن هذا القول أشبه من مقال من ادعی نقصان کلم من نفس القرآن علی الحقیقه دون التأویل، وإليه أمیل والله أسأل توفيقه للصواب؛(۱)

گروهی از امامیه بر آنند که هیچ کلمه، آیه و سوره ای از قرآن کاسته نشده است؛ ولی تأویلات، تفسیرها و معانی حقیقی قرآن که در مصحف امیر المؤمنین علیه السلام بوده و نزول آن ثابت شده بوده، از قرآن حذف شده است. هرچند این تفاسیر و بیانات از قرآن معجز نبوده، گاهی تأویل قرآن، قرآن شمرده می شود. خداوند می فرماید: وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا در این آیه خداوند تأویل قرآن را قرآن نامیده و در میان مفسرین در این باره، اختلافی نیست. نزد من این مطلب از سخن کسانی که ادعا می کنند کلماتی از قرآن حذف شده و نه از تأویل آن، درست تر است و به این سخن گرایش دارم و از خدا توفیق رسیدن به قول درست را خواهانم.

در تبیین سخن شیخ مفید قدس سره باید بگوییم، آیات قرآن در نزول تدریجی به صورت جدا جدا نازل می شد و پیامبر صلی الله علیه و آله می بایست آیات را یکی پس از دیگری با ذکر تأویل و تفسیر آن به مردم بیاموزد. بنا به آنچه در تفسیر قمی آمده، خداوند به پیامبر صلی الله علیه و آله فرمان داد تا پیش از به

ص: ۳۹

پایان رسیدن وحی، آیه و تاویل و تفسیر آن را بیان نفرماید.

در تفسیر قمی چنین آمده است:

قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِذَا نَزَلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ يَدْرَبُ بِقِرَاءَتِهِ قَبِيلَ تَمَامِ نُزُولِ الْآيَةِ وَالْمَعْنَى فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَى إِلَيْكَ وَحْيُهُ أَوْ تَفْرَغَ مِنْ قِرَاءَتِهِ وَقُلْ: رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا؛ (۱)

هنگامی که آیه ای بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل می شد، پیامبر صلی الله علیه و آله پیش از آن که آیه به پایان برسد، آن آیه را برای مردم می خواند و معنای آیه را برایشان بیان می فرمود. پس خداوند آن حضرت را از شتاب در قرائت قرآن برای مردم باز داشت و به آن حضرت فرمان داد تا پیش از پایان قرائت آیه درباره آن چیزی بیان نفرماید و بگوید «پروردگارا بر دانش من بیافزا!».

با توجه به مطلب تفسیر قمی، پیامبر صلی الله علیه و آله آیه و معنای آن را پیش از آن که نزول آیه به پایان رسد، برای مردم بیان می فرمود. بسیاری از کاتبان وحی در کنار نگاشتن آیات، معنای آن آیات را که پیامبر صلی الله علیه و آله بیان می فرمود و نیز جزئیات دیگر از جمله شأن نزول آیات را می نگاشتند؛ البته نه به عنوان قرآن بلکه به عنوان معنای قرآن، شأن نزول و غیره.

در صدر کاتبان وحی وارث دانش انبیای الهی امیرالمؤمنین علیه السلام بود که آنچه بر پیامبر صلی الله علیه و آله وحی می شد را با حفظ تمام جزئیات می نگاشت؛

بلکه بنا به فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله امیرالمؤمنین علیه السلام آنچه پیامبر صلی الله علیه و آله می شنید و می دید را می دید و می شنید:

ص: ۴۰

إِنَّكَ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ وَتَرَىٰ مَا أَرَىٰ إِلَّا أَنْتَ لَسْتَ بِنَبِيٍّ وَلَكَنَّكَ لَوْزِيرٌ وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خَيْرٍ؛ (۱)

[ای علی] هر آنچه من می شنوم تو نیز می شنوی و هر آنچه می بینم تو نیز می بینی، جز آن که تو پیامبر نیستی؛ ولی تو وزیر و بر راه خیر و نیک هستی.

در تفاسیر اهل سنت نیز آمده است:

۱. حدّثنی محمد بن عمرو، قال: ثنا أبو عاصم، قال: ثنا عيسى؛ وحدثني الحارث، قال: ثنا الحسن، قال: ثنا ورقاء، جميعا عن ابن أبي نجيح، عن مجاهد، قوله: وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ؟ قال: لا تتله على أحد حتى نبينه لك؛ (۲)

وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ یعنی قرآن را پیش از آن که برایت تبیین نمایم برای کسی تلاوت مکن.

۲. حدّثنا الحسن، قال: أخبرنا عبد الرزاق، قال: أخبرنا معمر، عن قتاده: وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ قال: تبيانه.

وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ یعنی تبیان قرآن.

صاحب مجمع البيان رحمه الله نیز آن چه را که طبری در تفسیر خود آورده، نقل کرده است. (۳)

تفاسیر دیگری نیز درباره این آیه بیان شده که برخی از آنها عبارتند از:

ص: ۴۱

۱- (۱). نهج البلاغه، ص ۳۰۱.

۲- (۲). جامع البيان في تفسير القرآن (تفسير الطبري)، ج ۱۶، ص ۱۶۰.

۳- (۳). مجمع البيان، ج ۷، ص ۵۲.

الف) پیامبر صلی الله علیه و آله گاه در زمان تأخیر وحی، مشتاق نزول آن بود که خداوند فرمود: **وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ.**

ب) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله قبل از جبرئیل علیه السلام اقدام به قرائت آیات می نمود؛ زیرا قبل از نزول تدریجی، قرآن به صورت دفعی بر حضرت نازل شده بود؛ لذا این آیه نازل شد.

شیخ مفید رحمه الله هم چنان که گذشت، معتقد است چیزی از قرآن کاسته نشده مگر تأویلاتی که پیامبر صلی الله علیه و آله از قرآن نموده بود و البته بر آن است که گاه تأویل قرآن، قرآن نامیده می شود. ایشان گواه سخن خود را آیه مورد بحث دانسته و اعتقاد دارد در بین مفسرین در این باره اختلافی نیست. در حقیقت، ایشان کلمه «بالقرآن» در آیه مذکور را به «تأویل القرآن» تفسیر نموده است.

بنابراین، شیخ مفید رحمه الله تحریف قرآن به معنای نقیصه و کاستی را رد می کند؛ ایشان در ادامه، درباره تحریف به زیاده چنین می نویسد:

وأما الزيادة فيه فمقطوع على فسادها من وجه ويجوز صحتها من وجه، فالوجه الذي أقطع على فسادها أن يمكن لأحد من الخلق زيادة مقدار سورة فيه على حدّ يلتبس به عند أحد من الفصحاء، وأما الوجه المجوز فهو أن يزداد فيه الكلمة والكلمتان والحرف والحرفان وما أشبه ذلك مما لا يبلغ حدّ الاعجاز، ويكون ملتبساً عند أكثر الفصحاء بكلم القرآن، غير أنه لا بد متى وقع ذلك من أن يدلّ الله عليه، ويوضح لعباده عن الحقّ فيه، ولست أقطع على كون ذلك بل أميل إلى عدمه وسلامه القرآن عنه؛(۱)

ص: ۴۲

از یک طرف، فساد نظریه افزودن به قرآن قطعی است و از دیگر سو، ممکن است این اتفاق افتاده باشد؛ اما وجه عدم امکان وقوع چنین تحریفی آن است که ممکن نیست آفریده ای بتواند سوره ای را به قرآن بیفزاید به گونه ای که شناختن آن بر یکی از فصحا ناممکن گردد. وجه امکان چنین تحریفی نیز آن است که ممکن است یک یا دو کلمه و یک یا دو حرف به قرآن افزوده شده باشد به گونه ای که کار بر بیشینه فصحا مشتبه گردد و آن کلمات یا حروف را از قرآن بپندارند. لیکن باید گفت: اگر چنین اتفاقی افتاده باشد، به ناچار خداوند باید بندگان را از این اتفاق آگاه کرده، حق را آشکار سازد. هرچند من عدم چنین تحریفی را قطعی نمی دانم اما به سوی این قول (یعنی عدم تحریف حتی به یک کلمه یا حرف) گرایش دارم و معتقدم حتی یک حرف و یک کلمه هم به قرآن افزوده نشده است.

توجه به کلام شیخ مفید رحمه الله به روشنی می رساند ایشان که یکی از اکابر امامیه است، تحریف قرآن به زیاده را رد می نماید و تنها این احتمال را مطرح می کند که شاید به یک حرف یا یک کلمه قرآن تحریف شده باشد و بلافاصله آن را با قاعده لطف نفی می نماید.

دیدگاه سید مرتضی رحمه الله

سید مرتضی رحمه الله - متوفای ۴۳۶ ق - در مسائل طرابلسیات (۱) بر آن است که:

أَنَّ الْعِلْمَ بِصَحِّهِ نَقْلَ الْقُرْآنِ كَالْعِلْمِ بِالْبِلْدَانِ وَالْحَوَادِثِ الْكِبَارِ وَالْوَقَائِعِ الْعِظَامِ، وَالْكَتَبِ الْمَشْهُورَةِ، وَأَشْعَارِ الْعَرَبِ الْمَسْطُورَةِ،

ص: ۴۳

۱- (۱). الذخیره فی علم الکلام، ص ۳۶۲-۳۶۳؛ مجمع البیان، ج ۱، ص ۱۵.

فإنَّ الحاجة اشتدَّت والدواعي توفَّرت على نقله وحراسته وبلغت إلى حدِّ لم تبلغه فيما ذكرناه لأنَّ القرآن معجزة التَّبوه ومأخذ العلوم الشرعيه والأحكام الدينيه، وعلما المسلمين قد بلغوا في حفظه وحمایته الغايه حتى عرفوا كلَّ شيءٍ اختلف فيه من إعرابه وقراءته وحروفه وآياته فكيف يجوز أن يكون مغيراً أو منقوصاً مع العناية الصادقه والضبط الشديد؛

آگاهی از صحت نقل قرآن، همانند آگاهی از شهرها، حوادث بزرگ تاریخی و رویدادهای بزرگ، کتب مشهوره و اشعار به جامانده از عرب است که در تاریخ نگاشته شده است؛ چرا که شدت نیاز به قرآن و اهدافی که در نگاهداری آن در دل مردمان بوده، بیش از اهدافی است که در تاریخ نگاری و حفظ اشعار عرب وجود داشته است؛ زیرا، قرآن معجزه نبوی و ریشه علوم شرعی و احکام دینی است و علمای اسلام نهایت تلاش خود را در حفظ و نگهداری آن نموده اند تا آنجا که هرگونه اختلافی در اعراب، قرائت، حروف و آیات آن را می شناسند. با این توجه و عنایت صادقانه و ضبط و حفظ شدید، چگونه ممکن است قرآن تغییر کرده باشد و یا از آن کاسته شده باشد؟!

بنا بر دیدگاه سید مرتضی رحمه الله هیچ گونه تغییر و دگرگونی در قرآن کریم ایجاد نشده است؛ چرا که مردم، تاریخ شهرهای بزرگ، حوادث و رویدادهای بزرگ و اشعار عرب را پیوسته و بدون کاستی و زیادی می نگاشتند و در حفظ آن دقت داشتند؛ حال، با آن که به یقنی حفظ قرآن در دیدگاه مسلمانان که مهم تر از حفظ تاریخ و اشعار عرب بوده، دچار تحریف شده؟ زیرا، قرآن کریم معجزه پیامبر صلی الله علیه و آله، مأخذ علم شریعت و احکام است؛ از این رو، پیوسته علما و دانشمندان در نگاهبانی این کتاب

آسمانی بودند و اگر اختلافی در حروف یا اعراب و قرائت آن پیش می آمد از آن آگاه بودند و نه تنها حروف آن را حفظ می کردند، بلکه از قرائت های مختلف آن نیز آگاه بوده و آنها را ثبت می کردند.

سید مرتضی رحمه الله در جایی دیگر می فرماید:

إِنَّ الْعِلْمَ بِتَفْصِيلِ الْقُرْآنِ وَأَبْعَاضِهِ فِي صَحِّهِ نَقْلَهُ كَالْعِلْمِ بِجَمَلَتِهِ وَجَرَى ذَلِكَ مَجْرَى مَا عِلْمَ ضَرُورِهِ مِنَ الْكُتُبِ الْمَصْنُوفَةِ كَكِتَابِ سَيَبُوهِ وَالْمَزْنِيِّ فَإِنَّ أَهْلَ الْعِنَايَةِ بِهَذَا الشَّأْنِ يَعْلَمُونَ مِنْ تَفْصِيلِهَا مَا يَعْلَمُونَهُ مِنْ جَمَلَتِهَا حَتَّى لَوْ أَنَّ مَدْخَلَ أَدْخَلَ فِي كِتَابِ سَيَبُوهِ بَاباً مِنَ النُّحُوِّ لَيْسَ مِنَ الْكِتَابِ لَعَرَفَ وَمِيزَانَهُ مَلْحُوقٌ وَأَنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَصْلِ الْكِتَابِ وَكَذَا الْقَوْلُ فِي كِتَابِ الْمَزْنِيِّ وَمَعْلُومٌ أَنَّ الْعِنَايَةَ بِنَقْلِ الْقُرْآنِ وَضَبْطِهِ أَصْدَقُ مِنَ الْعِنَايَةِ بِضَبْطِ كِتَابِ سَيَبُوهِ وَدَوَاوِينِ الشُّعْرَاءِ؛

آگاهی از صحت اجزا و جزئیات قرآن به صورت تفصیلی همانند آگاهی از همه قرآن به صورت مجموعی و کلی است. این قضیه در همه کتاب هایی که به روشنی از نگارش آنها آگاهییم جریان دارد؛ مثلاً دانشمندانی که با کتاب سیبویه و یا مزنی آشنا هستند و از آن آگاهند، این دو کتاب را به تفصیل و بالجمله می شناسند، تا آنجا که اگر بابتی از دانش نحو به کتاب سیبویه افزوده شود، دانشمندان این فن آن را تشخیص می دهند و درخواست می کنند که چه اندازه به این کتاب افزوده شده است. به یقین، توجهی که دانشمندان به نقل و حفظ قرآن داشته اند بیش از توجهی بوده که به کتاب سیبویه و دیوان های عرب داشتند.

از متن این سخن، در برخی از نسخ، از جمله کتاب آیت الله فاضل

لنکرانی قدس سره، به جای «العلم بتفصیل»، «العلم بتفسیر» آمده است که ظاهراً از مجمع البیان نقل شده است. (۱)

سید مرتضی رحمه الله اعتقاد دارد همان گونه که نسبت به اصل نزول قرآن از سوی خداوند متعال قطع و علم وجود دارد، درباره ابعاد و اجزای آن و خصوصیات و تفصیل آیات نیز قطع و علم وجود دارد؛ چرا که به یقین قرآن کریم نزد مسلمانان کمتر از مصنفات ادبی و اشعار عربی نیست. برای نمونه اگر بر کتاب سیبویه یا یکی از دیوان های شعر عرب چیزی افزوده یا کاسته شود، به طور حتمی دانشمندان فنّ نحو آن را درمی یابند؛ اینک چگونه ممکن است چیزی بر قرآن افزوده یا از آن کاسته شود و دانشمندان آن را در نیابند؟!

ایشان در ادامه می فرماید:

أَنَّ الْقُرْآنَ كَانَ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَجْمُوعاً مُؤَلَّفاً عَلَى مَا هُوَ عَلَيْهِ الْآنَ وَاسْتَدَلَّ عَلَى ذَلِكَ بِأَنَّ الْقُرْآنَ كَانَ يَدْرَسُ وَيَحْفَظُ جَمِيعُهُ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ وَأَنَّهُ كَانَ يُعْرَضُ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَيَتْلَى عَلَيْهِ وَأَنَّ جَمَاعَهُ مِنَ الصَّحَابَةِ مِثْلَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ وَأَبِي بَنْتِنَةَ وَغَيْرِهِمَا خَتَمُوا الْقُرْآنَ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَدَّةَ خَتَمَاتٍ وَكُلَّ ذَلِكَ يَدُلُّ بِأَدْنَى تَأْمِيلٍ عَلَى أَنَّهُ كَانَ مَجْمُوعاً مُرْتَبِئاً غَيْرَ مَثْبُورٍ وَلَا مَبْثُوثٍ، وَذَكَرَ أَنَّ مَنْ خَالَفَ ذَلِكَ مِنَ الْإِمَامِيَّةِ وَالْحَشَوِيَّةِ لَا يَعْتَدُّ بِخِلَافِهِمْ فَإِنَّ الْخِلَافَ فِي ذَلِكَ مُضَافٌ إِلَى قَوْمٍ مِنْ أَصْحَابِ الْحَدِيثِ نَقَلُوا أَخْبَاراً ضَعِيفَةً ظَنُّوا صَحَّتْهَا لَا يَرْجِعُ بِمِثْلِهَا عَنِ الْمَعْلُومِ الْمَقْطُوعِ بِصَحَّتِهِ انْتَهَى؛ (۲)

ص: ۴۶

۱- (۱). مدخل التفسیر، ص ۲۰۱.

۲- (۲). مجمع البیان، ج ۱، ص ۱۵، مقدمه مؤلف.

قرآن کریم در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله آن گونه که امروز هست تدوین و نگارش شده بود؛ چرا که در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله همه قرآن تدریس و حفظ می شد و پیوسته به پیامبر صلی الله علیه و آله ارائه می گردید؛ گروهی از اصحاب مانند عبد الله بن مسعود و ابی بن کعب و دیگران قرآن ضبط شده را نزد حضرت تلاوت می کردند؛ تا آن که چندین بار نزد آن حضرت، قرآن ختم شد. این همه دلالت دارد قرآن در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله گردآوری شده و پراکنده نبود. سپس سید مرتضی اعتقاد قائلین به تحریف که گروهی کوچک از امامیه و حشویه هستند را غیر قابل اعتنا می داند و اخباری را که برخی از محدثین در باره تحریف قرآن نقل کرده اند را ضعیف برمی شمرد و بر آن است که اخبار ضعیفی مانند آنچه روایت کرده اند در مقابل قطع و یقینی که در صحت قرآن داریم بی ارزش است.

همان گونه که سید مرتضی رحمه الله بیان کرده، روشن است پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به نگهداری و گردآوری قرآن بی توجه نبوده، بلکه - بر عکس - بیشترین توجه را به کتاب خدا داشته است. از این رو، در همان زمان، شخص پیامبر صلی الله علیه و آله به گردآوری و نگارش قرآن فرمان داد و بسیاری از اصحاب به نگاشتن وحی و حفظ آن مأمور بودند که پس از نگارش آیات و سوره ها، آنها را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله تلاوت می نمودند و مسأله ختم قرآن از دوران پیامبر صلی الله علیه و آله رایج شده که اصحاب، قرآن گردآوری شده را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بارها ختم کردند.

در پایان سید مرتضی رحمه الله مخالفت برخی از امامیه و حشویه - گروهی از اهل سنت - را غیر قابل توجه دانسته و فقط برخی از اخباریون را

متهم به تحریف می‌داند. ایشان معتقد است آنان احادیث غیر صحیح را صحیح می‌دانند و به همین دلیل، به تحریف قرآن کریم قائل شده‌اند.

با توجه به سخنان سید مرتضی رحمه الله در می‌یابیم:

اولاً: قول و نظریه تحریف قرآن، بیشتر به اخباری‌ها نسبت داده شده است.

ثانیاً: اخباری‌ها، به روایات ضعیف تمسک نموده‌اند که در موارد مشابه، به چنین روایات ضعیفی تمسک نکرده‌اند؛ این در حالی است که در مقابل این گونه روایات ضعیف، روایاتی صحیح وجود دارد.

به دیگر سخن، روایات ضعیفی که اخباری‌ها برای تحریف قرآن بدان تمسک نموده‌اند، ظنی است و در مقابل، روایات بیانگر عدم تحریف قرآن کریم، قطعی هستند.

نکته‌ای که در اینجا باید ذکر کنیم، این است که ابن حجر در کتاب لسان المیزان در باره سید مرتضی رحمه الله از ابن حزم چنین نقل کرده است:

وقال ابن حزم: كان [المرتضى] من كبار المعتزلة الدعاة وكان إمامياً لكنه يكفر من زعم أن القرآن بدل أو زيد فيه أو نقص منه وكذا كان صاحبه أبو القاسم الرازي وأبو يعلى الطوسي؛^(۱)

ابن حزم گفته است: سید مرتضی رحمه الله از بزرگان معتزله و امامیه بود و قائلین به تحریف قرآن به تبدیل و زیاده و نقصان را تکفیر می‌کرد. هم چنین دو یار او یعنی ابوالقاسم رازی و ابویعلی طوسی نیز چنین بودند.

آن چه ابن حجر از ابن حزم نقل کرده، مبنی بر آن که سید مرتضی رحمه الله

ص: ۴۸

۱- (۱). لسان المیزان، ج ۴، ص ۲۲۳.

قائلین به تحریف را تکفیر می کرد، در هیچ یک از آثار سید رحمه الله یافت نشده و هیچ یک از امامیه نیز آن را نقل نکرده است.

دیدگاه شیخ طوسی رحمه الله

بعد از سید مرتضی رحمه الله، شاگرد او شیخ طوسی رحمه الله - متوفای ۴۶۰ ق - در ابتدای کتاب تفسیر خود - التبیان فی تفسیر القرآن (۱) - درباره تحریف قرآن چنین آورده است:

وأما الكلام في زيادته ونقصانه فمما لا يليق به أيضاً، لأن الزيادة فيه مجمع على بطلانها. والنقصان منه، فالظاهر أيضاً من مذهب المسلمين خلافه، وهو الأليق بالصحيح من مذهبنا وهو الذي نصره المرتضى رحمه الله، وهو الظاهر في الروايات غير أنه رويت روايات كثيرة، من جهة الخاصه والعامه، بنقصان كثير من آي القرآن، ونقل شيء منه من موضع إلى موضع، طريقها الآحاد التي لا توجب علماً ولا عملاً، والأولى الاعراض عنها، وترك التشاغل بها، لأنه يمكن تأويلها. ولو صححت لما كان ذلك طعناً على ما هو موجود بين الدفتين، فإن ذلك معلوم صحته، لا يعترضه أحد من الأمة ولا يدفعه.

ورواياتنا متناصره بالحث على قراءته والتمسك بما فيه، ورد ما يرد من اختلاف الأخبار في الفروع إليه؛ (۲).

سخن از افزایش و یا کاهش در قرآن، شایسته و سزاوار قرآن نیست؛ چرا که نظریه افزودن بر قرآن بنا بر اجماع باطل است و

ص: ۴۹

۱- (۱). التبیان فی التفسیر القرآن، ج ۱، ص ۳؛ مقدمه الكتاب.

۲- (۲). التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۳.

کاهش و نقیصه در قرآن نیز بنا بر ظاهر مذهب مسلمین در قرآن صورت نگرفته است. دیدگاه ما نیز همین است. سید مرتضی رحمه الله نیز این دیدگاه را تقویت نموده و ظاهر روایات شعیه نیز بر همین مطلب دلالت می کند؛ جز آن که از سوی شیعه و سنی روایات بسیاری نقل شده که بر کاسته شدن بسیاری از آیات قرآنی از قرآن دلالت دارد که برخی از این موارد نیز به صورت اخبار واحد نقل شده و قابل علم و عمل نیست؛ از این رو، بهتر آن است که از آن ها اعراض کنیم و به چنین روایاتی نپردازیم؛ زیرا، این روایات قابل تأویل هستند و حتی اگر صحیح باشند، باز بر قرآن طعنی وارد نمی شود؛ چرا که صحت قرآن برای همه دانسته و معلوم است و هیچ یک از امت به قرآن اعتراضی ندارد و آنرا رد ننموده است.

از سویی دیگر، روایات ما، مردم را بر قرائت همین قرآن و تمسک به آن ترغیب نموده و اختلافاتی که میان روایات وجود دارد با قرآن رفع می شود.

از دیدگاه آیت الله فاضل لنکرانی قدس سره مرجع ضمیر در عبارت «لا یلیق به»، تفسیر است؛ یعنی سزاوار نیست در بحث تفسیری در باره تحریف سخن گفت. طبرسی رحمه الله نیز در مقدمه مجمع البیان که چکیده التبیان را نقل کرده، ضمیر را به تفسیر بر گردانده است (۱)؛ اما به نظر می رسد مرجع ضمیر، «قرآن» باشد.

با توجه به مطالب پیش گفته روشن می گردد شیخ طوسی رحمه الله نیز مانند دیگر بزرگان امامیه به عدم تحریف قرآن قائل است و روایات

ص: ۵۰

دالّ بر تحریف را خبر واحد و غیر قابل اعتماد می داند.

هم چنین ظاهر عبارت «فإنّ ذلك معلوم صحّته» این است که بر فرض تحریف در قرآن وقوع داشته باشد، اما این فرض، مانع از عمل به آنچه که امروز به عنوان قرآن موجود است، نیست؛ چرا که ائمه اطهار علیهم السلام دستور داده اند به قرآن موجود عمل شود.

دیدگاه فوق، نظر ایشان در کتاب تفسیری شان است، اما در کتاب اختیار معرفه الرجال سخنی دیگر دارد و نیز در کتاب تهذیب الاحکام مسأله رجم شیخ و شیخه را به سند صحیح این گونه «الشیخ والشیخه إذا زنيا فارجموهما» نقل نموده است، (۱) در کتاب خلاف هم به این روایت استدلال نموده است؛ هرچند استدلال ایشان از باب جدل در مقابل خصم است. بدین بیان که خوارج ادعا کردند در اسلام حدّ رجم وجود ندارد؛ زیرا در ظاهر قرآن و در سنت متواتر بدان اشاره نشده است. لذا، ایشان در مقام نقد و جواب به آنها روایت زیر را نقل می کند:

روی عن عمر أنّه قال: لو لا أنّی أخصی أن یقال: زاد عمر فی القرآن، لکتبت آیه الرجم فی حاشیه المصحف؛ (۲)

اگر ترس آن نداشتم که بگویند عمر آیه ای بر قرآن افزوده، آیه رجم را در حاشیه مصحف می نگاشتم.

ص: ۵۱

۱- (۱). تهذیب الأحکام، ج ۸، ص ۱۹۵: «الحسین بن سعید عن ابن أبي عمير عن حماد عن الحلبي عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إذا قذف الرجل امرأته فإنه لا يلاعنها حتى يقول رأيت بين رجلها رجلا يزني بها و قال إذا قال الرجل لامرأته لم أجدك عذراء و ليس له بينه يجلد الحد و يخلی بينه و بين امرأته و قال كانت آیه الرجم فی القرآن و الشیخ و الشیخه فارجموهما البتة بما قضيا الشهوه قال و سألته عن الملاعنه التي یرمیها زوجها و ینتفی من ولدها و یلاعنها و یفارقها».

۲- (۲). الخلاف، ج ۵، ص ۳۶۶؛ الموطأ، ج ۲، ص ۸۲۴؛ المسند للشافعی، ص ۱۶۴.

طبرسی رحمه الله - متوفای ۵۴۸ ق - در مقدمه مجمع البیان همان دیدگاه سید مرتضی رحمه الله و شیخ طوسی رحمه الله را نقل و پذیرفته است. ایشان در این رابطه چنین نگاشته است:

الكلام فی زیاده القرآن ونقصانه فإنه لا یلیق بالتفسیر فأما الزیاده فیہ فمجمع علی بطلانها وأما النقصان منه فقد روی جماعه من أصحابنا وقوم من حشویه العامه أن فی القرآن تغییراً أو نقصاناً والصحیح من مذهب أصحابنا خلافه وهو الذی نصره المرتضی رحمه الله. (۱)

البته به نظر ایشان همان گونه که گذشت، مرجع ضمیر «به» با توجه به وجود قرائن در کلام، «تفسیر» است و نه «قرآن».

دیدگاه علامه حلی رحمه الله

آیت الله فاضل قدس سره در کتاب مدخل التفسیر دیدگاه ایشان را مطرح نکرده است؛ با این حال، سزاوار است به آن اشاره کنیم.

علامه حلی رحمه الله - متوفای ۷۲۶ ق - در پاسخ به پرسش هایی که درباره تحریف قرآن کریم مطرح شده، چنین نگاشته است:

الحقّ أنه لا تبدیل ولا تأخیر ولا تقدیم فیہ وأنه لم یزد ولم ینقص؛ (۲)

حقّ آن است که نه تبدیلی در قرآن واقع شده، نه تأخیر و

ص: ۵۲

۱- (۱). مجمع البیان، ج ۱، ص ۱۵.

۲- (۲). أجوبه المسائل المهنائیه، ص ۱۲۱.

تقدیمی، نه چیزی بر آن افزوده شده و نه چیزی از آن کاسته شده است.

دیدگاه محقق ثانی رحمه الله

محقق ثانی رحمه الله رساله ای در نفی نقص در قرآن تألیف نموده است. (۱) سید محسن اعرجی بغدادی در کتاب شرح الوافیه فی علم الاصول، بسیاری از عبارات های محقق ثانی رحمه الله - صاحب کتاب جامع المقاصد - را مورد اشاره قرار داده است. ایشان در پاسخ کسانی که بین نفی تحریف در قرآن و وجود روایات دال بر تحریف، تنافی می بیند، می گوید: اگر روایاتی بر خلاف ادله قطعی، سنت متواتره و اجماع باشد، در صورت امکان باید آنها را تأویل و توجیه نمود و بر فرض عدم امکان توجیه، لازم است کنار گذاشته شوند؛ زیرا، مخالف با اجماع و یا شهرت است. لذا، اگر کسی مثلاً در کتاب تهذیب شیخ رحمه الله حدیثی را جعل کند و به آن بیفزاید، تنها راه تشخیص آن، بررسی مخالفت آن حدیث با اجماع، ضرورت و یا سنت متواتر و عدم آن است.

دیدگاه سید نورالله تستری رحمه الله

سید نورالله شوشتری رحمه الله - متوفای ۱۰۱۹ ق - در کتاب مصائب النواصب فی الرد علی نواقض الروافض که درباره مسأله امامت و علم کلام است، چنین نگاشته:

ما نسب إلى الشیعه الامامیه من قولهم بوقوع التخییر فی القرآن لیس ممّا قال به جمهور الامامیه وإنما قال به شرذمه قلیله منهم لا

ص: ۵۳

۱- (۱). به نقل از شرح الوافیه شیخ محسن اعرجی بغدادی.

إعتداد بهم فيما بينهم؛^(۱)

آنچه به شیعیان درباره اعتقاد به تغییر در قرآن نسبت داده شده، قول جمهور امامیه نیست و تنها گروهی اندک از امامیه که قابل اعتنا نیستند، به تغییر قرآن قائل هستند.

ظاهر آن است که منظور از گروه اندک، برخی از اخباری ها هستند؛ زیرا، روشن است بسیاری از اخباریین قائل به تحریف نیستند و تنها بخشی کوچک از آنان معتقد به تحریف هستند که باید در این باره بحث شود.

دیدگاه شیخ بهایی رحمه الله

شیخ بهایی رحمه الله - متوفای ۱۰۳۰ ق - از جامعیت علمی بالایی برخوردار است و کمتر کسی مانند ایشان یافت می شود. وی پیرامون تحریف قرآن می نویسد:

اختلفوا في وقوع الزيادة والنقصان، والصحيح أنّ القرآن العظيم محفوظ عن ذلك زيادةً كان أو نقصاناً يدلّ على ذلك قوله تعالى وَ إِنَّا لَهُ لِحَافِظُونَ^(۲) وما اشتهر بين الناس من إسقاط اسم امير المؤمنين عليه السلام في بعض المواضع مثل قوله تعالى يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ^(۳) في عليّ، فهو غير معتبر عند العلماء؛^(۴)

ص: ۵۴

۱- (۱). مصائب النواصب، ج ۲، ص ۱۱۵-۱۱۶.

۲- (۲). سوره حجر، آیه ۹.

۳- (۳). سوره مائده، آیه ۶۷.

۴- (۴). به نقل از: مدخل التفسیر، ص ۲۰۳؛ آلاء الرحمن، ج ۱، ص ۶۵.

در این که چیزی به قرآن افزوده و یا از آن کاسته شده، اختلاف است. سخن صحیح این است که قرآن از تحریف و تغییر محفوظ است؛ چه از جهت فزونی و چه کاستی و آیه و **إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ** بر آن دلالت می کند؛ اما آن چه میان مردم مشهور است که نام امیر المؤمنین علیه السلام در برخی از مواضع قرآن مانند آیه **يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ** بوده و حذف شده، نزد علما نامعتبر است.

دیدگاه مقدّس بغدادی (شیخ محسن اعرجی رحمه الله)

آیت الله فاضل لنکرانی قدس سره نظر ایشان مبنی بر وجود اجماع بر عدم نقیصه در قرآن را نقل نموده است.

ایشان هم چنین از استاد خود شیخ علی بن عبدالعالی که رساله ای در نفی تحریف به نقیصه به صورت مستقل تألیف نموده است، سخنی نقل می نماید مبنی بر این که اگر روایاتی بر نقص و کاستی در قرآن دلالت داشته و امکان تأویل و توجیه آن ها وجود نداشته باشد، باید آن روایت ها را طرد کرده و کنار گذاشت.

دیدگاه فاضل تونی رحمه الله

فاضل تونی رحمه الله - متوفای ۱۰۷۱ ق - در کتاب الوافیة می نویسد:

والمشهور أنّه محفوظ ومضبوط كما أنزل لم يتبدّل ولم يتغيّر حفظه الحكيم الخبير قال الله تعالى: **إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ (۱)**.

ص: ۵۵

والحقّ: أنه لا- أثر لهذا الاختلاف، إذ الظاهر تحقّق الإجماع على وجوب العمل بما في أيدينا، سواء كان معيّراً أو لا، وفي بعض الأخبار تصريح بوجوب العمل به إلى ظهور القائم من آل محمّد عليهم السلام؛(1)

مشهور آن است که قرآن به همان صورتی که فرود آمده، محفوظ و مضبوط بوده و تغییری نکرده است. خداوند حکیم و آگاه نیز آن را نگهداری نموده است همان گونه که در قرآن کریم فرموده است: **إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ** .

حق آن است که اختلاف موجود در این مسأله اثری در لزوم عمل به قرآن ندارد؛ چرا که وجوب عمل به قرآنی که امروزه در دست ما قرار دارد، اجماعی است؛ چه این قرآن تحریف شده باشد و چه نشده باشد. در برخی از اخبار نیز به وجوب عمل به قرآن تا ظهور قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف تصریح شده است.

دیدگاه فیض کاشانی رحمه الله

فیض کاشانی رحمه الله در دو کتاب وافی و علم الیقین تصریح کرده است که تحریف به نقیصه در قرآن کریم واقع نشده است. ایشان در کتاب تفسیر الصافی نیز ادلّه قائلین به تحریف و احادیث تحریف به نقیصه را مطرح کرده و پاسخ داده است.

فیض کاشانی پس از ذکر اختلاف در مقام پاسخ می نویسد:

أقول: ويرد على هذا كله إشكال وهو أنه على هذا التقدير لم يبق لنا اعتماد على شيء من القرآن إذ على هذا يحتمل كل آية منه

ص: ۵۶

۱- (۱). الوافیه فی اصول الفقه، ص ۱۴۷-۱۴۸.

أَنْ يَكُونَ مُحَرِّفًا وَمَغْيِرًا وَيَكُونَ عَلَى خِلَافٍ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَلَمْ يَبْقَ لَنَا فِي الْقُرْآنِ حُجَّةٌ أَصْلًا فَتَنْتَفِي فَائِدَتُهُ وَفَائِدَةُ الْأَمْرِ بِاتِّبَاعِهِ
وَالْوَصِيَّةِ بِالتَّمَسُّكِ بِهِ إِلَى غَيْرِ ذَلِكَ، وَأَيْضًا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ، وَقَالَ:
إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ فَكَيْفَ يَتَطَرَّقُ إِلَيْهِ التَّحْرِيفُ وَالتَّغْيِيرُ؟ (۱)

بر مجموع آنچه درباره تحریف در قرآن گفته شد، اشکالی وارد است و آن این که در صورت تحریف در قرآن، دیگر بر هیچ
یک از آیات قرآن نمی توان اعتماد کرد؛ چرا که ممکن است در هر آیه ای از قرآن تحریف و تغییر واقع شده و بر خلاف
آنچه خدا فرو فرستاده باشد. در این صورت، دیگر قرآن به هیچ وجه برای ما حجت نخواهد بود و فایده ای نخواهد داشت؛
لذا، دستوراتی که از امامان علیهم السلام مبنی بر پیروی از قرآن و تمسک به آن داده شده نیز نابجا و بی فایده خواهد شد. از
دیگر سو، خداوند می فرماید: وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ وَإِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ
لَحَافِظُونَ، با توجه به این آیات، چگونه ممکن است در قرآن تغییر و تحریف واقع شود؟!

فیض کاشانی رحمه الله بر آن است که اگر به تحریف در قرآن قائل شویم و اندک تحریفی را در آن بپذیریم، چه از جهت
نقص و چه از جهت زیاده، قرآن از حجیت ساقط می شود؛ از این رو، به کار بستن قرآن، پیروی از آن و امر به تبعیت و اتباع
آن که از سوی امامان علیهم السلام وارد شده،

ص: ۵۷

۱- (۱). الصافی فی التفسیر القرآن، ج ۱، ص ۴۰-۵۱؛ الوافی، ج ۲، ص ۲۷۳ و ۲۷۴.

کاری عبث و لغو می شود. ایشان در همین رابطه، به آیه ۴۲ سوره فصلت و آیه ۹ سوره حجر نیز استدلال می کند.

فیض کاشانی رحمه الله در ادامه استدلال چنین می گوید:

وأيضاً قد استفاض عن النبي صلى الله عليه وآله والأئمة عليهم السلام حديث عرض الخبر المروي على كتاب الله ليعلم صحته بموافقته له وفساده بمخالفته فإذا كان القرآن الذي بأيدينا محرّفاً فما فائده العرض مع أنّ خبر التحريف مخالف لكتاب الله مكذب له؟! فيجب ردّه والحكم بفساده أو تأويله؛

هم چنین روایات مستفیضه ای داریم که به ما دستور داده اند اگر درباره درستی یا نادرستی روایتی شک کردیم، باید آن را با قرآن بسنجیم؛ به عبارت دیگر، لازم است روایات بر قرآن کریم عرضه شوند تا صحّت و بطلان آن ها معلوم گردد. حال، اگر قرآنی که دست ما وجود دارد، تحریف شده باشد چگونه می تواند درباره این مسأله کارگشا باشد؟ از سوی دیگر، روایات تحریف قرآن، خود با کتاب خدا مخالف است و باید آنها را رد کرد و به فساد آنها حکم داد، یا آن که آن روایات را به گونه ای تأویل نمود.

فیض رحمه الله نخست روایات تحریف را مخالف قرآن می داند و بر آن است که طبق احادیثی که به عرضه روایات بر قرآن امر می کند، این روایات مردود بوده و غیر قابل پذیرش هستند.

ایشان در ادامه مطلب، می گوید بر فرض تنزل از این سخن و پذیرش روایات، باید آنها را تأویل کرد. از این رو، در مقام تأویل و توجیه چنین روایاتی می نویسد:

ويخطر بالبال في دفع هذا الاشكال والعلم عند الله أن يقال: إنَّ صحَّه هذه الأخبار فلعلَّ التغيير إنَّما وقع فيما لا يخلُّ بالمقصود كثير إخلال كحذف اسم علي وآل محمَّد عليهم السلام، وحذف أسماء المنافقين - عليهم لعائن الله - فإنَّ الانتفاع بعموم اللفظ باق؛ وكحذف بعض الآيات وكتمانه فإنَّ الانتفاع بالباقي باق مع أنَّ الأوصياء كانوا يتداركون ما فاتنا منه من هذا القبيل ويدلُّ على هذا قوله عليه السلام في حديث طلحه: إن أخذتم بما فيه نجوتهم من النار ودخلتم الجنة فإنَّ فيه حجَّتنا وبيان حقِّنا وفرض طاعتنا؛

آنچه در توجیه این روایات به نظر می رسد درست باشد، این است که اگر این اخبار صحیح باشد و تغییری در قرآن واقع شده باشد، تغییراتی است که به مقصود و معنای اصلی قرآن آسیبی نزده است؛ مانند این که نام امیر مؤمنان علی و خاندان پیامبر علیهم السلام و نام منافقین از قرآن حذف شده باشد. در این صورت، بهره مندی از عموم لفظ آیات باقی خواهد بود. مانند اینکه بپذیریم برخی از آیات حذف و کتمان شده، ولی با این حال بشر می تواند از باقی آیات بهره مند شود [و حذف این آیات زیانی به انتفاع از باقی قرآن نزده است]. از طرف دیگر، باید توجه داشت که اوصیاء علیهم السلام [از باب قاعده لطف] امثال این تغییرات را برای ما جبران کرده اند؛ نظیر آن چه که امام علیه السلام در روایت طلحه فرموده است: «اگر آنچه در قرآن است را به کار بندید، از آتش رهایی خواهید یافت و به بهشت خواهید رسید؛ چرا که در قرآن حجیت ما، حق ما و وجوب اطاعت از ما تبیین شده است».

به نظر ما این توجیه صحیح نیست؛ چرا که اولاً: نمی توان پذیرفت

تغییر برخی الفاظ موجب تغییر معانی نگردد، بلکه کم یا زیاد شدن الفاظ حتی در فرضی که عنوان مصداقی داشته باشند در توسعه و تضییق مراد دخالت دارد. ثانیاً: بر فرض که بپذیریم چنین حذفی در معنی، تغییری به وجود نمی آورد، اما در اعجاز لفظی آیه اخلال وارد می سازد.

فیض رحمه الله در ادامه، توجیه دیگری - که پیش از این اشاره شد - را بیان می کند که به نظر ما همین توجیه دوم صحیح است:

ولا یبعد أيضاً أن يقال أن بعض المحذوفات كان من قبيل التفسير والبيان ولم يكن من أجزاء القرآن فيكون التبديل من حيث المعنى، أي حرّفوه وغيروه في تفسيره وتأويله أعنى حملوه على خلاف ما هو به فمعنى قولهم عليهم السلام: «كذا نزلت»، أن المراد به ذلك لا أنها نزلت مع هذه الزيادة في لفظها فحذف منها ذلك اللفظ. ومما يدل على هذا ما رواه في الكافي بإسناده عن أبي جعفر عليه السلام: أنه كتب في رسالته إلى سعد الخير: وكان من نبذهم الكتاب أن أقاموا حروفه وحرّفوا حدوده فهم يروونه ولا يرعونه والجهال يعجبهم حفظهم للرواية والعلماء يحزنهم تركهم للرعاية. الحديث.

وما رواه العامّة: أن علياً عليه السلام كتب في مصحفه الناسخ والمنسوخ.

ومعلوم أن الحكم بالنسخ لا- يكون إلا- من قبيل التفسير والبيان ولا يكون جزء من القرآن فيحتمل أن يكون بعض المحذوفات أيضاً كذلك هذا ما عندي من التفصي عن الاشكال والله يعلم حقيقه الحال؛(۱)

می توان گفت: برخی از آنچه بنا به روایات از قرآن حذف شده،

ص: ۶۰

بخشی از قرآن نبوده و بلکه از تفسیر و بیان قرآن بوده است. در این صورت، تحریف تنها از جهت معنوی خواهد بود و نه از جهت لفظ. اینکه در روایت می گوید «حرفه و غیره» - قرآن را تحریف کردند و تغییر دادند - یعنی تفسیر و تأویل آن را تحریف کردند و بر خلاف معنای اصلی تغییر دادند. بنابراین، در روایاتی که امامان علیهم السلام فرمودند «کذا نزلت» - اینگونه نازل شده - یعنی آیه مورد نظر به این معنا و تفسیر نازل شده است نه آن که به آن لفظ نازل شده باشد. روایتی که کافی از امام باقر علیه السلام نقل نموده بر آنچه گفتیم دلالت می کند؛ در این روایت امام علیه السلام فرموده است: «شاهد اینکه مخالفین ما کتاب خدا را کنار گذاشتند، این است که حروف قرآن را حفظ نمودند و استوار کردند، اما حدود و معانی آن را دگرگون کردند؛ آنان قرآن را روایت می کنند، اما رعایت نمی نمایند و کسانی که تنها به حفظ ظاهر الفاظ و حروف قرآن، دل خوش کرده اند، جاهلند؛ چرا که فریفته ظواهر می شوند، اما علما از این که معانی واقعی قرآن را رعایت نمی کنند، اندوهگین می شوند».

هم چنین آنچه اهل سنت نقل کرده اند مبنی بر این که علی علیه السلام ناسخ و منسوخ قرآن را در مصحف خود گردآوری کرده بود، بر آنچه گفتیم دلالت دارد؛ زیرا، آشکار است که حکم به نسخ آیه، از باب تفسیر و بیان است و جزئی از قرآن نیست.

نتیجه کلام فیض رحمه الله این است که اگر تحریفی در قرآن واقع شده باشد، تحریف معنوی است و نه لفظی؛ هم چنین بر فرض آن که روایات تحریف صحیح باشد، اخلاقی در معانی قرآن ایجاد نکرده است.

البته ایشان به عبارت و احادیث تحریف در کتاب وافی و تفسیر

صافی اشاره نموده و لکن در کتاب العلم الیقین (۱) به طور مفصل در این باره بحث کرده است.

دیدگاه بلاغی رحمه الله

علامه بلاغی رحمه الله در مقدمه کتاب تفسیر آلاء الرحمن پیرامون روایات وارد در تحریف قرآن کریم چنین آورده است:

لئن سمعت فی الروایات الشاذّه شیئاً فی تحریف القرآن و ضیاع بعضه فلا تقم لتلك الروایات وزناً. و قل ما یشاء العلم فی اضطرابها و وهنها و ضعف روايتها و مخالفتها للمسلمین و فیما جاءت به فی مرویاتها الواهیه من الوهن؛ (۲)

اگر روایاتی شاذّ درباره تحریف قرآن و از میان رفتن برخی از آیات آن شنیدی، برای آن روایات ارزشی قائل نشو و تا هر اندازه که می توانی درباره اضطراب و سستی آن احادیث و ضعف راویان آن ها و مخالفت این روایات با مسلمانان سخن بگو! روشن است که با این بیان، بلاغی رحمه الله روایات دالّ بر تحریف را از ریشه مردود می داند. ایشان در ادامه مطلب به تفصیل درباره عدم تحریف قرآن بحث می کند که ما در اینجا از ذکر آن خودداری می کنیم.

دیدگاه صاحب وسائل رحمه الله

هرچند صاحب وسائل رحمه الله اخباری است (۳) اما در عین حال معتقد است

ص: ۶۲

۱- (۱). علم الیقین فی اصول الدین، ج ۱، ص ۵۶۵.

۲- (۲). آلاء الرحمن فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۱۸.

۳- (۳). به نقل از: اظهار الحق، ج ۲، ص ۲۰۸؛ الفصول المهمه، ص ۱۶۶؛ حاشیه انوار النعمانیه، ج ۲، ص ۳۵۷.

قرآن فراتر و بالاتر از تواتر است؛ زیرا، هزاران نفر از اصحاب قرآن را حفظ نمودند. وی رساله ای نیز به برای اثبات تواتر قرآن نگاشته است.

البته ایشان به برخی روایات که بر تحریف قرآن کریم دلالت دارند در کتاب اثبات الهداه فی النصوص و المعجزات اشاره نموده است.

چرایی متهم شدن امامیه به اعتقاد به تحریف

در مباحث پیشین ثابت شد بیشترین دانشمندان شیعه، اعم از محدث، فقیه، اصولی و... هم چون: شیخ صدوق، شیخ مفید، سید مرتضی، شیخ طوسی، علامه و... همگی تحریف و تغییر در قرآن را رد کرده اند. بنابراین، کسانی که امامیه را متهم به اعتقاد تحریف می نمایند یا هرگز نگاهی به کتب شیعه نکرده اند، یا این اتهام جز از سر لجاجت و نادانی نیست و یا اعتقاد گروه اندکی از امامیه را مبنا قرار داده و اعتقاد آنان را به همه دانشمندان شیعه نسبت داده اند.

البته شاید متهم شدن امامیه به اعتقاد تحریف قرآن کریم، به سبب یکی از ادله زیر ایجاد شده باشد:

اول: شاید از آنجا که در برخی از روایات امامیه آمده است: «إِنَّمَا يَعْرِفُ الْقُرْآنَ مَنْ خُوِطِبَ بِهِ»^(۱) و امامیه مخاطبان واقعی قرآن را ائمه اطهار علیهم السلام دانسته و از آنها اخذ علم می کند و از دیگر سو، گروهی اندک از اخباری ها به استناد روایات ائمه علیهم السلام مبنی بر تحریف قرآن، به تحریف قائل شده اند؛ مخالفین، نظریه تحریف را به مجموع امامیه منتسب کرده اند.

ص: ۶۳

دوم: نقل برخی از محدّثین و اخباری ها نسبت به روایات تحریف، سبب شده که معاندین و مخالفین، صرف نقل چنین روایاتی را پذیرش تحریف از سوی امامیه دانسته اند؛ در حالی که نقل روایت از سوی محدّث، دلیل بر پذیرش روایت نیست.

سوم: در عبارت برخی از اخباری ها، به این نکته اشاره شده که وجود حقایق، بطون و تأویل قرآن نزد ائمه معصومین علیهم السلام مسلّم است و از نگاه آنها مراد از روایاتی مانند «سقط من القرآن شیء»^(۱) این است که حقایق و بطون موجود در قرآن نزد امامان علیهم السلام بوده و مطالبی از این قبیل ساقط شده است؛ در حالی که از نگاه مخالفین این گونه روایات، بر نقصان اصل قرآن و الفاظ آن دلالت دارد.

در کتاب مجهول الهویه موقف الرافضه من القرآن که تاریخ نشر آن مشخص نیست و تنها اسم مستعار غیر عربی بر آن نوشته شده - البته از قلم نویسنده معلوم می شود که او عرب است - آمده است:

القول بوقوع التحریف والتغییر فی القرآن الکریم ونقصانه هو إجماع المتقدّمین من علماء الرافضه؛ حیث صرّحوا بذلك فی مؤلّفاتهم وشحنوها بالروایات المنسوبة إلی أئمّتهم وكلّها صریحه فی وقوع التحریف فی القرآن الکریم، ولم یخرج من إجماعهم إلاّ أفراد قلائل منهم، وقد حصرهم النوری الطبرسی بأربعة أشخاص... وما عدا أولئك الأربعة فجميع المتقدّمین منهم متفقون علی القول بتحریف القرآن الکریم؛^(۲)

ص: ۶۴

۱- (۱). بحار الأنوار، ج ۳۵، ص ۲۳۵.

۲- (۲). موقف الرافضه، ص ۴۹.

نظریه تحریف، تغییر و کاسته شدن از قرآن قولی است که متقدمین از رافضه بر آن اجماع دارند؛ چرا که در کتب خود به آن تصریح کرده اند و کتب خود را با روایاتی که از پیشوایانشان در باره تحریف نقل کرده اند، پر نموده اند؛ روایاتی که همه دالّ بر وقوع تحریف در قرآن کریم است. از این اجماع جز گروهی اندک از رافضه خارج نشده اند و این گروه اندک را نوری طبرسی چهار نفر شمرده است. جز این چهار نفر، همه متقدمین از علمای امامیه به تحریف قرآن کریم قائل هستند.

روشن است ریشه ادّعی نویسنده، کتاب فصل الخطاب نوری طبرسی است که خود داستانی شگفت دارد و دست بیگانگان و دشمنان در نگارش این کتاب آشکار است؛ تا آن جا که معروف است یکی از وابستگان سفارت خانه های بیگانه به عنوان طلبه نزد نوری طبرسی می آمد و او را تشویق به نگارش این کتاب می کرد و روایاتی که در باره تحریف بود را از او دریافت می کرد و به جایی نامعلوم منتقل می کرد.

نقل شده است هر گاه سخن از فصل الخطاب حاجی نوری رحمه الله به میان می آمد، شاگرد ایشان شیخ عباس قمی رحمه الله صاحب مفاتیح الجنان از خجالت سرش را به زیر می انداخت. به هر حال، این کتاب بدون آن که تنظیم گردد و یا مورد نقض و ابرام قرار گیرد، گردآوری شد. از دیگر سو، عده ای بر این باورند که نام کتاب «فصل الخطاب فی اثبات عدم تحریف کتاب ربّ الارباب» بوده و حاجی نوری قصد دیگری از نگارش این کتاب داشته است.

به هر حال، ایشان در مقدمه سوم (۱) کتاب خود چنین نگاشته است:

ص: ۶۵

فی ذکر اقوال علمائنا فی تغییر القرآن وعدمه فاعلم أنّ لهم فی ذلك أقوالاً مشهورها إثنان:

الأول: وقوع التغيير والنقصان فيه...

والثاني: عدم وقوع التغيير والنقصان فيه وأن جميع ما أنزل الله على رسوله صلى الله عليه وآله هو الموجود بأيدي الناس فيما دفتين وإليه ذهب الصدوق في عقائده والمرتضى وشيخ الطائفة في التبيان... وممن صرح بهذا القول الشيخ أبو علي الطبرسي في مجمع البيان...؛(1)

در میان علمای ما (امامیه) درباره تحریف و عدم تحریف قرآن اقوالی وجود دارد که مشهورترین آنها دو نظریه زیر است:

اول: وقوع تغییر و تحریف قرآن کریم به کاسته شدن از قرآن...

دوم: عدم وقوع تحریف و تغییر در قرآن به کاسته شدن از آن. بنابراین، همه آن چه از سوی خداوند بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شده، امروزه دست مردم است. به این نظریه، شیخ صدوق در کتاب عقایدش و سید مرتضی و شیخ الطائفة طوسی در کتاب تبيان قائل است؛ هم چنین ابو علی طبرسی نیز در مجمع البيان خود همین نظر را دارد.

حاجی نوری رحمه الله در ادامه، درباره تحریف قرآن ادعای شهرت می کند. ایشان نوشته است:

ومن جميع ما ذكرنا ونقلنا بتتبعي القاصر يمكن دعوى الشهره العظيمة بين المتقدمين وانحصار المخالف فيهم بأشخاص معينين؛(2)

ص: ۶۶

۱- (۱). موقف الرفضه، ص ۴۹ و ۵۰؛ به نقل از: فصل الخطاب، ص ۲۵-۳۲.

۲- (۲). فصل الخطاب، ص ۲۶ و ۳۱-۳۳.

از همه مطالبی که ذکر کردیم - با جستجوی اندکی که من کرده ام - می توان ادعا کرد قول به تحریف قرآن در میان متقدمین شیعه شهرتی عظیم داشته و قائلین به عدم تحریف اشخاصی معین بودند.

این سخن را نمی توان پذیرفت؛ چرا که اولاً: بین شهرت و اجماع تفاوت بسیار است.

ثانیاً: حاجی نوری رحمه الله محدث بوده است و نه فقیه.

قبل از شیخ صدوق رحمه الله، فضل بن شاذان که هم عصر معصومین علیهم السلام بوده، کتابی به نام الإيضاح دارد که در آن، مسأله تحریف را به صراحت نفی می نماید.

هرچند وجود روایات تحریف در کتب روایی امامیه را نمی توان انکار کرد، اما دلالت آن ها قابل پذیرش نیست؛ به همین جهت، این که حاجی نوری رحمه الله بدین روایات اعتقاد داشته، خود آغاز کلام است و در حقیقت، ایشان اشتباه کرده و نقل روایت را با اعتقاد به آن مساوی دانسته است.

نکته دیگر این که صاحب موقف الرافضه به اجماع امامیه بر تحریف قرآن قائل است در حالی که حاجی نوری رحمه الله تنها ادعای شهرت عظیم می کند و نه اجماع. علاوه آن که شهرت عظیم مورد ادعا با مخالفت جمع بسیاری از علمای امامیه از زمان شیخ طوسی رحمه الله تا سال های متمادی مواجه است! از طرفی باید توجه داشت ارکان متقدمین امامیه از قبیل: شیخ صدوق، سید مرتضی و شیخ طوسی ۴ به عدم تحریف قرآن معتقدند و قول چنین اشخاصی خود در حد اجماع است؛ از این رو، برخی از بزرگان هم چون محقق بروجردی رحمه الله اعتقاد

دارند اگر نسبت به مسأله ای پنج یا شش نفر از قدما، مانند: شیخ مفید، سید مرتضی و شیخ طوسی ۴ اتفاق داشته باشند، مسأله اجماعی است. (۱)

نکته مهم در ردّ ادعای شهرت حاجی نوری رحمه الله آن است که شیخ طوسی قدس سره ادعای اجماع علمای زمان خود بر بطلان تحریف به زیاده را نقل نموده و نیز به مذهب امامیه، بطلان تحریف به نقیصه را نسبت داده است. سؤال مهم این است که اگر در زمان شیخ طوسی رحمه الله شهرت بر تحریف قرآن به نقیصه بوده، چطور ایشان خلاف آن را به مذهب امامیه نسبت می دهد؟ نیز باید توجه داشت برخی از بزرگان مانند سید نورالله شوشتری قول بر تحریف را به گروه قلیلی نسبت داده است.

قائین به تحریف از علمای امامیه

۱- سلیم بن قیس هلالی

اشاره

در میان امامیه نخستین کسی که تحریف قرآن کریم را مطرح نموده، سلیم بن قیس هلالی است که این مسأله را در کتاب سقیفه بیان نموده است.

البته از نگاه مختار چنین نسبتی صحیح نیست؛ زیرا، ایشان متوفای سال ۹۰ هجری و معاصر با امیرمؤمنان علیه السلام است. در کتاب موقف الرافضه درباره او چنین آمده است:

ص: ۶۸

۱- (۱). نهاییه الأصول، ص ۵۳۷: «قد ظهر لك بما ذكرناه إلى هنا: أن الإجماعات المنقوله في كلمات القدماء من أصحابنا كالشيخين و السيدين و غيرهما، ليست بمعنى أن ناقل الإجماع استكشف قول الإمام عليه السلام من اتفاق جماعه هو داخل فيهم، أو ان أقوالهم أوجبت علمه بقول الإمام عليه السلام لطفاً أو حدساً، بل قصدوا بالإجماع ما هو الملاك عندهم لحجيته و هو نفس قول الإمام الواصل إليهم بالأدله المعبره».

ونجده فى كتابه يروى عن على بن أبى طالب عليه السلام أخباراً كثيرة صريحه فى وقوع التحريف فى القرآن الكريم منها ما رواه عن سلمان الفارسى رضى الله عنه ممّا دار بين على عليه السلام والشيخين ومن معهما من الصحابه من أمر الخلافه فى خبر طويل فيه: فلمّا رأى غدرهم وقله وفائهم له لزم بيته وأقبل على القرآن يؤلّفه ويجمعه فلم يخرج من بيته حتّى جمعه وكان فى الصحف والشظاظ والأسيار والرقاع فلمّا جمعه كلّه وكتبه بيده على تنزيله وتأويله والناسخ منه والمنسوخ بعث إليه أبو بكر أن اخرج فباع فبعث إليه على عليه السلام إنى لمشغول وقد آليت على نفسى يميناً أن لا أرتدى رداء إلا للصلاه حتّى أوّلّف القرآن وأجمعه فسكتوا عنه أياماً فجمعه فى ثوب واحد وختمه ثمّ خرج إلى الناس وهم مجتمعون مع أبى بكر فى مسجد رسول الله صلى الله عليه وآله فنادى على عليه السلام بأعلى صوته يا أيها الناس إنى لم أزل منذ قبض رسول الله صلى الله عليه وآله مشغولاً بغسله ثمّ بالقرآن حتّى جمعته كلّه فى هذا الثوب الواحد فلم ينزل الله على رسول الله صلى الله عليه وآله آيه إلا وقد جمعتها وليست منه آيه إلا وقد جمعتها وليست منه آيه إلا وقد أقرّنيها رسول الله وعلمنى تأويلها ثمّ قال لهم على عليه السلام لئلا تقولوا غدا إنّنا كنّا عن هذا غافلين ثمّ قال لهم على عليه السلام لئلا تقولوا يوم القيامة إنى لم أدعكم إلى نصرتى ولم أذكركم حقّى ولم أدعكم إلى كتاب الله من فاتحته إلى خاتمته فقال عمر ما أغنانا ما معنا من القرآن عمّا تدعوننا إليه؛(١)

در كتاب سليم بن قيس مى بينيم كه از على بن ابى طالب عليه السلام روايات بسيارى را نقل نموده كه تصريح در وقوع تحريف قرآن

ص: ٦٩

١- (١). موقف الرافضه، ص ٥٢؛ به نقل از: كتاب سليم بن قيس الهلالي، ج ٢، ص ٥٨١.

دارد از آن جمله روایتی است که از سلمان فارسی درباره آنچه

میان علی علیه السلام و شیخین و صحابه ای که با شیخین بودند پیرامون خلافت واقع شده است؛ بخشی از آن روایت طولانی چنین است: هنگامی که علی علیه السلام نیرنگ و بی وفایی آنان را دید در خانه خود نشست و به گردآوری و تألیف قرآن رو آورد و از خانه خود بیرون نیامد تا آن که قرآن را گردآوری نمود و مجموع آن را در صحف، (۱) شظاظ، (۲) اسیار (۳) و رفاع (۴) جمع آوری نموده بود و با دست خود قرآن را آن چنان که نازل شده بود، همراه با تأویل و ناسخ و منسوخ آن نگاهت. ابوبکر کسی را نزد علی علیه السلام فرستاد تا از خانه بیرون آید و بیعت کند. علی علیه السلام در پاسخ وی چنین فرمود که من مشغول کاری هستم و سوگند خورده ام که تا قرآن را گردآوری نکرده ام، بیرون عبا بر دوش نیاندازم مگر برای نماز. چند روزی علی علیه السلام را رها کردند و به حال خود گذاشتند تا آن که علی علیه السلام همه قرآن را گردآوری کرد و نزد مردم آورد. مردم در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله با ابوبکر گرد آمده بودند. علی علیه السلام وارد مسجد شد و با صدایی بلند فرمود: ای مردم! من از هنگامی که پیامبر علیه السلام از این جهان رفته تا کنون مشغول تجهیز و غسل پیامبر صلی الله علیه و آله و سپس مشغول گردآوری قرآن بودم تا آن که همه آن را گردآوری کردم. هیچ آیه ای را خداوند بر پیامبرش نازل نفرموده مگر آن که آن را آورده ام و هیچ آیه ای نیست که آن را در این مصحف نیاورده باشم و هیچ

ص: ۷۰

۱- (۱). نوشت افزار واحدی نظیر پوست.

۲- (۲). جوال گیر؛ یکی از نوشت افزارهای زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله.

۳- (۳). بندهای چرمی.

۴- (۴). پوست های نازک.

آیه ای از قرآن نیست مگر آن که پیامبر صلی الله علیه و آله آن را بر من خوانده و تأویل آن را به من آموخته است.

سپس فرمود: اینک این قرآن، تا آن که فردا نگوئید ما از آن ناآگاه بودیم. آن گاه علی علیه السلام فرمود: و تا آن که روز رستاخیز نگوئید علی ما را به یاری خود فرا نخواند و حق خود را به ما یادآور نشد و ما را به کتاب خدا از آغاز تا پایانش نخواند!

عمر در این هنگام گفت: آن چه از قرآن در دست داریم از آن چه ما را به سوی آن می خوانی بی نیاز می کند.

در ادامه، موقف الرافضه روایت دیگری از کتاب سلیم بن قیس نقل می کند به این تعبیر:

وأصرح من هذا ما نسبه إلى طلحة من محادثات مع علي وفيه قال طلحة: رأيتك خرجت بثوب مختوم عليه فقلت يا أيها الناس إنني لم أزل مشغولاً برسول الله صلى الله عليه و آله بغسله وتكفينه ودفنه ثم شغلت بكتاب الله حتى جمعته فهذا كتاب الله مجموعاً لم يسقط منه حرف فلم أر ذلك الكتاب الذي كتبت وألفت ولقد رأيت عمر بعث إليك حين استخلف أن ابعث به إلي فأبيت أن تفعل فدعا عمر الناس فإذا شهد اثنان علي آية قرآن كتبها وما لم يشهد عليها غير رجل واحد رماه ولم يكتبه وقد قال عمر وأنا أسمع إنه قد قتل يوم اليمامة رجال كانوا يقرءون قرآناً لا يقرؤه غيرهم فذهب وقد جاءت شاه إلى صحيفه وكتاب عمر يكتبون فأكلتها وذهب ما فيها والكاتب يومئذ عثمان فما تقولون وسمعت عمر يقول وأصحابه الذين ألفوا ما كتبوا علي عهد عثمان إن الأحزاب كانت تعدل سورة البقره والنور ستون ومائه آيه والحجرات تسعون آيه فما هذا وما يمنعك يرحمك الله أن تخرج إليهم ما قد ألفت للناس

وقد شهدت عثمان حين أخذ ما أَلَفَ عمر فجمع له الكتاب وحمل الناس على قراءه واحده ومزق مصحف أبي بن كعب وابن مسعود وأحرقهما بالنار فما هذا فقال أمير المؤمنين عليه السلام يا طلحة إن كل آية أنزلها الله في كتابه على محمد صلى الله عليه وآله عندي ياملاء رسول الله صلى الله عليه وآله وخطى يدي وتأويل كل آية أنزلها الله على محمد صلى الله عليه وآله وكل حلال أو حرام أو حد أو حكم أو أى شىء تحتاج إليه الأمة إلى يوم القيامة عندي مكتوب ياملاء رسول الله وخطى يدي حتى أُرش الخدش؛(۱)

صريح تر از آنچه نقل شد، سخنی است که به طلحه نسبت داده شده است و گفتگویی میان علی علیه السلام و طلحه است. طلحه گوید: به علی علیه السلام گفتم: دیدم که با پارچه ای مهر شده نزد مردم رفتی و به آنان فرمودی: «از هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله از این جهان رفته مشغول غسل آن حضرت و گردآوری قرآن بودم و اینک این کتاب خداست که بی کم و کاست است!» اما کتابی را که گردآوری نمودی را من ندیدم و دیدم که عمر هنگامی که به خلافت رسید کسی را نزد شما فرستاد که آن کتاب را برایم بفرست و شما نپذیرفتی و عمر مردم را خواست و چنین قرار داد که هرگاه دو نفر بر قرآن بودن آیه ای گواهی دادند آن را به عنوان قرآن ثبت می کرد و هرگاه یک نفر گواهی به قرآن بودن آیه ای می داد، آن را نمی پذیرفت و رد می کرد. من خود شنیدم که عمر گفت: «در روز یمامه مردانی کشته شدند که قرآنی می خواندند که شخص دیگری چنان نمی خواند و از آن آگاه نبود و قرآن آنان از بین

ص: ۷۲

۱- (۱). موقف الرافضه، ص ۵۲ و ۵۳؛ به نقل از: کتاب سلیم بن قیس الهمالی، ج ۲، ص ۶۵۶؛ الإحتجاج علی أهل اللجاج، ج ۱، ص ۷۵.

رفت و هنگامی که عثمان کاتب قرآن بود، گوسفندی آمد و صحیفه ای از قرآن را خورد و از بین رفت؛ اینک نظر شما مردم چیست؟ هم چنین شنیدم که عمر و یارانش که قرآن را در زمانی که عثمان کاتب وحی بود، می نگاشتند، می گفتند: «سوره احزاب به اندازه سوره بقره بوده و سوره نور ۱۶۰ آیه بوده و حجرات ۹۰ آیه». اینک چه چیز شما را از ارائه قرآنی که گردآوری نموده ای باز می دارد؟ در حالی که عثمان نیز هنگامی که به خلافت رسید، آن چه عمر گردآوری کرده بود را گرفت و مردم را بر قرائتی واحد وادار نمود و مصحف ابی بن کعب و ابن مسعود را پاره کرد و سوزاند، چرا شما قرآن خود را ارائه نمی فرمایید؟

امیر مؤمنان علیه السلام در پاسخ فرمود: ای طلحه! همه آیاتی که خداوند بر پیامبرش فرو فرستاده، نزد من است و پیامبر صلی الله علیه و آله آن را بر من املاء فرموده و با دست خود نگاشته ام و تأویل هر آیه ای که خداوند بر محمد صلی الله علیه و آله فرو فرستاده و نیز هر حلال و حرام و هر حدّ یا حکمی و هر چیزی که این امت تا روز رستاخیز به آن نیازمند هستند، همگی نزد من است؛ پیامبر صلی الله علیه و آله آن را بر من املاء نموده و با خط خود نگاشته ام حتی دیه خراشیده شدن بدن نیز در آن وجود دارد.

صاحب کتاب موقف الرافضه بعد از نقل این دو روایت، چنین نتیجه می گیرد:

ففي هذين الخبرين وغيرهما من الأخبار الكثيرة التي رواها سليم بن قيس التصريح بوقوع التحريف في القرآن الكريم؛(۱)

ص: ۷۳

در این دو خبر و روایات بسیاری که سلیم بن قیس نقل نموده، به تحریف قرآن تصریح شده است.

این در حالی است که در هیچ کدام از این دو روایت، عبارتی دالّ بر آن که قرآن امیر مؤمنان علیه السلام غیر از قرآن آن روز بوده، وجود ندارد؛ جز آن که قرآن موجود نزد امیر مؤمنان علیه السلام اضافاتی داشته و در کنار آیات، تأویل، تفسیر و معرفت ناسخ از منسوخ آنها نگاشته شده بود. با این حال، کسی آن قرآن را ندیده تا تشخیص دهد مطابق قرآن رایج آن زمان بوده است یا نه. در بیان خود حضرت نیز آمده است: من قرآنی را به شما ارائه می دهم که تأویل قرآن نیز با آن همراه است. لکن این مطلب در روایت دوم که مثلاً سوره احزاب به اندازه سوره بقره بوده، یا گروهی قرآن را به گونه ای دیگر می خواندند و یا آن که مصحف عمر را گوسفند خورده است، همه سخن طلحه و به نقل از خلیفه دوم است، نه سخنان امیر مؤمنان علی علیه السلام. به هر حال، این قرآن بر خلیفه اول و دوم عرضه شده و آنها آن را نپذیرفتند.

جایگاه سلیم بن قیس نزد امامیه

برقی درباره سلیم بن قیس هلالی چنین می نویسد:

من الأولیاء من أصحاب أمير المؤمنين وإمام الحسن وإمام الحسين وإمام السّجاد وإمام الباقر علیهم السلام؛

سلیم از اولیای اصحاب حضرت امیر مؤمنان، امام حسن، امام حسین، امام سجاد و امام محمد باقر علیهم السلام بود.

ابتدا باید کلمه «اولیاء» در رجال نسبت به تعدیل شخص مورد بررسی قرار گیرد. از نگاه بسیاری از علما، چنین تعبیری بر تعدیل

ص: ۷۴

شخص دلالت ندارد؛ بلکه فقط بیانگر مدح شخص است. بنابراین، اگر راوی امامی باشد، روایت او قوی و اگر غیر امامی باشد، حسن می شود. نتیجه آن که در ممدوح بودن سلیم بن قیس تردیدی نیست. آری، کشی در رجال خود^(۱) روایاتی را ذکر می کند که بر صدق او دلالت می کند. محقق خوئی قدس سره معتقد است سلیم بن قیس شخصی ثقه، جلیل القدر و عظیم الشأن می باشد. ایشان شهادت برقی در مورد او به عنوان اولیاء را کافی دانسته و فرموده: علامه حلّی رحمه الله در قسم اول از خلاصه به عدالت سلیم حکم نموده است.^(۲)

دیدگاه امامیه درباره کتاب سلیم

در مورد کتاب سلیم بن قیس هلالی سه دیدگاه وجود دارد:

۱. این کتاب صحیح است و باید به آن اعتماد نمود؛ بلکه از اکبر اصول شیعه است.

۲. این کتاب، مجعول و ساختگی است.

۳. در این کتاب بین احادیث صحیح و غیر صحیح خلط شده و مورد تحریف قرار گرفته است.

نظر ابن غضائری درباره کتاب سلیم

از نگاه ابن غضائری رحمه الله کتاب سلیم بن قیس مجعول است.^(۳) وی درباره سلیم بن قیس چنین نگاشته است:

ص: ۷۵

۱- (۱). رجال کشی، ج ۱، ص ۳۲.

۲- (۲). معجم رجال الحدیث، ج ۸، ص ۲۳۰.

۳- (۳). رجال ابن الغضائری، ص ۶۳.

روی عن أمير المؤمنين، والحسن، والحسين، وعليّ بن الحسين عليهم السلام؛ وينسب إليه هذا الكتاب المشهور. وكان أصحابنا يقولون: إنّ سليماً لا يعرف، ولا ذكر في خبر. وقد وجدت ذكره في مواضع من غير جهة كتابه، ولا من روايه أبان ابن أبي عياش عنه. وقد ذكر له ابن عقده في «رجال أمير المؤمنين عليه السلام» أحاديث عنه. والكتاب موضوع، لا مريه فيه، وعليّ ذلك علامات فيه تدلّ على ما ذكرناه. منها: ما ذكر أنّ محمّد بن أبي بكر وعظ أباه عند موته. ومنها: أنّ الأئمّه ثلاثه عشر. وغير ذلك؛ (۱)

سليم بن قيس از امير مؤمنان، امام حسن، امام حسين و امام سجاد عليهم السلام روايت کرده است و کتاب مشهور به او منسوب است. اصحاب ما در باره او چنين می گفتند: «سليم شناخته شده نبود و در اخبار سخنی از او نیست.» من نام او را در چند جا دیده ام اما نه از جهت کتابی که نگاشته و نه از روایاتی که ابان بن ابی عیاش از او نقل کرده است. ابن عقده در «رجال امیرالمؤمنین علیه السلام» روایاتی از او نقل کرده است؛ اما کتابی که به او منسوب است، جعلی بوده و شکی در جعلی بودن آن نیست. نشانه هایی نیز در این کتاب بر جعلی بودن آن وجود دارد؛ یکی آن که در این کتاب آورده است که محمد بن ابی بکر پدرش را هنگام مرگ پند و اندرز داده و دیگر آن که امامان عليهم السلام را سیزده تن شمرده است.

ابن غضائری چند نشانه برای جعلی و موضوع بودن این کتاب می آورد؛ از جمله این که در این کتاب آمده است: محمّد بن ابی بکر

ص: ۷۶

پدرش را به هنگام وفات نصیحت کرد؛ در حالی که محمد بن ابی بکر در آن زمان سه ساله بود! نشانه دوم جعلی بودنش این است که در کتاب سلیم تعداد امامان علیهم السلام سیزده نفر بیان شده که با دیدگاه امامیه مخالف است.

ابن غضائری در مورد ابان بن ابی عیاش آورده است:

ونسب أصحابنا وضع کتاب سلیم بن قیس إلیه؛

اصحاب امامیه کتاب سلیم را مجعول ابان بن ابی عیاش می دانند.

آری، اگر کتاب ابن غضائری را معتبر ندانیم، دو جهتی که برای جعلی بودن کتاب سلیم ذکر نموده، منتفی می شود. مؤید این سخن آن است که صاحب وسائل قدس سره در ترجمه سلیم می نویسد: نسخه ای از کتاب سلیم به دست ما رسیده است که هیچ مطلب فاسد یا مجعولی در آن نیست؛ شاید کتاب مجعول، کتاب دیگری بوده که به ما نرسیده است.

فاضل تونی رحمه الله نیز در حاشیه نقد الرجال آورده است: در نسخه ای که در اختیار من است، آمده: عبدالله بن عمر پدرش را هنگام مردن موعظه نمود و نیز ائمه از فرزندان اسماعیل ذیح علیهم السلام سیزده نفر است که یکی از آنها رسول اکرم صلی الله علیه و آله و بقیه امامان دوازده گانه علیهم السلام هستند. نتیجه این می شود که آن چه ابن غضائری ذکر نموده، بر فرض صحت کتاب، مخدوش و ناتمام است.

دیدگاه شیخ مفید درباره کتاب سلیم

شیخ مفید رحمه الله کتاب سلیم بن قیس را مختلط می داند. ایشان معتقد است به همه آن چه که در این کتاب آمده نمی توان عمل کرد و درباره آن چنین نگاشته است:

وأما ما تعلّق به أبو جعفر رحمه الله من حديث سليم الذي رجح فيه إلى الكتاب المضاف إليه بروايه أبان بن أبي عيَّاش فالمعنى فيه صحيح غير أنّ هذا الكتاب غير موثوق به ولا يجوز العمل على أكثره وقد حصل فيه تخليط وتدليس فينبغي للمتدبّن أن يجتنب العمل بكلّ ما فيه ولا يعول على جملته والتقليد لرواته وليفزع إلى العلماء فيما تضمّنه من الأحاديث ليوقفوه على الصحيح منها والفساد والله الموفق للصواب؛(۱)

اما روایتی که ابو جعفر رحمه الله به آن استدلال کرده و از سلیم بن قیس نقل کرده، مربوط به کتابی است منسوب به سلیم و از ابان بن ابی عیاش نقل نموده است. هر چند سخنی که نقل کرده، صحیح است؛ اما این کتاب قابل اعتماد و موثّق نیست و عمل به بیشترین آن جایز نیست؛ چرا که تخیل و تدلیس بسیاری در این کتاب می باشد و سزاوار است متدینین از عمل کردن به همه این کتاب پرهیزند و بر همه آن اعتماد نکنند و روایات آن را نقل نمایند و درباره آن به علما رجوع کنند تا از درستی و نادرستی احادیث آن آگاه شوند.

روشن است دیدگاه شیخ مفید رحمه الله درباره کتاب سلیم بن قیس مانند غضائری نیست؛ بلکه ایشان عمل به تمامی روایات آن را به صورت کامل جایز نمی داند و متدینین را از چنین عملی منع می کند. از این رو، برای تشخیص روایات صحیح از غیر صحیح در این کتاب، ضروری است که مردم به علما مراجعه نمایند.

در مقابل شیخ مفید و ابن غضائری، دانشمندی نیز وجود دارند که

ص: ۷۸

با کتاب سلیم بن قیس موافق هستند؛ از آن جمله است مرحوم نعمانی صاحب کتاب الغیبه.

دیدگاه نعمانی رحمه الله راجع به کتاب سلیم

نعمانی رحمه الله در کتاب الغیبه درباره کتاب سلیم چنین نگاشته است:

ولیس بین جمیع الشیعه مَمَّن حمل العلم ورواه عن الأئمه علیهم السلام خلاف فی أنَّ کتاب سلیم بن قیس الهلالی أصل من أكبر كتب الأصول التي رواها أهل العلم من حملة حديث أهل البيت عليهم السلام وأقدمها لأنَّ جميع ما اشتمل عليه هذا الأصل إنما هو عن رسول الله صلى الله عليه وآله وأمير المؤمنين عليه السلام والمقداد وسلمان الفارسی وأبی ذر ومن جرى مجراهم مَمَّن شهد رسول الله صلى الله عليه وآله وأمير المؤمنين عليه السلام وسمع منهما وهو من الأصول التي ترجع الشیعه إليها ويعول عليها؛^(۱)

در میان دانشمندان شیعه و راویان احادیث امامان علیهم السلام، اختلافی نیست که کتاب سلیم بن قیس هلالی یکی از اصول است، بلکه یکی از بزرگ ترین و قدیمی ترین کتاب هایی است که دانشمندان آن را از حاملان احادیث ائمه علیهم السلام نقل کرده اند؛ زیرا هر آن چه در این کتاب نقل شده، همگی از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، امیر مؤمنان علیه السلام، مقداد، سلمان فارسی، ابوذر و مانند این بزرگان است؛ اشخاصی که پیامبر صلی الله علیه و آله و امیر مؤمنان علیه السلام را درک کرده اند و از آنان شنیده اند. پس، باید گفت این کتاب از اصولی است که شیعه به آن رجوع می کند و به آن اعتماد دارد.

صاحب وسائل الشیعه نیز کتاب سلیم بن قیس را مورد اعتماد می داند.^(۲)

ص: ۷۹

۱- (۱). الغیبه (لنعمانی)، ص ۱۰۱ و ۱۰۲.

۲- (۲). وسائل الشیعه، ج ۳۰، ص ۱۵۷.

تحقیق مطلب پیرامون کتاب سلیم بن قیس هلالی آن است که اولاً: با قطع نظر از آن چه که در جواب ابن غضائری ذکر نمودیم، باید تفاوت بین نسخه ابن غضائری رحمه الله با نسخه صاحب وسائل رحمه الله و هم چنین نسخه شیخ مفید رحمه الله با نسخه نعمانی رحمه الله را بپذیریم؛ چرا که احتمال تدلیس در برخی از نسخه ها بعید به نظر نمی رسد. به ویژه در آن زمان که دشمنان و معاندین شیعه فراوان بودند و با وارد کردن مطالب غیر واقعی در کتاب های شیعه، کتابی را از اعتبار ساقط می کردند. بنابراین، نسبت به احادیث کتاب سلیم باید هر کدام را به صورت مستقل مورد بررسی قرار داد؛ همان طور که شیخ مفید رحمه الله قائل شد.

ثانیاً: در مباحث فقهی (۱) ثابت نموده ایم برخی از موضوعات به صرف اشتها ثابت می شوند؛ از قبیل وقفیت، سیادت، نسب و...؛ به نظر ما در منسوب بودن یک کتاب به مؤلف، اشتها کفایت می کند و نیازی به تواتر نداریم. آری! اگر کسی این مبنا را بپذیرد، باید از راه تواتر و یا طریق معتبر نسبت کتاب به سلیم بن قیس را اثبات نماید. در این رابطه، شیخ طوسی رحمه الله به دو سند، کتاب را نقل کرده است که در هر دو سند «محمد بن علی صیرفی» مکنی به «ابا سمینه» وجود دارد که از نگاه رجالیون ضعیف و کذاب است.

بنابراین، هرچند در مورد این که شخص سلیم بن قیس از اولیای

ص: ۸۰

۱- (۱). این مطالب ضمن مباحث درس خارج اصول سال تحصیلی ۹۵ و در بحث قاعده ید آمده که در پایگاه اینترنتی حضرت استاد آیت الله محمّد جواد فاضل لنکرانی (دام ظلّه) به آدرس زیر قابل مشاهده و دریافت است:

www.fazellankarani.ir

امیر مؤمنان و از اصحاب امام حسن، امام حسین، امام سجاد و امام باقر علیهم السلام است، تردیدی وجود ندارد؛ اما اگر اشتها را بپذیریم - که مختار ما همین است - صحت انتساب کتاب ثابت می شود؛ اما اگر این مبنا را نپذیریم، در نسبت کتاب به ایشان تردید است.

علامه حلی قدس سره در خلاصه (۱) از سید علی بن احمد العقیقی نقل می کند حجاج تصمیم به قتل سلیم بن قیس گرفت و دنبال وی فرستاد، اما فرار کرد و در خانه پسر برادر خود به نام «ابان بن ابی عیاش» مخفی شد؛ سلیم در لحظات آخر عمر، خطاب به برادرزاده اش گفت: تو به جهت پناه دادن من، حقی بزرگ بر من داری؛ حال که وقت مرگ من فرا رسیده، کتابی که مشتمل بر روایات پیامبر مکرم اسلام و امیر مؤمنان و امامان بعد از ایشان تا امام باقر علیهم السلام است را در اختیار تو می گذارم. بر حسب کلام عقیقی نقل کتاب سلیم منحصر به ابان بن ابی عیاش است و فقط او راوی از سلیم است و چون علمای رجالی «ابان بن ابی عیاش» را تضعیف نموده اند، پس نمی توان به کتاب او اعتماد کرد. البته از کلام نجاشی رحمه الله استفاده می شود این کتاب طریق دیگری غیر از ابان نیز دارد و آن، «ابراهیم بن عمر» است. نجاشی رحمه الله بعد از طریق اول آورده است: «و حدّثنا ابراهیم بن عمر الیمانی، عن سلیم بن قیس بالکتاب» و نیز در رجال شیخ طوسی رحمه الله آمده است: «ورواه حمّاد بن عیسی عن ابراهیم بن عمر الیمانی عنه».

بنابراین، اگر - بر فرض اثبات اسناد کتاب به سلیم - در طریق سند افرادی وجود داشته باشند که اهل رجال، آنها را تضعیف نموده اند،

ص: ۸۱

نمی توان به احادیث چنین کتابی عمل نمود.

۲- فضل بن شاذان

فضل بن شاذان رحمه الله متوفای سال ۲۶۰ هجری، از دیگر دانشمندانی است که صاحب موقف الرافضه می گوید قائل به تحریف قرآن است. وی درباره فضل بن شاذان چنین نگاشته است:

فهو أيضاً من القائلين بتحريف القرآن، صرح بذلك في كتابه الايضاح بقوله «ذكر ما ذهب من القرآن» واستدل على ذلك ببعض الأخبار التي ثبتت عن طريق أهل السنّه ممّا يدلّ على وقوع النسخ لبعض تلك الآيات من القرآن الكريم تفيد ظاهرها سقوط شيء من القرآن وليس كذلك في حقيقه الأمر.

وقد تعلق بتلك الأخبار يعني تمسك وجعلها دليلاً على صحه دعواه هذه وهو يرى أنه قد أُلزم أهل السنّه بهذا القول حيث يقول: «و رویتم أنّ أبا بكر وعمر جمعاً القرآن من أوله إلى آخره من أفواه الرجال بشهادة الشاهدين وكان الرجل الواحد منهم إذا أتى بآيه سمعها من رسول الله صلى الله عليه و آله لم يقبلها منه، وإذا جاء اثنان بآيه قبلاه وكتباه؛(۱)»

فضل بن شاذان نیز از قائلین به تحریف قرآن است. وی در کتاب خود «الايضاح» با ذکر عنوان «ذكر ما ذهب من القرآن» - آن چه از قرآن از دست رفته است - به تحریف قرآن تصریح کرده است و با استناد به برخی از اخبار اهل سنت که ظاهر آنها دلالت بر وقوع افتادگی برخی از آیات قرآن دارد، قائل به تحریف

ص: ۸۲

۱- (۱). موقف الرافضه، ص ۵۵ و ۵۶.

قرآن شده است؛ در حالی که این روایات در حقیقت بر نسخ برخی از آیات دلالت دارد.

فضل بن شاذان با استناد به این روایات خواسته اهل سنت را به قول به تحریف ملزم نماید. [و آنان را متهم به قول به تحریف کند.] آنجا که می گوید: شما (اهل سنت) روایت کرده اید که ابابکر و عمر قرآن را از آغاز تا انجام، با شهادت دو شاهد گردآوری کردند و اگر مردی می آمد و شهادت می داد که آیه ای را از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده است و گواه دیگری نداشت، آن را رد کرده و نمی نوشتند.

در کتاب الإيضاح بابی آمده است به نام «ذکر ما ذهب من القرآن» و در آن باب، فضل بن شاذان روایاتی از اهل سنت نقل کرده مبنی بر تحریف قرآن. بنابراین، حقیقت آن است که فضل بن شاذان در پی الزام اهل سنت به قول تحریف بوده است نه این که خود قائل به تحریف قرآن کریم باشد!

صاحب موقف الرافضه آنچه به نظر فضل بن شاذان بر تحریف دلالت می کند را دال بر نسخ می داند که در آینده درباره آن بحث خواهیم کرد و اثبات خواهد شد لازمه سخن اهل سنت نسبت به نسخ تلاوت، اعتقاد به تحریف قرآن است.

صاحب موقف الرافضه در ادامه مطالب، فضل بن شاذان را جاهل به علوم قرآن دانسته و می گوید:

وقصده من هذا أنه يريد أن يقول إن الآيات التي جاء بها واحد ولم تتوفر لها شهادة إثنين قد أسقطت من القرآن وضاعت منه، هذا الذي يقصده من إيراده لهذا الكلام وهو دليل على جهله

بعلوم القرآن فإنَّ المعروف أنَّ القرآن الكريم لا يثبت إلاَّ بنقل متواتر، وما ثبت بطريق الآحاد فليس من القرآن إجماعاً؛

فضل بن شاذان با نقل چنین روایتی در صدد اثبات این مطلب است که آیاتی که فقط یک نفر از اصحاب از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده بودند، در قرآن ضبط نشده و از بین رفته است. این سخن او نشانه ناآگاهی اش از علوم قرآن است؛ چرا که قرآن جز با نقل متواتر ثابت نمی شود و آنچه به خبر واحد باشد، به اجماع مسلمین از قرآن نیست.

البته درست است که قرآن کریم به نقل متواتر ثبت شده، ولی این نکته نیز قابل تأمل است که نه تنها اخبار آحاد در ضبط قرآن قابل اعتماد نیست، بلکه اخباری که به شهادت دو نفر باشد نیز خبر متواتر شمرده نمی شود.

صاحب موقف الرافضه در نقل این روایت نسبت کذب به فضل بن شاذان نمی زند، اما در ادامه این روایت را دروغین می داند:

وقال أيضاً: ثمَّ رویتم أنَّ عثمان بن عفان وعبد الرحمن بن عوف كانا وضعا صحيفه فيها القرآن ليكتباها فجاءت شاه فأكله الصحيفه التي فيها القرآن فذهب من القرآن جميع ما كان في تلك الصحيفه.

هذا كذب ظاهر، فإنه لم يرو أحد من علماء المسلمين هذه القصة عن عثمان وعبدالرحمن بن عوف وهو مجرد افتراء وكذب قال المعلق في الهامش وهو منهم هذه القضية بهذه الوجه لم أراها إلى الآن على ما يبالي في كتاب، نعم نظيرها مذکور فی الكتب؛

فضل بن شاذان هم چنین گفته است: سپس روایت کرده اید

عثمان بن عفان و عبد الرحمن بن عوف صحیفه ای قرار داده بودند و در آن قرآن را ثبت می کردند و گوسفندی آمد و آن صحیفه را خورد و به این طریق همه آنچه از قرآن در آن صحیفه بود، از بین رفت.

دروغ بودن این قضیه آشکار است؛ چرا که هیچ یک از مسلمانان این داستان را از عثمان و عبد الرحمن بن عوف نقل نکرده اند و این جز افترا و دروغ نیست. کسی که بر این روایت حاشیه زده و از خود امامیه است درباره این حدیث چنین نگاشته: «این قضیه را به این صورت تا کنون در هیچ کتابی ندیده ام ولی داستان هایی شبیه این در کتاب های دیگر مذکور است».

تعجب آن است که صاحب کتاب چگونه این حدیث را کذب و افترا می داند در حالی که فضل بن شاذان رحمه الله این روایت را از اهل سنت نقل نموده است.

صاحب موقف الرافضه در ادامه از فصل الخطاب چنین نقل می کند:

وقد نقل عنه النوری الطبرسی القول بتحريف القرآن عند ذكر من ذهب إلى هذا القول من علمائهم حيث يقول: وممن ذهب إلى هذا القول الشيخ الجليل الأقدم فضل بن شاذان في مواضع من كتابه الإيضاح ويظهر أن ضياع طائفه من القرآن من المسلمات عند العامه؛(۱)

این در حالی است که محدث نوری طبرسی، فضل بن شاذان را از قائلین به تحریف قرآن می داند. آنجا که درباره او چنین نگاشته است: و از کسانی که به این قول (تحریف قرآن) قائل

ص: ۸۵

است، شیخ جلیل و اقدم فضل بن شاذان است که در چند جا از کتاب «ایضاح» قائل به تحریف قرآن شده و بر آن است که از بین رفتن بخشی از قرآن نزد علمای عامه از مسلمات است.

اما از نگاه مختار، فضل بن شاذان قائل به تحریف قرآن نیست. لذا، ممکن است محدث نوری رحمه الله در این نسبت اشتباه کرده باشد و تمام کتاب ایضاح را به دقت مطالعه نکرده باشد. نکته قابل توجه آن که در آخر عبارت محدث نوری رحمه الله می نویسد: تحریف قرآن نزد دانشمندان اهل سنت از مسلمات است و این مطلب از کلمات فضل بن شاذان استفاده می شود.

۳- محمد بن حسن صفار

اشاره

محمد بن حسن صفار متوفای ۲۹۰ هجری، سومین نفری است که متهم به پذیرش و قول به تحریف قرآن است. ایشان کتابی به نام «بصائر الدرجات الکبری فی فضائل آل محمد علیهم السلام» نوشته و مشتمل بر تمام فضائل ائمه معصومین علیهم السلام است. تمام روایات مربوط به امامان معصوم علیهم السلام در آن به صورت کامل گردآوری شده است؛ از این رو، شاید بتوان ادعا نمود کتابی در جامعیت فضائل امامان معصوم علیهم السلام مانند این کتاب وجود ندارد.

صاحب موقف الرافضه، محمد بن حسن صفار را از قائلین به تحریف قرآن می داند؛ چرا که بابی در این کتاب با عنوان: «باب فی أن الأئمة عندهم جميع القرآن الذی أنزل علی رسول الله صلی الله علیه و آله» (۱) آورده است.

ص: ۸۶

۱- (۱). بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۳۸۴؛ معجم رجال الحدیث، ج ۱۵، ص ۳۸۷.

صاحب موقف الرافضه بر آن است که روایات مذکور در این باب بر تحریف قرآن کریم دلالت می کند؛ وی برای نمونه روایت زیر را از این کتاب نقل می کند:

عن جابر عن أبي جعفر عليه السلام أنه قال: ما يستطيع أحد أن يدعي أنه جمع القرآن كله غير الأوصياء؛

جابر گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: هیچ کس نمی تواند ادعا کند همه قرآن را گردآوری کرده مگر اوصیاء علیهم السلام.

با رجوع به کتاب بصائر الدرجات درمی یابیم که این روایت تقطیع شده و بخشی از آن در کتاب موقف الرافضه حذف شده است. این کار یکی از روش های اهل سنت در برابر امامیه بوده است. حال، روایت فوق در کتاب بصائر این چنین است:

حدَّثنا محمد بن الحسين عن محمد بن سنان عن عمار بن مروان عن المنخل عن عن جابر: عن أبي جعفر عليه السلام أنه قال: ما يستطيع أحد أن يدعي أنه جمع القرآن كله ظاهره وباطنه غير الأوصياء.

امام باقر علیه السلام فرمود: هیچ کس جز اوصیاء نمی تواند ادعا کند همه قرآن کریم از ظاهر و باطن را گرد آورده است.

آشکار است که صاحب موقف الرافضه با حذف عبارت «ظاهره و باطنه» خواسته امامیه را متهم به اعتقاد به تحریف کند.

ظاهر روایت می گوید علم باطن و ظاهر قرآن، اعم از تأویل، تفسیر، بطون قرآن، ناسخ و منسوخ و غیره را کسی جز وصی پیامبر صلی الله علیه و آله نمی تواند دریابد و این از مسلّمات امامیه است.

نکته دیگر این که در همین حدیث، شخصی به نام «منخل» وجود دارد که همان «منخل بن جمیل الاسدی» است و اکثر دانشمندان رجالی او را تضعیف کرده اند،^(۱) حتی عده ای پا را فراتر نهاده و او را «فاسد العقیده» می دانند؛ اما از آنجا که متن روایت با روایات معتبر دیگر موافق است، صدور آن از امام معصوم علیه السلام محرز است.

ضمن آن که باید درباره صاحب موقف الرافضه و امثال آنها یادآور شویم: چنین افرادی صرف نقل یک روایت در کتاب های شیعه را از اعتقادات امامیه می دانند. اینان مانند علمای امامیه و بر اساس مبانی شیعه احادیث را بررسی نمی کنند؛ به عنوان نمونه، هیچ توجهی به سند روایت ندارند؛ این در حالی است که علمای امامیه در ابتدا به کتاب های رجالی اهل سنت مراجعه کرده و سند روایاتی که از اهل سنت نقل می نماید را مورد بررسی قرار می دهند.

صاحب موقف الرافضه به حدیث سوم باب مذکور از کتاب بصائر الدرجات اشاره کرده و می گوید:

وروی أيضاً بسنده عن سالم بن سلمه قال: قرأ رجل على أبي عبد الله عليه السلام وأنا أسمع حروفاً من القرآن ليس علي ما يقرؤها الناس فقال أبو عبد الله عليه السلام مه مه كف عن هذه القراءة إقرأ كما يقرأ الناس حتى يقوم القائم فإذا قام فقرأ كتاب الله علي حده وأخرج المصحف الذي كتبه علي عليه السلام...؛^(۲)

سالم بن سلمه نزد امام صادق علیه السلام بود که مردی نزد امام علیه السلام قرآن

ص: ۸۸

۱- (۱). جامع الرواه و إزاحه الاشتباهات عن الطرق و الأسناد، ج ۲، ص ۵۲۷.

۲- (۲). موقف الرافضه، ص ۵۷، به نقل از: بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۹۳.

را بر خلاف آنچه مردم می خواندند، قرائت کرد. امام صادق علیه السلام او را از این قرائت باز داشت و به او فرمود: قرآن را هم چنان که مردم می خوانند بخوان تا آن که امام دوازدهم عجل تعالی فرجه الشریف آشکار گردد؛ زیرا، هنگامی که او بیاید قرآنی که علی علیه السلام گردآوری نموده بود را برای مردم خواهد آورد.

نکته مهم این است که بزرگان علم رجال،^(۱) مانند: ابن غضائری،^(۲) نجاشی،^(۳) علامه^(۴) و مجلسی،^(۵) «سالم بن ابی سلمه» را تضعیف نموده اند؛ لذا، سند این روایت معتبر نیست.

از سویی دیگر ممکن است مراد از عبارت: «وَأَنَا أَسْمَعُ حُرُوفًا مِنَ الْقُرْآنِ لَيْسَ عَلِيٌّ مَا يَقْرَأُ النَّاسُ»، حروفی از تأویلات و تفسیر قرآن باشد و نه حروفی از اصل قرآن؛ زیرا، امامان معصوم علیهم السلام خود بر قرائت قرآن مداومت داشتند و مردم را نیز بدان ترغیب می نمودند و قرائت آنها نیز در پاره ای از موارد با صدای بلند بوده، لذا دیگران نیز آن را

ص: ۸۹

۱- (۱). جامع الرواه وإزاحه الاشتباهات، ج ۱، ص ۳۴۷: «سالم بن ابی سلمه الکندی السجستانی حدیثه لیس بالنقی و إن کنا لا نعرف منه إلا- خيراً [جش] روی عنه ابنه محمد لا- يعرف و روی عنه غیره و هو ضعیف و احادیثه مختلطه [صه] «مح». عبد الرحمن بن ابی هاشم عن سالم بن ابی سلمه عن ابی عبد الله علیه السلام فی باب النوادر فی کتاب فضل القرآن و فی باب الکلاب بعد کتاب الدواجن».

۲- (۲). رجال ابن الغضائری، کتاب الضعفاء، ص ۶۵ و ۶۶: «سالم بن ابی سلمه الکندی السجستانی: روی عنه ابنه محمد لا يعرف، و روی عنه غیره، و هو ضعیف و روایت مختلط».

۳- (۳). رجال النجاشی، ص ۱۹۱.

۴- (۴). رجال العلامة الحلی، ص ۲۲۸: «السجستانی روی عنه ابنه محمد لا- يعرف و روی عنه غیره و هو ضعیف و أحادیثه مختلطه».

۵- (۵). مرآة العقول، ج ۱۲، ص ۵۲۳.

می شنیدند. بنابراین، اگر قرآن آنها، قرآن دیگری بود، باید در تاریخ ثبت و نقل می شد. این در حالی است که حتی یک روایت از ائمه معصومین علیهم السلام بر تفاوت بین قرآنی که خود قرائت می فرمودند با قرآنی که دیگر مردم قرائت می کردند، نقل نشده است.

ممکن است شخصی که نزد امام علیه السلام قرآن را تلاوت می کرده، آیات را با تأویلات و تفسیرهایی که داشته قرائت می کرد؛ همان تأویلاتی که بنا بر کتمان کردن آن بود. از این رو، امام علیه السلام او را از این قرائت منع فرموده است.

با توجه به این دو روایت، درمی یابیم نگارنده کتاب موقف الرفضه روایاتی که دلالتی بر تحریف قرآن ندارد را از کتاب محمد بن حسن صفار نقل کرده است. البته روایات دیگری نیز در کتاب صفار وجود دارد که این شخص بدان ها اشاره نکرده است و از جهت سند دارای مشکلاتی هستند، مانند حدیث دوم همین باب:

حدَّثنا أحمد بن محمد بن محمد بن الحسن بن محبوب بن عمرو بن أبي المقدم عن جابر قال: سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول ما ادعى أحد من الناس أنه جمع القرآن كله كما أنزل الله إلا كذاب وما جمعه وما حفظه كما أنزل الله إلا علي بن أبي طالب عليه السلام والأئمة؛(1)

جابر گوید: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می فرمود: هر کس ادعا کند که همه قرآن را همان گونه که خداوند نازل فرموده گردآوری نموده دروغگو است و هیچ کس جز علی بن ابیطالب علیه السلام قرآن را همان گونه که نازل شده، گردآوری و حفظ ننمود.

ص: ۹۰

۱- (۱). بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۱۹۳.

ثقه الاسلام کلینی رحمه الله نیز در کافی این روایت را نقل کرده است (۱)؛ اما با بررسی سند حدیث می بینیم عمرو بن ابی مقدم در سند این روایت وجود دارد که علمای رجال نسبت به او دو نظر متفاوت دارند. (۲)

حال، بر فرض این که سند روایت معتبر باشد، اکثر اشکال های اهل سنت به امامیه، نسبت به مصحف امیر مؤمنان علیه السلام است و جواب بزرگان امامیه نیز بدان ها روشن است؛ چرا که در مصحف حضرت، ناسخ و منسوخ، تأویلات قرآن و شأن نزول های آیات به همان کیفیتی که پیامبر مکرم اسلام صلی الله علیه و آله بر آن حضرت املا فرموده بود، وجود دارد. پس، مصحف امیر مؤمنان علیه السلام املائی سخنان پیامبر مکرم اسلام صلی الله علیه و آله در توضیح، تفسیر و تأویل آیات است و نه سخن امیر المؤمنین علی علیه السلام؛ امامیه مدعی وجود چنین مصحفی است و هم چنین بر این باور است که حضرت آن را عرضه نمود، اما خلیفه اول و دوم آن را نپذیرفتند و نباید هم می پذیرفتند؛ زیرا، با وجود شأن نزول و خصوصیات آیات، دیگر مجالی برای حکومت آنها باقی نمی ماند. از این رو، آن ها برای کتمان خصوصیات و از بین بردن دین مبین اسلام، قرآن و مصحف حضرت را قرآن تحریف شده معرفی نمودند و گرنه روایت امام باقر علیه السلام - مبنی بر این که هیچ کس تمام قرآن را حفظ ننموده - بدین معناست که کسی غیر از امیر المؤمنین علیه السلام خصوصیات آیاتی را که

ص: ۹۱

-
- ۱- (۱). الکافی، ج ۱، ص ۲۲۸: «محمد بن یحیی عن أحمد بن محمد عن ابن محبوب عن عمرو بن أبي المقدم عن جابر قال سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول ما ادعى أحد من الناس أنه جمع القرآن كله كما أنزل إلا كذاب و ما جمعه و حفظه كما نزله الله تعالى إلا علی بن أبی طالب علیه السلام و الأئمة من بعده علیهم السلام.»
- ۲- (۲). رجال الکشی، ص ۳۹۲.

پیامبر مکرم اسلام صلی الله علیه و آله بدان‌ها اشاره فرموده، ثبت نکرده است. پس، عدم درک صحیح آن‌ها از آیات و روایات، عمده اشکال وارد بر آن‌ها است.

اعتبار کتاب بصائر الدرجات

در سند کتاب بصائر الدرجاتِ محمد بن حسن صفار، شخصی به نام «احمد بن محمد بن یحیی العطار» است که رجالی‌ها آن را توثیق نکرده‌اند؛ اما از آنجا که به عنوان شیخ الاجازه مطرح است، عدّه‌ای همین نکته را برای اعتبار وی کافی می‌دانند. لیکن محقق خوئی رحمه الله چنین سخنی را نمی‌پذیرد و در اعتبار کتاب بصائر تردید می‌نماید.^(۱)

البته در جای خود^(۲) توثیق «احمد بن محمد بن یحیی العطار» اثبات شده و کتاب مذکور نیز معتبر است؛ اما چنین توثیقی سبب اعتبار تمام روایات کتاب بصائر نمی‌گردد؛ بلکه باید سند هر روایتی را جداگانه بررسی نمود.

۴- فرات کوفی

«فرات بن ابراهیم بن فرات کوفی» از علمای قرن سوم و از اصحاب امام رضا، امام جواد و امام هادی علیهم السلام است. تفسیر بسیار ارزشمندی از او به یادگار مانده است و اکثر روایاتی که نقل می‌کند، مشتمل بر ذکر

ص: ۹۲

۱- (۱). معجم رجال الحديث، ج ۲، ص ۳۲۹: «والجواب عن ذلك: أنّ توثيق هؤلاء، لا يحتمل أن يكون منشأه الحس، وإنّما هو اجتهاد و استنباط، من كون الرجل من مشايخ الاجازه كما صرح بذلك الشيخ البهائي، في مشرقه، و لذلك ترى أنه ذكر في الجبل المتين، في بعض الروايات أنها ضعيفه، لجهاله أحمد بن محمد بن يحيى».

۲- (۲). در بحث حدیث رفع در مباحث خارج اصول پیرامون ایشان به صورت مفصل بحث نموده ایم.

آیات وارده در فضائل امیر مؤمنان علیه السلام و امامان معصوم علیهم السلام است.

صاحب موقف الرافضه ایشان را نیز متهم به پذیرش تحریف در قرآن می داند؛^(۱) چرا که در تفسیر خود در ذیل آیه: **إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ** ۲ چنین روایت نموده است:

فرات، قال: حدّثني جعفر بن محمد الفزاري مُعنعناً عن حمران قال: سمعت أبا جعفر عليه السلام يقرأ هذه الآية «إن الله اصطفى آدم ونوحاً وآل إبراهيم وآل محمد على العالمين» قلت ليس يقرأ هكذا [كذا] قال [فقال] أدخل حرف مكان حرف.

حمران گوید: دیدم امام باقر علیه السلام این آیه را چنین تلاوت می فرمود: «إن الله اصطفى آدم ونوحاً وآل إبراهيم وآل محمد على العالمين» یعنی به جای آل عمران «آل محمد» آورده بود. من به امام گفتم: این آیه چنین نیست! امام علیه السلام فرمود: حرفی را با حرف دیگر جایگزین کرده اند.

صاحب موقف الرافضه این روایت را از جعلیات امامیه می داند و بر آن است که امامیه برای متهم کردن اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله به تحریف در قرآن، این روایت را جعل کرده اند.

وی در ادامه، روایت دیگری از فرات کوفی نقل می کند به این مضمون:

فرات، قال: حدّثنا علي بن عتاب مُعنعناً عن أبي جعفر عليه السلام قال: لو أنّ الجهمال من هذه الأئمة يعرفون متى سمى أمير المؤمنين لم ينكروا أنّ الله تبارك وتعالى حين أخذ ميثاق

ص: ۹۳

ذریه آدم و ذلك فيما أنزل الله على محمد صلى الله عليه و آله في كتابه قال الله فنزل به جبرئيل كما قرأناه يا جابر ألم تسمع الله يقول في كتابه واذ أخذ ربك من بنى آدم من ظهورهم ذريتهم وأشهدهم على أنفسهم أ لست بربكم قالوا بلى وإن محمداً رسول الله وإن علياً أمير المؤمنين فو الله لسماه الله تعالى أمير المؤمنين في الأظله حيث أخذ ميثاق ذريه آدم؛(۱)

امام باقر عليه السلام فرمود: اگر نادانان این امت می دانستند که چه هنگام امیر مؤمنان علیه السلام، امیر المؤمنین نامیده شد، او را انکار نمی کردند. خداوند تبارک و تعالی هنگامی که از فرزندان آدم پیمان گرفت او را امیر المؤمنین نامید. و این در آن چه خداوند به واسطه جبرئیل بر محمد صلی الله علیه و آله در کتابش فرو فرستاده، آمده است. ای جابر! آیا نشنیده ای این آیه را که می فرماید: **وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى وَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله رَسُولُ خُدا وَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ** امیر مؤمنان است. به خدا سوگند خداوند در زیر سایه های عرش خود هنگامی که از فرزندان آدم پیمان می گرفت، او را امیر المؤمنین نامید(۲).

صاحب موقف الرافضه پس از نقل این حدیث چنین آورده است:

ص: ۹۴

۱- (۱). تفسیر فرات الکوفی، ص ۱۴۶.

۲- (۲). تفسیر فرات الکوفی، ص ۱۴۶: «فرات قال حدثني جعفر بن محمد الأودي [الأزدی] معنعناً عن جابر الجعفی قال: قلت لأبي جعفر عليه السلام متى سمى [على] أمير المؤمنين قال قال لي أ و ما تقرأ القرآن قال قلت بلى قال فاقراً قال قلت و ما أقرأ قال اقرأ و إذ أخذ ربك من بنى آدم من ظهورهم ذريتهم و أشهدهم على أنفسهم أ لست بربكم فقال لي هبه و إلى أيش و محمد رسولی [رسول] و على أمير المؤمنين فثم سماه يا جابر أمير المؤمنين».

فهذه الآية كسابقتها قد أدخلوا فيها من خرافتهم؛ فإنَّ الآية كما هي في المصحف العثماني ليست فيها جملة «وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدِي وَرَسُولِي وَأَنَّ عَلِيًّا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ»؛ فهو من زيادة الرافضة واختلاقهم الكذب على الله سبحانه وتعالى في سبيل خدمه أغراضهم الفاسده من غير حياء، كما هو واضح من قوله هذا إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى هُوَ الَّذِي سَمَّى عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ مَعَ أَنَّ الثَّابِتَ وَالْمَعْرُوفَ لَدَى جَمِيعِ الْمُسْلِمِينَ أَنَّ أَوَّلَ مَنْ لَقِيَ بِهَذَا اللَّقْبِ هُوَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ وَهَذَا مُجْمَعٌ عَلَيْهِ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ وَلَمْ يَخَالَفْ فِي ذَلِكَ إِلَّا مُتَعَصِّبٌ مَكَابِرٌ عَنِ الْحَقِّ؛ (١)

روافض در این آیه نیز خرافه های خود را همانند آیه پیشین وارد کرده اند؛ زیرا، هم چنان که در مصحف عثمانی ثبت شده، عبارت «وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدِي وَرَسُولِي وَأَنَّ عَلِيًّا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ» وجود دارد و این بخش را رافضه ساخته و به قرآن افزوده اند و بر خداوند دروغ بسته اند تا به اغراض فاسد خود برسند.

نویسنده ناآگاه و یا مغرض کتاب به این توجه نکرده است که این بخش از روایت در واقع تفسیر و تأویل قرآن است و به عنوان بخشی از آیه ذکر نشده است.

از دیگر سو، بر فرض آن که ملقب شدن «عمر بن خطاب» به لقب امیر المؤمنین نزد مسلمانان اجماعی باشد، باز با این که خداوند پیش از خلقت انسان امیر المؤمنین علی علیه السلام را ملقب به امیر المؤمنین کرده باشد، منافاتی ندارد و بحث در این باره به محلّ خود واگذار می شود.

ص: ۹۵

اشاره

نویسندهٔ موقف الرافضه در ادامه تیغ تهمت خود را بر روی ابونضر محمد بن مسعود عیاشی می کشد و او را نیز متهم به قول به تحریف قرآن می کند.

عیاشی از نگاه دانشمندان رجال

از نگاه علمای رجالی، محمد بن مسعود بن عیاش سلمی سمرقندی، مکتبی به ابوالنذر و معروف به عیاشی، ثقه است.

نجاشی رحمه الله دربارهٔ او چنین نگاشته است:

أبو النضر المعروف بالعیاشی، ثقه، صدوق، عین من عیون هذه الطائفة، وکان یروی عن الضعفاء کثیراً. وکان فی أوّل أمره عامی المذهب، وسمع حدیث العامة، فأكثر منه ثم تبصر وعاد إلینا، وکان حدیث السن؛(۱)

ابو نضر که به «عیاشی» شناخته شده، ثقه و راستگو است و چشمه ای از چشمه های امامیه است. وی بسیار از ضعفا نقل می کرده و در آغاز سنی بود و بسیاری از احادیث عامه را آموخت؛ سپس در حالی که جوان بود، راه حق را یافت و به سوی ما بازگشت.

نجاشی رحمه الله، عیاشی رحمه الله را توثیق می کند و به عامی بودن او در اوان زندگی و مستبصر شدنش در همان جوانی اشاره می کند. عیاشی تصنیفات بسیاری دارد که به بیش از دویست جلد کتاب می رسد. یکی

ص: ۹۶

از آن‌ها، کتاب تفسیر عیاشی است.^(۱) درباره این کتاب خصوصیات فراوانی در کتاب‌های رجال نقل شده است که به دو نکته اشاره می‌شود:

۱. روایات موجود در آن، مرسله است.

۲. در طریق سند بزرگانی، مانند شیخ طوسی، شیخ صدوق [به عیاشی رحمه الله، رجال ضعیفی وجود دارند؛ برای نمونه در طریق شیخ رحمه الله به ایشان، ابی المفضل و جعفر بن محمد بن مسعود وجود دارد که هر دو تضعیف شده‌اند.

پس کتاب تفسیری او در بین علمای امامیه نیز چندان قابل اعتماد نیست.

صاحب موقف الرافضه روایاتی را از تفسیر عیاشی دال بر اعتقاد عیاشی و امامیه بر تحریف نقل می‌کند که آن‌ها را بررسی می‌کنیم.

بررسی روایات دال بر تحریف در تفسیر عیاشی

صاحب موقف الرافضه درباره شخص عیاشی چنین می‌نویسد:

فهو أيضاً من الذين أكثروا روايات تحريف القرآن في مؤلفاتهم، فإنه قد شحن كتابه التفسير بتلك الروايات المنسوبة إلى أئمتهم والتي تدل على ضياع كثير من القرآن، وعلى زيادة الكلمات فيه؛

او نیز از کسانی است که بسیاری از روایات تحریف قرآن را در کتابش آورده و کتاب تفسیر خود را پر کرده است از روایاتی که منسوب به امامان آنان است و دال بر از بین رفتن بسیاری از قرآن و افزودن کلماتی بر قرآن است.

ص: ۹۷

۱- (۱). الفهرست للطوسی، ص ۳۹۶.

وی در ادامه روایاتی را از کتاب تفسیر عیاشی نقل می کند که برخی از آنان عبارت است از:

۱. ومن ذلك: عن إبراهيم بن عمر قال: قال أبو عبد الله عليه السلام إنّ في القرآن ما مضى وما يحدث وما هو كائن، كانت فيه أسماء الرجال فألقيت، وإتّما الاسم الواحد منه في وجوه لا يحصى؛ يعرف ذلك الوصاه؛(۱)

یکی از آن روایات چنین است: ابراهیم بن عمر گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: در قرآن کریم، آن چه گذشته و آن چه در آینده پیش خواهد آمد، وجود دارد. نام مردانی در آن بوده که از آن افتاده و همانا یک نام در قرآن و جوهی بی شمار دارد و تنها اوصیا از آن آگاهند.

درباره این روایت، ذکر چند نکته بایسته است:

نکته اول: درباره توثیق ابراهیم بن عمر که راوی این حدیث است، میان علمای رجال اختلاف است؛ برخی او را موثق می دانند و برخی او را رد می کنند.(۲)

نکته دوم: مراد از اسامی افرادی که در روایت بدان اشاره شده، افرادی هستند که نام آن ها در مصحف حضرت علی علیه السلام بوده و حضرت به عنوان تأویل و تفسیر بدان ها اشاره کرده است؛ نظیر: روایت «یا أيّها الرسول بلغ ما انزل إلیک فی علی» که «فی علی» جزء قرآن نیست؛ بلکه تفسیر و شأن نزول آیه است؛ اما این شخص - صاحب

ص: ۹۸

۱- (۱). تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۲.

۲- (۲). معجم رجال الحدیث و تفصیل طبقات الرواه، ج ۱، ص ۲۴۰؛ جامع الرواه و إزاحه الاشتباهات عن الطرق و الأسناد، ج ۱، ص ۲۹.

کتاب موقف الرافضه - از روایت تفسیر عیاشی این گونه برداشت نموده که نام هایی در قرآن بوده و از آن حذف شده است.

همان گونه که در مباحث پیشین گذشت، عدم شناخت اصول علمی و مبانی شیعه از سوی برخی از علمای اهل سنت باعث عدم درک صحیح از روایات و برداشت های نادرست از روایات شیعه شده است. در نتیجه دیده می شود برخی از علمای اهل سنت بدون آگاهی از مبانی شیعه و یا مغرضانه روایات را مطابق دیدگاه خود بررسی می کنند و به نتیجه ای که می خواهند می رسند.

نویسنده موقف الرافضه در ادامه، روایتی دیگر از کتاب عیاشی نقل می کند:

عن میسر عن أبي جعفر عليه السلام قال لولا أنه زيد في كتاب الله ونقص منه ما خفي حقنا على ذي حجب، ولو قد قام قائمنا فنطق صدقه القرآن؛(۱)

میسر گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: اگر بر کتاب خدا افزوده نشده بود و از آن کاسته نشده بود، حقانیت ما بر هیچ هوشمندی، پنهان نمی ماند. آن گاه که قائم ما پیا خیزد و سخن گوید، قرآن او را تصدیق خواهد کرد.

از سویی بخش دوم روایت که درباره قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف است مورد تأیید و اجماع علمای شیعه است و از دیگر سو، از نگاه امامیه در قرآن یک وا اضافه یا کم نشده است؛ بنابراین، روایاتی مانند این روایت که در برخی کتب نقل می شود را باید با ضوابط موجود نزد علمای امامیه

ص: ۹۹

بررسی نمود؛ بدین بیان که در فرض مخالفت روایت با قرآن، سنت پیامبر صلی الله علیه و آله، اجماع و یا عقل، آن را کنار گذاشت، گرچه سند آن نیز معتبر باشد و بخشی از آن نیز مورد تأیید امامیه باشد.

این روایت نیز از یک طرف بر نقصان قرآن دلالت دارد و از سویی دیگر، بر خلاف اجماع امامیه است. پس، از اعتبار ساقط است.

محقق خوئی رحمه الله در کتاب البیان پس از ذکر روایاتی که دال بر حذف نام رجال در قرآن است، روایتی معتبر و صحیح از کافی نقل می کند و همه آن روایات را رد می نماید. روایت چنین است:

علی بن ابراهیم عن محمد بن عیسی عن یونس وعلی بن محمد عن سهل بن زیاد أبی سعید عن محمد بن عیسی عن یونس عن ابن مسکان عن أبی بصیر قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عز وجل أطيعوا الله وأطيعوا الرسول وأولى الأمر منكم فقال نزلت في علي بن أبي طالب والحسن والحسين عليهم السلام فقلت له إن الناس يقولون فما له لم يسمَ علياً وأهل بيته عليهم السلام في كتاب الله عز وجل قال فقال قولوا لهم إن رسول الله صلى الله عليه وآله نزلت عليه الصلاة ولم يسم الله لهم ثلاثاً ولا أربعاً حتى كان رسول الله صلى الله عليه وآله هو الذي فسّر ذلك لهم...؛(۱)

ابو بصیر گوید: از امام صادق علیه السلام درباره این آیه پرسیدم أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ امام علیه السلام فرمود: این آیه در باره علی، حسن و حسین علیهم السلام نازل شده است. گفتم: مردم می گویند پس چرا خداوند نام علی و اهل بیت علیهم السلام را در

ص: ۱۰۰

۱- (۱). البیان فی تفسیر القرآن، ص ۲۳۱، به نقل از: الکافی، ج ۱، ص ۲۸۶.

کتاب خود نیاورده است؟ فرمود: به آنان بگو آیات نماز بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد ولی تعداد رکعات آن بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل نشده و پیامبر صلی الله علیه و آله آن آیات را تفسیر کرد...

روایت مذکور صحیح و معتبر است و دالّ بر این است که نام امیر مؤمنان و اهل بیت در قرآن نیامده و در نتیجه، با روایاتی که قائل به حذف نام آنان است، معارض است؛ از سویی دیگر، بیانگر این است که بسیاری از معارف قرآنی از تأویل و تفسیر گرفته تا معرفت ناسخ و منسوخ و بطون آیات، نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بوده و ایشان مأمور ابلاغ آن معارف بوده اند؛ معارفی که بنا به عقیده امامیه در مصحف امیر المؤمنین علیه السلام گرد آمده است.

از طرف دیگر، بر فرض صحت روایت، مراد از عبارت «زید أو نقص» در روایت، زیادت و نقصان در همان تأویل و تفسیر است و نه در الفاظ قرآن؛ یعنی پس از پیامبر به ویژه در دوران بنی امیه شأن نزول ها و تفسیرها و تأویل هایی دروغین برای آیات قرآنی از سوی دشمنان امامان معصوم علیهم السلام ساخته شد و شأن نزول ها، تأویل ها و تفسیرهای راستین پنهان شد. این مطلب، در حقیقت، تحریف معنوی قرآن است و نه لفظی آن، و وقوع چنین تحریفی مورد اجماع همه علمای اسلام است.

موارد بسیاری از این تحریف ها در تاریخ ذکر شده است؛ برای نمونه، معاویه در دوران حکومت خود مزدورانی برای جعل حدیث علیه امیر مؤمنان علیه السلام داشت که آیات راجع به امیر مؤمنان علی علیه السلام را درباره ابن ملجم می دانستند.

علی بن ابراهیم رحمه الله نیز یکی از متهمین قول به تحریف است. وی شیخ و استاد ثقه الاسلام کلینی رحمه الله است و کلینی رحمه الله بیش از هشتاد درصد از روایات خود را از علی بن ابراهیم نقل کرده است. هم چنین تفسیر علی بن ابراهیم قمی از تفاسیر مشهور است. صاحب کتاب موقف الرافضه درباره ایشان می گوید:

وهو أيضاً من أبرز القائلين بتحريف القرآن ومن المكثرين فيه حيث ملأ- تفسیره بالروایات الصریحه فی ذلك كما صرح هو نفسه بذلك فی مواضع من تفسیره فقد جاء فی مقدمه تفسیره من قوله فالقرآن منه ناسخ ومنه منسوخ إلى قوله ومنه حرف مكان حرف ومنه علی خلاف ما أنزل الله؛(۱)

علی بن ابراهیم نیز از بارزترین قائلین به تحریف قرآن است؛ چرا که کتاب تفسیر خود را با روایاتی که تصریح به تحریف قرآن دارد پر کرده است؛ خود نیز در چند جای کتابش به تحریف قرآن اشاره کرده است. در مقدمه تفسیر او چنین آمده است: «بخشی از قرآن ناسخ است و بخشی منسوخ... - تا آنجا که گوید: - و بخشی از آن واژه ای جای واژه ای است و بخشی از آن بر خلاف آن چیزی است که خدا نازل کرده است.

نویسنده این کتاب در ادامه گوید:

ثم شرع فی تفصیل ذلك فقال: «و أما ما هو كان علی خلاف ما أنزل الله فهو قوله كُنتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ

ص: ۱۰۲

بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ (۱) فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِقَارِيءِ هَذِهِ آيَةٍ «خَيْرٌ أُمَّه» يَقْتُلُونَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ
وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ بَنِي عَلِيٍّ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فَقِيلَ لَهُ وَكَيْفَ نَزَلَتْ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَقَالَ إِنَّهَا نَزَلَتْ «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّه أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ»
أَلَا تَرَى مَدَحَ اللَّهِ لَهُمْ فِي آخِرِ آيَةٍ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ؟ (۲)

سپس علی ابن ابراهیم به توضیح آنچه گفته می پردازد و گوید: اما آن بخش از آیات که بر خلاف آنچه خدا نازل کرده
است مانند: «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّه أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ» که امام صادق علیه السلام به
کسی که این آیه را تلاوت می کرد، فرمود: «آیا بهترین امت ها امیر مؤمنان و حسن و حسین علیهم السلام را می کشند؟» به
امام صادق علیه السلام گفته شد: پس این آیه چگونه نازل شده؟ امام علیه السلام فرمود: این گونه نازل شده: «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّه
أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ» - شما بهترین پیشوایانی هستید که برای مردم بیرون آورده شده اند - مگر نمی بینی که خداوند آنان را در
پایان آیه چنین ستوده و فرموده: «تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ».

باید گفت این روایت، هم از جهت سند دچار مشکل است و هم از جهت متن؛ گذشته از آن که کتاب علی بن ابراهیم محل
تردید و تأمل است.

ص: ۱۰۳

۱- (۱). سوره آل عمران، آیه ۱۱۰.

۲- (۲). موقف الرافضه من القرآن، ص ۶۲؛ به نقل از: تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۰.

از سوی دیگر می توان گفت این روایت نیز در صدد تفسیر قرآن است؛ به این معنی که مراد از «امت» در این آیه امامان معصوم علیهم السلام هستند همان گونه که درباره حضرت ابراهیم علیه السلام آمده است که: **إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ**.^۱

نویسنده کتاب موقف الرافضه در ادامه از حاجی نوری رحمه الله مطلبی را در تأیید این نظر آورده و می نویسد:

وقال النورى الطبرسى عن مذهبه: وهو مذهب الشيخ الجليل على بن إبراهيم القمى شيخ الكليني فى تفسيره صرح بذلك فى أوّله وملا كتابه من أخباره مع التزامه فى أوّله بأن لا يذكر فيه إلا ما رواه مشايخه وثقاته؛^(۱)

نورى طبرسى درباره اعتقاد على بن ابراهيم قمى چنین گوید: تحریف قرآن، عقیده شیخ بزرگوار على بن ابراهيم قمى استاد شیخ کلینی است. او در تفسیر خود قائل به تحریف است. در آغاز کتاب خود به این عقیده تصریح کرده است و کتاب خود را پُر کرده است از روایاتی که بر تحریف دلالت دارند؛ با این که او در آغاز کتاب، ملتزم شده جز از مشایخ و ثقات خود مطلب و روایتی را نقل نکند.

در این رابطه، باید گفت: متأسفانه نوری طبرسى رحمه الله نیز روایات مذکور را درست درک نکرده است؛ به همین جهت، دچار چنین اشتباه فاحشی شده است.

ص: ۱۰۴

۱- (۲). موقف الرافضه من القرآن، ص ۶۳؛ به نقل از: فصل الخطاب، ص ۲۵ چاپ سنگی.

نویسنده کتاب موقف الرافضه در ادامه سخنان خود، شیخ کلینی قدس سره را نیز از قائلین به تحریف قرآن دانسته و درباره او چنین می نگارد:

وهو من أكابر الذين تولوا هذا القول وتزعموه حيث ملأ كتابه الكافي الذي هو أصح الكتب عندهم على الإطلاق والمعتمد عندهم في أمور دينهم بروايات كثيرة داله على تحريف القرآن الكريم بحيث لا تقبل أي تأويل، فقد جاءت تلك الروايات في مواضع كثيرة من كتابه أذكر بعضها هنا وأترك البعض الآخر لحينه؛

کلینی نیز از بزرگانی است که به تحریف قرآن قائل می باشد؛ چرا که او نیز در کتاب خود «کافی» - که از صحیح ترین کتاب ها نزد امامیه و معتمد آنان در امور دینیه است - روایات بسیاری را آورده است که بر تحریف قرآن دلالت دارند؛ به گونه ای که به هیچ وجه نمی توان برای آن ها توجیه و تأویلی ذکر کرد. این روایات در بسیاری از ابواب کتاب کافی آمده است که من برخی را در اینجا ذکر خواهم کرد و برخی دیگر را در محل خود یادآور خواهم شد.

مخالفین شیعه نسبت به روایات تحریف مذکور در کتاب کافی حساسیت زیادی دارند؛ زیرا برخی از دانشمندان اخباری - همان گونه که شیخ انصاری رحمه الله در کتاب فرائد الأصول (۱) اشاره کرده است - کتب

ص: ۱۰۵

۱- (۱). فرائد الاصول، ج ۱، ص ۱۰۹؛ صاحب وسائل الشیعه نیز در صفحه ۷ از جلد اول این کتاب می نویسد: «و لم أقتصر فيه على كتب الحديث الأربعة، و إن كانت أشهر مما سواها بين العلماء، لوجود كتب كثيرة معتمده، من مؤلفات الثقات الأجلاء، و كلها متواتره النسبه إلى مؤلفيها، لا يختلف العلماء و لا يشك الفضلاء فيها».

اربعه را قطعی الصدور می دانند.

در همین راستا، سید مجاهد رحمه الله معتقد است:

ادعای قطعی بودن روایات کتب اربعه از اموری است که شکی در فساد آن نیست. (۱)

به نظر محقق خوئی رحمه الله نظریه قطعی الصدور بودن همه روایات کتب اربعه سخن باطلی است؛ زیرا روایتی را که یک نفر از نفر دیگری شنیده و او نیز از دیگری نقل می کند، نمی تواند قطعی الصدور باشد. علاوه این که برخی از روایات کتب اربعه، معروف به کذب و وضع هستند و روایاتی را جعل نموده اند. (۲)

در مقابل، اهل سنت نیز اسم چند کتاب خود را «صحاح» گذاشتند. این عنوان در جایی به کار می رود که تمام مطالب ذکر شده در کتاب صحیح باشد؛ در حالی که در کتاب های صحاح اهل سنت، مانند: صحیح بخاری، صحیح مسلم و... روایاتی وجود دارد که بر جسمانیت خداوند سبحان دلالت دارند که بطلان و فساد این مسأله، از نظر عقل و شرع واضح و روشن است.

ص: ۱۰۶

۱- (۱). مفاتیح الأصول، ص ۳۳۱: «و ربما حملته على الخطاء و بالجمله دعوى قطعيه ما فى كتب الأربعة مما لا- ريب فى فسادها نعم يمكن أن يدعى أن الأصل فيما تضمنه كتاب الكافى من الأحاديث الصححه و وجوب العمل به و لو كان ضعيف السند بالاصطلاح المشهور بين الأصوليين».

۲- (۲). معجم رجال الحديث، ج ۱، ص ۳۶: «ثم إن فى الكافى - ولا سيما فى الروضه - روایات لا يسعنا التصديق بصدورها عن المعصوم عليه السلام، و لا- بد من رد علمها إليهم عليهم السلام و التعرض لها يوجب الخروج عن وضع الكتاب، لكننا نتعرض لواحد منها و نحيل الباقي إلى الباحثين. فقد روى محمد بن يعقوب بإسناده عن أبى بصير عن أبى عبد الله عليه السلام فى قول الله عز و جل: و إنه لذكر لك و لقومك و سوف تستلوا».

باید به این نکته توجه داشت که دانشمندان و فقهای امامیه کتب اربعه را قطعی الصدور نمی دانند؛ لذا، از نگاه آنان ابتدا باید سند روایت بررسی شود و در مرحله بعد، دلالتِ روایت مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد. به این معنا که روایت نباید مخالف با قرآن، ضرورت دین، سنت پیامبر اکرم اسلام صلی الله علیه و آله و اجماع باشد. بنابراین، بر فرض مخالفت روایت با هر یک از این امور، آن را کنار گذاشته و به روایت تمسک نمی کنند؛ هرچند سند آن روایت مشکلی نداشته و درست باشد.

صاحب موقف الرافضه، شیخ کلینی رحمه الله را متهم می کند به این که کتاب کافی را از روایات تحریف پر کرده است. این در حالی است که در تمام این کتاب، کمتر از ۱۰۰ روایت درباره تحریف قرآن وجود دارد؛ با آن که در مجموعه هشت جلدی کتاب کافی، حدود ۱۶۱۹۹ روایت وجود دارد.

نکته دیگر آن که وی کتاب کافی را صحیح ترین کتاب ها نزد شیعه می داند؛ حال آن که - همان گونه که گذشت - همه روایات کتب اربعه قطعی الصدور نیستند؛ از این رو، روایات این کتاب ها بر حسب موازینی که در علم درایه بدان اشاره شده، به صحیح، حسن، ثقه و ضعیف تقسیم می شود. بنابراین، دقت در این مطلب ضروری است که روایات دال بر تحریف، زیر مجموعه کدام یک از عناوین فوق جای می گیرند؟

از نگاه صاحب حدائق رحمه الله، اولین کسی که روایات و اخبار را به چهار قسم صحیح، حسن، ثقه و ضعیف تقسیم نمود، علامه حلّی یا استاد ایشان سید بن طاووس [است؛ اما علمای متقدم، به تمام روایات کتب اربعه عمل می نمودند و بلکه باید گفت در مورد سایر

کتاب‌ها نیز عملشان به همین صورت بود.

محقق بحرانی رحمه الله - صاحب الحدائق الناضره - در این موضوع، چنین نگاشته است:

قد صرح جملہ من أصحابنا المتأخرين بأن الأصل في تنويع الحديث إلى الأنواع الأربعة المشهوره هو العلامه أو شيخه جمال الدين بن طاوس نور الله تعالى مرقيهما؛(۱)

اصحاب متأخر ما تصریح دارند ریشه تقسیم احادیث به چهار نوع (صحیح، حسن، ثقہ و ضعیف) به علامه یا استاد وی سید بن طاووس [برمی‌گردد].

این سخن صاحب حدائق رحمه الله نادرست است؛ زیرا، با مراجعه به کلمات قدما، تعبیری بر خلاف دیدگاه ایشان یافت می‌شود؛ مانند: تعبیر معروف کشی «أجمعت العصابه علی تصحيح ما یصح عن جماعه» و یا این عبارت که در کلمات برخی از قدما یافت می‌شود: «فلان ضعیف الحدیث». هم چنین کسانی مثل «احمد بن محمد بن عیسی اشعری» که در شهر قم احادیث ضعیف نقل می‌نمودند را از شهر بیرون کردند. پس، در میان قدما نیز مسأله صحّت و ضعف احادیث مطرح بود؛ اگرچه عنوان «موتق» یا «حسن» مطرح نبوده است.

بنابراین، چنین نیست که تمام روایات کتاب کافی از نظر سند، صحیح و مورد اعتماد باشد؛ به همین جهت، هم متقدمین و هم متأخرین، برخی از روایات کتب اربعه را تضعیف کرده‌اند.

نتیجه آن که قسمت اول سخن صاحب حدائق رحمه الله ناتمام است

ص: ۱۰۸

۱- (۱). الحدائق الناضره فی أحكام العتره الطاهره، ج ۱، ص ۱۴.

و نمی توان آن را پذیرفت.

صاحب موقف الرافضه در ادامه به روایاتی در باب «أنه لم يجمع القرآن كله إلا الأئمة عليهم السلام وأنهم يعلمون علمه كله» اشاره کرده، برخی از آن ها را ذکر می کند.

از جمله آن ها روایت زیر است که در مباحث پیشین نیز مورد بررسی قرار گرفت:

محمّد بن یحیی عن أحمد بن محمد عن ابن محبوب عن عمرو بن أبي المقدم عن جابر قال: سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول ما ادعى أحد من الناس أنه جمع القرآن كله كما أنزل إلا كذاب وما جمعه وحفظه كما نزله الله تعالى إلا علي بن أبي طالب عليه السلام والأئمة من بعده عليهم السلام؛^(۱)

جابر گوید: از امام باقر علیه السلام شنیدم که فرمود: جز یک دروغگو، هیچ یک از مردم نمی تواند ادعا کند که همه قرآن را هم چنان که خداوند نازل فرموده، گردآوری کرده است. تنها علی بن ابی طالب علیه السلام و امامان پس از او علیهم السلام هستند که قرآن را همان گونه که خدا نازل فرموده، گردآوری و حفظ کرده اند.

هم چنان که پیش از این بارها اشاره شد، منظور از کلّ قرآن در این روایت، تفسیر و تأویل، شأن نزول و معرفت ناسخ از منسوخ و علوم وابسته به قرآن است.

علامه طباطبایی رحمه الله حاشیه ای بر کتاب کافی دارند که ذیل حدیث دوم این باب می نویسد:

ص: ۱۰۹

۱- (۱). الکافی، ج ۱، ص ۲۲۸، باب أنه لم يجمع القرآن كله إلا الأئمة عليهم السلام و أنهم يعلمون علمه كله.

قوله عليه السلام «إنّ عنده القرآن كلّه إلخ» الجملة وإن كانت ظاهره في لفظ القرآن ومشعره بوقوع التحريف فيه لكن تقييدها بقوله:

«ظاهره وباطنه» يفيد أنّ المراد هو العلم بجميع القرآن من حيث معانيه الظاهره على الفهم العادي ومعانيه المستبطنه على الفهم العادي وكذا قوله في الروايه السابقه: «وما جمعه وحفظه إلخ» حيث قيد الجمع بالحفظ فافهم...؛(1)

این بخش از سخن امام که می فرماید: همه قرآن نزد اوست... هر چند ظهور در لفظ قرآن دارد و مشعر بر وقوع تحریف در قرآن است، اما مقتید کردن آن به «ظاهره و باطنه» نشانگر این است که منظور حضرت، علم به جمیع قرآن از جهت معانی ظاهری اش برای فهم عادی و معانی مستنبطه آن برای فهم عادی است. هم چنین است آن بخش از سخن امام علیه السلام در روایت اول که فرموده است «کسی قرآن را گردآوری و حفظ نکرد...» و گردآوری به حفظ مقتید شده است.

بنا بر دیدگاه علامه طباطبایی رحمه الله از آن جا که جمع قرآن به «حفظ» مقتید شده، معلوم می گردد که مراد از «جمع»، جمع معانی باطنی قرآن است و نه گردآوری الفاظ و معانی ظاهری قرآن به تنهایی.

ص: ۱۱۰

پیش از بیان و بررسی ادله تحریف ناپذیری قرآن، توجه بدین نکته لازم است که اثبات تحریف نیازمند دلیل است، نه عدم آن؛ چرا که اصل بر عدم تحریف قرآن است. با این وجود، عده ای از دانشمندان و بزرگان علما برای اثبات عدم وقوع تحریف در قرآن کریم، ادله ای مطرح کرده اند. آن ها علاوه بر انکار وقوع تحریف در قرآن، به دنبال اثبات این مطلب هستند که بشر قدرت تحریف قرآن کریم را ندارد و در عمل، تحریف قرآن ممکن نیست؛ البته مراد از امکان، امکان وقوعی است و نه عقلی.

آری! می توان گفت: چون تمام کتاب های آسمانی قبل از قرآن، تحریف شده اند، بنابراین، چنان چه نسبت به این کتاب شریف - قرآن کریم - تحریف راه نداشته باشد، با آوردن دلیل بایستی آن را اظهار و اثبات نمود. از این جهت، در خود کتاب آسمانی قرآن، آیاتی وجود دارد که بر عدم تحریف آن دلالت دارد.

قائلین به عدم تحریف قرآن، به آیاتی چند برای نفی تحریف قرآن استدلال نموده اند؛ اولین و مهم ترین آیات، آیه نهم سوره حجر است:

إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ؛

همانا ما قرآن را فرو فرستادیم و هرآینه ما خود آن را نگاهبان خواهیم بود.

با مراجعه به آیات قبل از این آیه معلوم می گردد کفار و مشرکین از روی تمسخر و استهزا و برای آزردن پیامبر مکرم اسلام صلی الله علیه و آله، نسبت جنون به آن حضرت می دادند و می گفتند: چرا خداوند چنین کتابی را به وسیله فرشتگان نفرستاده است و اگر قرآن، کتابی آسمانی و الهی است، چرا باید یک انسان آن را بیاورد و بخواند؟ مشرکان ادعا می کردند اگر قرآن به دست فرشتگان نازل می شد، آن را می پذیرفتند. قرآن کریم ادعای آن ها را چنین بیان می کند:

وَقَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ لَوْ مَا تَأْتِينَا بِالْمَلَائِكَةِ إِن كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ مَا نُنزِّلُ الْمَلَائِكَةَ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَا كَانُوا إِذَا مُنْظَرِينَ؛ (۱)

و گفتند: ای آن کسی که قرآن بر او فرو آمده، همانا تو دیوانه ای * اگر راست می گویی، چرا فرشتگان را نزد ما نمی آوری؟ * فرشتگان را جز به حق فرو نمی فرستیم، و در آن هنگام، دیگر مهلت نیابند.

ص: ۱۱۲

خداوند متعال پس از ذکر ادعاهای مشرکین و کافران در پاسخ آن‌ها چنین می‌فرماید:

إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ.

یعنی در حقیقت خداوند می‌فرماید: این ماییم که قرآن را فرو فرستادیم - و این کتاب به پیامبر و فرشتگان ارتباط ندارد - و آن را حفظ می‌نماییم.

دیدگاه علامه طباطبایی

علامه طباطبایی رحمه الله در تفسیر آیه فوق چنین می‌نویسد:

صدر الآیه مسوق سوق الحصر، وظاهر السياق أنّ الحصر ناظر إلى ما ذكر من ردّهم القرآن بأنّه من أهدار الجنون وأنّه صلى الله عليه وآله مجنون لا- عبره بما صنع ولا حجر ومن اقتراحهم أن يأتيهم بالملائكة ليصدقوه في دعوته وأنّ القرآن كتاب سماوی حق.

والمعنى - على هذا والله أعلم - أنّ هذا الذكر لم تأت به أنت من عندك حتى يعجزوك ويطلوه بعنادهم وشده بطشهم وتكلف لحفظه ثم لا تقدر، وليس نازلاً من عند الملائكة حتى يفتقر إلى نزولهم وتصديقهم إياه بل نحن أنزلنا هذا الذكر إنزالاً تدريجياً وإنا له لحافظون بما له من صفه الذكر بما لنا من العناية الكاملة به؛(۱)

صدر آیه نشانگر حصر است و از ظاهر سیاق چنین به نظر می‌رسد که حصر ناظر به سخنانی است که مشرکین دربارهٔ ردّ قرآن می‌گفتند و تهمت جنونی که به پیامبر صلی الله علیه و آله می‌زدند و

ص: ۱۱۳

۱- (۱). المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۲، ص ۱۰۱.

پیشنهادی که دربارهٔ نزول قرآن توسط فرشتگان داده بودند.

معنای آیه چنین است که این کتاب را تو (پیامبر صلی الله علیه و آله) از نزد خود نیاوردی تا آنان بتوانند تو را عاجز کنند و قرآن را با عناد و زورگویی خود از تو بخواهند. هم چنین از سوی فرشتگان نیز نیامده است تا نیازمند نزول فرشتگان و یا تصدیق آنان بر قرآن باشد؛ بلکه ما خود این قرآن را به گونه ای تدریجی فرو فرستادیم و ما آن را نگاهبان خواهیم بود، در حالی که موصوف به ذکر باشد و از جهت عنایت کامل ما محفوظ خواهد بود.

همان گونه که علامه طباطبایی رحمه الله اشاره کرده، در این آیات به نکته لطیفی توجه شده، و آن این که خداوند متعال می فرماید: این قرآن را تو نیاوردی تا این که کافران تو را عاجز نمایند و با عناد و دشمنی خود، قرآن را ابطال کنند. لذا، چنین نیست که آن ها به دنبال ابطال کتاب باشند و تو برای حفظ کتاب، خودت را به زحمت و سختی بیندازی؛ بلکه خداوند آن را نگاهبان است و نگهداری خواهد کرد. بنابراین، با استناد به همین آیه شریفه حتی یک نقطه از قرآن نیز از غیر خدا نیست.

علامه طباطبایی رحمه الله در ادامه گوید:

فهو ذکر حی خالد مصون من أن يموت وينسى من أصله مصون من الزيادة عليه بما يبطل به كونه ذكراً مصون من النقص كذلك مصون من التغيير في صورته و سياقه بحيث يتغير به صفة كونه ذكراً لله مبيناً لحقائق معارفه. فالآية تدل على كون كتاب الله محفوظاً من التحريف بجميع أقسامه من جهة كونه ذكراً لله سبحانه فهو ذكر حي خالد؛(۱)

ص: ۱۱۴

۱- (۱). الميزان في تفسير القرآن، ج ۱۲، ص ۱۰۱.

قرآن ذکرى است زنده و جاودان، که از مرگ مصون خواهد ماند و نیز از این که اصل آیات آن مورد نسیان واقع شود، مصون خواهد بود. این قرآن از زیاده و نقیصه که ذکر بودن آن را باطل می کند، مصون است و هم چنین از تغییر در شکل و سیاق که باز موجب تغییر در ذکر بودن است و از مبین حقایق معارف آن را خارج کند، مصون است. پس، این آیه دلالت دارد بر این که کتاب خداوند محفوظ از هر گونه تحریف است. چرا که ذکر الله است و ذکرى زنده و ماندگار خواهد ماند.

اشکالی که ممکن است بر سخن علامه رحمه الله وارد شود، این است که کتاب های آسمانی پیشین نیز ذکر بودند، ولی به تصریح قرآن کریم تحریف شدند؟!

ایشان برای رفع این اشکال، پس از آن که ذکر بودن قرآن را دلیل بر عدم تحریف آن می داند، چنین می نویسد:

وقد ظهر بما تقدّم أنّ اللام فى الذكر للعهد الذکرى وأنّ المراد بالوصف لحافظون هو الاستقبال كما هو الظاهر من إسم الفاعل فيندفع به ما ربما يورد على الآيه أنّها لو دلّت على نفي التحريف من القرآن لأنّه ذكر لدلّت على نفيه من التوراه والإنجيل أيضاً لأنّ كلاً منهما ذكر مع أنّ كلامه تعالى صريح فى وقوع التحريف فيهما.

وذلك أنّ الآيه بقريته السياق إنّما تدلّ على حفظ الذكر الذى هو القرآن بعد إنزاله إلى الأبد، ولا دلالة فيها على عليه الذكر للحفظ الإلهي ودوران الحكم مداره؛

از آن چه گفتیم آشکار می شود «الف و لام» در واژه «الذکر»، عهد ذکرى است و مراد از وصف «لحافظون»، حفظ در آینده است؛

چرا که اسم فاعل است. با توجه به این نکته، اشکالی که ممکن است بر آیه وارد شود، رفع می شود. اشکال چنین است که اگر ذکر بودن دلالت بر عدم تحریف داشته باشد، تورات و انجیل نیز ذکر بودند در حالی که بنا به تصریح قرآن تحریف شده اند.

آیه به قرینه سیاق، بر حفظ ذکر - یعنی قرآن - پس از نزول آن تا ابد دلالت دارد؛ یعنی این کتاب برای همیشه ذکر است؛ اما دلالت نمی کند که ذکر بودن قرآن، علت حفظ الهی است و یا حکم حفظ، دایره مدار ذکر بودن آن است.

علامه طباطبایی رحمه الله ذکر بودن قرآن را تمام ملاک برای مصونیت از تحریف نمی داند؛ بلکه ذکر بودن قرآن علت ناقصه مصونیت آن از تحریف است که جزء دیگر علت، استمرار قرآن - یعنی ذکر بودن قرآن - تا قیامت می باشد.

نقدهای وارد بر دلالت آیه نهم سوره حجر

نقد اول: منظور از ذکر پیامبر صلی الله علیه و آله است و نه قرآن

گفته شده: ممکن است مراد از ذکر در آیه شریفه، پیامبر مکرم اسلام صلی الله علیه و آله باشد و نه قرآن؛ زیرا، در قرآن کریم موارد زیادی وجود دارد که از کلمه «ذکر»، رسول اکرم صلی الله علیه و آله اراده شده است؛ مانند آیه:

قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ. ۱

در این آیه شریفه «رسولاً» بدل از «ذکر» است. لذا، این احتمال وجود دارد که «ذکر» در آیه نهم سوره حجر به معنای «رسول» باشد. کفار و مشرکین خطاب به نبی اعظم صلی الله علیه و آله می گفتند: إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ، در

مقابل خداوند متعال نیز پاسخ داد: ما تو را فرستادیم و ما خود نگهبان خواهیم بود.

پاسخ نقد اول

گرچه در آیات دیگر ممکن است «ذکر» به معنای «رسول» باشد، اما در این آیه شریفه، کلمه «نزلنا» با «رسول» تناسب ندارد؛ زیرا، انزال و تنزیل به کتاب های آسمانی مربوط است و البته امکان دارد فرشتگان را نیز شامل شود. قرینه دیگر آن که در سوره طلاق نیز مراد از ذکر، قرآن است. پس، در این آیه «رسول» بدل از «ذکر» نیست. بلکه اینها، دو آیه اند؛ بدین بیان که از نگاه دانشمندان تفسیر کلمه «رسولاً» یا منسوب به فعل محذوف است، «ارسل رسولاً» و یا مفعول است برای «ذکراً»؛ علاوه اینکه در سوره حجرات نیز آیات قبل قرینه است بر این که مراد از «ذکر»، قرآن است؛ چرا که می فرماید:

وَ قَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ.

پس ذکر به معنای رسول نیست و «الف و لام» در «الذکر» عهد ذکری است و به معنای قرآن است.

دیدگاه حاجی نوری رحمه الله درباره آیه «ذکر»

نوری طبرسی رحمه الله معتقد است نمی توان به آیه نهم سوره حجر برای اثبات عدم تحریف قرآن تمسک نمود؛ چرا که این آیه از آیات متشابه است. وی در این باره چنین گوید:

وقد أجمع الأئمة على عدم جواز التمسك بمتشابهات القرآن إلا بعد ورود النص الصريح في بيان المراد منها ولا شك أن المشترك اللفظي إذا لم يكن معه قرينه تعين بعض أفراده والمعنوي إذا علم

ص: ۱۱۷

عدم إرادة القدر المشترك منها بل ارید منه أحد أفراده ولم یقترن بما یعینه من أقسام المتشابهات؛(۱)

امت اسلامی بر عدم جواز تمسک به متشابهات قرآن اجماع دارند و همگی بر آنند که جز با ورود نص صریح درباره بیان مراد نمی توان به متشابهات استناد جست. حال، بی گمان مشترک لفظی هنگامی که قرینه ای با آن نباشد که بعضی از افراد را معین کرده باشد و نیز مشترک معنوی هنگامی که عدم اراده قدر مشترک از آن آشکار باشد و تنها یکی از افراد آن اراده شده باشد و قرینه ای برای تعیین نباشد، از متشابهات خواهد بود.

پاسخ استدلال حاجی نوری رحمه الله

همان گونه که والد محقق ما آیت الله فاضل لنکرانی قدس سره نیز اشاره نموده اند، در مورد بحث، قرینه وجود دارد که مراد از «ذکر»، قرآن است؛ لذا با این کلمه با معنای «رسول» سازگاری ندارد. قرینه مذکور در آیه نیز واژه «نزل» است؛ چرا که در دو آیه پیش از آن آمده است که:

يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ.

ایشان در نقد سخن محدث نوری رحمه الله می نویسند:

والعجب منه مع كونه محدثاً مشهوراً وذا عنایه بالروایات المأثوره عن العتره الطاهره علیهم آلاف الثناء والتحیه ولو كانت روايتها كذابين وضاعين كيف نقل آیه الحفظ هكذا إنا أنزلنا الذكر؟؛(۲)

جای شگفتی است با آن که حاجی نوری رحمه الله محدثی مشهور بوده،

ص: ۱۱۸

۱- (۱). فصل الخطاب، ص ۳۳۶.

۲- (۲). مدخل التفسیر، ص ۲۱۵.

به همه روایاتی که از ائمه علیهم السلام نقل می شده، هرچند که راویان آن روایت دروغگو و وضاع بودند، عنایت داشته و آن ها را نقل می کرده است؛ با این همه، چگونه آیه حفظ و ذکر را در کتاب خود به اشتباه ثبت کرده است؟

محدث نوری رحمه الله در کتاب فصل الخطاب در آیه نهم سوره حجر به جای «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ بِه اشتباه «إِنَّا أَنْزَلْنَا الذِّكْرَ» آورده است؛ هم چنین در آیه طلاق اشتباه کرده و به جای «إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ الذِّكْرَ رَسُولًا» آورده است.

نقد دوم: وجود احتمالات دیگر در آیه

در آیه شریفه دو احتمال دیگر وارد شده است:

۱. ممکن است مراد از «حافظون» نگهداری قرآن نباشد، بلکه مراد «عالمون» باشد. میرزای قمی رحمه الله این احتمال را مطرح نموده است. (۱)

۲. بر فرض که معنای «حفظ» در این آیه، نگهداری و صیانت باشد، اما مراد صیانت از تغییر و تبدیل نیست؛ بلکه به معنای حفظ و صیانت از قدح است؛ یعنی خدای متعال می فرماید: از آن جا که قرآن کریم دارای معانی بلند و مطالب شامخی است، ما عظمت قرآن را حفظ کرده، نمی گذاریم نسبت به مطالب و معانی بسیار شامخ آن قعدحی وارد شود. روشن است که «حفظ» بدین معنا، بر عدم تحریف قرآن دلالت ندارد.

خلاصه مطلب این می شود که نسبت به واژه «حافظون» و معنای مراد از آن در آیه، سه احتمال وجود دارد:

ص: ۱۱۹

۱. مراد و معنای آن، صیانت از تغییر و تبدیل باشد که بر پایه چنین احتمالی، آیه شریفه بر عدم تحریف قرآن دلالت دارد.

۲. مراد، حفظ به معنای علم است. در این صورت، آیه شریفه بر عدم تحریف قرآن کریم دلالت ندارد.

۳. حفاظت و نگهبانی از قَدَح در قرآن مراد باشد که در این فرض نیز عدم تحریف قرآن از آیه استفاده نمی شود.

برای دلالت آیه بر عدم تحریف، باید احتمال دوم و سوم در معنای «حفظ» را نفی کرد تا احتمال اول اثبات گردد.

نسبت به احتمال دوم - که میرزای قمی رحمه الله آن را مطرح نموده و «حافظون» به «عالمون» معنا شده است - والد محقق ما آیت الله فاضل لنکرانی قدس سره در رد آن می نویسد:

أمّا الجواب عن الاحتمال الأوّل الذی ذکره المحقّق القمّی رحمه الله فهو وضوح عدم کون الحفظ لغه و عرفاً بمعنی العلم. فإنّ المراد منه هو الصیانه وأین هو من العلم بمعنی الإدراک والإطلاع؟ ومجرّد الإحتمال إنّما یقدح فی الاستدلال إذا کان احتمالاً عقلائياً منافياً لانعقاد الظهور للفظ ومن الواضح عدم ثبوت هذا النحو من الاحتمال فی المقام؛(۱)

پاسخ احتمال میرزای قمی رحمه الله واضح است؛ مبنی بر آن که در عرف و لغت، هیچ گاه «حفظ» به معنای «علم» نیامده و مراد از «حفظ» در لغت «صیانت» است که بین صیانت و علم و ادراک فاصله بسیاری است. از سوی دیگر، روشن است احتمالی در

ص: ۱۲۰

استدلال تأثیر گذار است که عقلائی باشد و با ظهور لفظ، منافی باشد به گونه ای که از انعقاد ظهور لفظ جلوگیری کند؛ اما واضح است چنین احتمالی در بحث ما وجود ندارد.

احتمال سوم را محقق خوئی رحمه الله ذکر نموده و خود نیز بدان پاسخ داده است:

وهذا الاحتمال أبين فساداً من الأول: لأنَّ صيانته عن القدح إن أريد بها حفظه من قدح الكفّار والمعاندين فلا ريب في بطلان ذلك، لأنَّ قدح هؤلاء في القرآن فوق حدِّ الإحصاء. وإن أريد أنَّ القرآن رصين المعاني، قوی الاستدلال مستقیم الطریقه، وأنّه لهذه الجهات ونحوها أرفع مقاماً من أن يصل إليه قدح القادحين، وريب المرتابين فهو صحيح، ولكن هذا ليس من الحفظ بعد التنزيل كما تقوله الآيه، لأنَّ القرآن بما له من الميزات حافظ لنفسه، وليس محتاجاً إلى حافظ آخر، وهو غير مفاد الآيه الكریمه، لأنّها تضمّنت حفظه بعد التنزيل؛(۱)

فساد این احتمال روشن تر از احتمال قبل است؛ چرا که اگر مقصود از نگهداری و صیانت قرآن از قدح، حفظ قرآن از قدح کفار و معاندین باشد، آشکار است که قدح آنان بر قرآن از حدّ شمارش بیرون است. اما اگر منظور از حفظ قرآن از قدح، این است که قرآن معانی استوار و قوی به همراه استدلال های محکم و استوار دارد و امثال این جهات، باید گفت این سخن هر چند

درست است و قدح قادحین هرگز به جایگاه قرآن نمی رسد، اما این نوع از حفظ همراه با نزول قرآن است و نه پس از نزول

ص: ۱۲۱

۱- (۱). البيان في تفسير القرآن، ص ۲۰۸.

قرآن. در حقیقت، ذات قرآن نگاهبان خود از هر گونه قدحی است و نیازی به حفظ دیگران نیست. در حالی که این آیه می فرماید ما قرآن را فرو می فرستیم و آن را نگهداریم و این نگهداری و صیانت، پس از نزول قرآن است و نه همراه با نزول آن.

کفار و معاندین در همان زمان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و پس از ایشان، قرآن را قدح و نکوهش می کردند که در زمان حاضر نیز این امر ادامه دارد. پس، نمی توان گفت منظور حفظ قرآن از قدح، عدم قدح آن بعد از تنزیل قرآن است؛ چون به یقین چنین قدحی اتفاق افتاده است. اما اگر منظور حفظ قرآن از قدح و حفظ معانی و حقیقت آن باشد، این حقیقت مقارن با نزول قرآن بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز وجود داشته و آیه مذکور می فرماید ما قرآن را پس از فرود فرستادن آن نگاهداری و صیانت خواهیم کرد؛ پس نمی تواند مراد از حفظ، حفظ حقیقت قرآن از قدح باشد. نتیجه آن که: مراد از حفظ قرآن در این آیه، حفظ آن از تغییر است.

والد محقق آیت الله فاضل لنکرانی قدس سره نیز همین دیدگاه را نسبت به این اشکال دارند و در مقام پاسخ به آن می نویسد:

وبعباره اخرى: مرجع ما ذکر إلى أنّ القرآن حافظ لنفسه بنفسه لاستحکام مطالبه و متانه معانيه و علو مقاصده والآیه تدلّ علی افتقاره إلى حافظ غيره وهو الله الذي نزله فأين هذا من ذاك؟ فتدبر جيداً؛^(۱)

به عبارت دیگر، قرآن نگه دارنده خود بوده و بذاته حافظ خود

ص: ۱۲۲

۱- (۱). مدخل التفسیر، ص ۲۱۸.

است؛ چرا که مطالب آن مستحکم و استوار بوده و از معانی شامخ و والا- برخوردار است. اما این آیه، بر نیاز حفظ از سوی خداوند دلالت دارد؛ یعنی خدایی که آن را فرو فرستاده، باید آن را نگهداری کند.

قرآن دارای خصوصیتی چون: قوّت استدلال، طریق مستقیم و... است که خود اینها سبب حفظ قرآن هستند. این در حالی است که خداوند متعال در این آیه شریفه می فرماید: ما بعد از آن که آیات را نازل نمودیم، آن را حفظ می کنیم. لذا، باید معنای این آیه، متأخر از خود قرآن باشد. پس، «لحافظون» در آیه شریفه، معنا و مرتبه ای متأخر از تنزیل است. بنابراین خداوند حافظ قرآن همراه با تنزیل آن نیست؛ چرا که قرآن به خودی خود محفوظ است؛ بلکه این حفظ به صفاتی که برای قرآن در زمان تنزیل وجود دارد، مربوط نمی شود.

با نفی احتمال دوم و سوم، احتمال اول - محافظت از تبدیل و تغییر - تعیین پیدا می کند که بیانگر عدم تحریف قرآن کریم است.

دیدگاه برگزیده در معنای «حافظون»

همان گونه که از علامه طباطبایی رحمه الله نقل شد، «حافظون» در آیه شریفه بر حفظ قرآن از جمیع جهات دلالت دارد؛ لذا، حفظ در این آیه هم معنای اول را شامل می شود و هم معنای دوم؛ بدین بیان که هم تبدیل و تغییر در ظاهر قرآن اتفاق نمی افتد و هم معنای آن خدشه دار نمی گردد.

اما معنای سوم، ارتباطی به بحث تحریف قرآن ندارد. در مقام جواب از احتمال سوم نیز گفته می شود برخی از آیات قرآن کریم همانند آیه شریفه لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا از استدلال

محکمی برخوردارند که هیچ گونه قدح و اشکالی متوجه آن نمی شود.

در پاسخ به نظریه علامه طباطبایی قدس سره - که فرمود: آیه بر حفظ بعد از تنزیل دلالت دارد، در حالی که مقتضای احتمال سوم حفظ به سبب خود قرآن در حین نزول است - نیز گفته می شود: بین حفظ قرآن و این که باید بعد از تنزیل حفظ صورت پذیرد، ملازمه ای وجود ندارد؛ چرا که حق آن است که نفس تنزیل قرآن به گونه ای است که خود به خود حفظ می گردد، پس حفظ نمودن، اعم از حفظ در آینده و حفظ در محتوا و حقیقت است. به عبارت دیگر، هر دو نوع محافظت از سوی خداوند متعال است.

خلاصه مطلب: اولاً، اطلاق *إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ* احتمال اول و دوم را شامل می شود. ثانیاً، این آیه در حفظ بعد از تنزیل منحصر نیست؛ گرچه یک مورد آن که به *مسألة تحریف* مربوط می شود برای بعد از تنزیل است. پس، «حفظ» منحصر در معنای اول نیست.

نقد سوم: عدم محافظت از تمام افراد قرآن

شیخ محمدحسین اصفهانی نجفی رحمه الله (۱) صاحب کتاب *مجد البیان فی تفسیر القرآن*، *مسألة تحریف قرآن* را پذیرفته و در برخی موارد نیز ادعا کرده است: چه بسا بتوان این روایات را بر تحریف معنوی حمل نمود.

ایشان درباره استدلال به آیه شریفه چنین گوید:

ص: ۱۲۴

۱- (۱). شیخ محمدحسین اصفهانی نجفی رحمه الله غیر از شیخ محمدحسین اصفهانی معروف به کمپانی رحمه الله است. ایشان پدر محقق گرانقدر آیت الله محمدرضا اصفهانی صاحب کتاب *وقایه الاذهان* است که نظریه سکاکی در رابطه با مجاز را پذیرفته است و امام خمینی رحمه الله از ایشان در این *مسألة* پیروی نموده اند.

إن حُمِّلَ على غير حفظ الحروف في المصاحف والقلوب فلا- ربط له بالمقام وإن حمل عليه فإن أريد حفظه في الجميع لزم انتفاء الغلط في المصاحف الموجودة بين الناس وعدم ضياع المصاحف وبقائها على حالها أبد الدهر وعدم سهو أحد في حفظه وعدم نسيانه له والمشاهد المحسوس كثره خلاف ذلك إذ قلما يوجد مصحف صحيح تام لا غلط فيه ولا لها بقاء أزيد من سائر الكتب... وإن أريد حفظه في الجملة بأن يكون باقياً ولو في بعض فيكفي فيه كونه محفوظاً عند أهله على أن الحفظ غير موقت بالأبد فيمكن كونه محفوظاً إلى زمان وقوع التحريف؛(١)

اگر مراد از حفظ، حفظ حروف در مصاحف و قلوب نباشد، در این صورت ربطی به این مقام ندارد و اگر منظور، حفظ حروف در مصاحف و قلوب باشد و اراده شده باشد که از همه جهات محفوظ باشد، لازمه آن این است که هیچ اشتباهی در مصاحف موجود در میان مردم نباشد و همه مصاحف نیز تا ابد باقی بمانند و کسی در نگارش و حفظ قرآن خطا نکند و آن را فراموش ننماید؛ این، در حالی است که ما خلاف آن را می بینیم و کمتر قرآنی را می یابیم که صحیح و بی غلط باشد و بقای مصاحف نیز مانند دیگر کتب است... اما اگر مراد از حفظ قرآن، حفظ فی الجملة است به این که قرآن باقی و محفوظ بماند هرچند در میان گروهی؛ پس همین که نزد اهل قرآن باقی مانده و محفوظ باشد، کافی است. نکته دیگر آن که در آیه شریفه حفظ مقید به ابد و همیشگی نشده است و در نتیجه حفظ آن هرچند تا یک زمانی باشد، کفایت می کند و آن همان زمان وقوع تحریف

ص: ۱۲۵

است؛ یعنی قرآن کریم تا زمان وقوع تحریف محفوظ مانده است.

به دیگر سخن، مراد از حفظ، محافظت از تمام افراد قرآن، به صورت عموم استغراقی نیست؛ حال اگر مراد از حفظ، محافظت از قرآن در نزد ائمه اطهار علیهم السلام باشد، قابل پذیرش است؛ اما با تحریف قرآن موجود در نزد دیگران منافات ندارد.

پاسخ محقق خوبی رحمه الله از نقد سوم

محقق خوئی رحمه الله نخست این اشکال را به بیانی دیگر مطرح می کند و سپس پاسخ می دهد:

الثالث: أن الآیه دلت علی حفظ القرآن فی الجملة، ولم تدلّ علی حفظ کلّ فرد من أفراد القرآن، فإنّ هذا غیر مراد من الآیه بالضرورة وإذا كان المراد حفظه فی الجملة، کفی فی ذلك حفظه عند الإمام الغائب عجل تعالی فرجه الشریف؛(۱)

اشکال سوم این است که: آیه فی الجملة بر حفظ قرآن دلالت دارد به این صورت که بر حفظ هر یک از افراد قرآن دلالت ندارد و به یقین، مراد آیه از حفظ قرآن، حفظ تک تک افراد قرآن نیست. اینک اگر مراد از حفظ قرآن، حفظ فی الجملة باشد، همین که قرآن نزد امام زمان عجل تعالی فرجه الشریف محفوظ باشد، کفایت می کند.

ایشان در پاسخ اشکال می نویسد:

وهذا الاحتمال أو هن الاحتمالات: لأنّ حفظ القرآن یجب أن

ص: ۱۲۶

۱- (۱). البیان فی تفسیر القرآن، ص ۲۰۸.

يكون عند من أنزل إليهم وهم عامّة البشر، أما حفظه عند الإمام عليه السلام فهو نظير حفظه في اللوح المحفوظ، أو عند ملك من الملائكة، وهو معنى تافه يشبه قول القائل: إنّي أرسلت إليك بهديه وأنا حافظ لها عندي، أو عند بعض خاصتي؛(١)

این احتمال از سست ترین احتمالات است؛ چرا که قرآن باید نزد کسانی که قرآن به سوی آنان فرستاده شده، یعنی عامه مردم محفوظ باشد و این که نزد امام علیه السلام محفوظ باشد، مانند این است که در لوح محفوظ یا نزد یکی از فرشتگان باقی باشد و همان جا محفوظ بماند. این سخن به مانند این است که کسی هدیه ای به کسی بدهد و بگوید من این هدیه را نزد خود یا یکی از دوستانم برای تو نگاه می دارم!.

آشکار است قرآن برای نوع بشر فرستاده شده و برای اتمام حجّت بر افراد انسانی است و این قرآن باید نزد آنان محفوظ باشد؛ و گرنه اگر نزد امام معصوم علیه السلام محفوظ باشد ولی نزد دیگر مردمان، قرآنی دیگر رایج باشد، چنان است که گویا هنوز قرآنی نازل نشده است.

محقّق خوبی رحمه الله در نقد سخن اصفهانی رحمه الله گوید:

ومن الغريب قول هذا القائل إنّ المراد في الآية حفظ القرآن في الجملة، لا- حفظ كلّ فرد من أفرادها، فكأنّه توهم أنّ المراد بالذكر هو القرآن المكتوب، أو الملفوظ لتكون له أفراد كثيره، ومن الواضح أنّ المراد ليس ذلك، لأنّ القرآن المكتوب أو الملفوظ لا- دوام له خارجاً، فلا- يمكن أن يراد من آية الحفظ وإتّما المراد بالذكر هو المحكي بهذا القرآن الملفوظ أو المكتوب، وهو

ص: ١٢٧

المنزل على رسول الله صلى الله عليه وآله والمراد بحفظه صيانته عن التلاعب، وعن الضياع، فيمكن للبشر عامه أن يصلوا إليه، وهو نظير قولنا القصيدة الفلانية محفوظة، فإننا نريد من حفظها صيانتها، وعدم ضياعها بحيث يمكن الحصول عليها؛(۱)

این سخن که «مراد در آیه حفظ قرآن فی الجملة است و نه حفظ تک تک قرآن ها» جای شگفتی دارد! گویا گوینده گمان کرده است مراد از «ذکر» همان قرآن مکتوب و یا ملفوظ است که مصادیق و افراد بسیار دارد! روشن است مراد از «ذکر» در این آیه، قرآن مکتوب و ملفوظ نیست که در عالم خارج دوامی ندارد!. ممکن نیست مراد از ذکر در آیه مورد بحث، قرآن مکتوب و ملفوظ باشد؛ بلکه مراد از «ذکر» در آیه «محکی» از قرآن ملفوظ و مکتوب است که بر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نازل شده است و مراد از حفظ آن، صیانت آن از تلاعب و نابودی است. پس، برای عامه بشر ممکن است به آن قرآن برسند. برای نمونه ما می گوییم: «قصیده فلان شاعر محفوظ است» این سخن به این معنا است که کسی نمی تواند آن را تغییر دهد و از بین ببرد.

بنا به آن چه محقق خوبی رحمه الله بیان کرده، مراد از «ذکر» در آیه، محکی است و نه حاکی و الفاظ، که قرآن های مکتوب و یا ملفوظ، از قرآن نازل شده بر پیامبر صلی الله علیه و آله حکایت می کنند.

خلاصه مطلب این که: مراد از حفظ «ذکر» حفظ قرآن حقیقی نازل بر پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله است. بدین بیان که خداوند متعال می فرماید: ما حقیقت قرآن را به گونه ای حفظ نمودیم که بشر همیشه بدان دسترسی خواهد

ص: ۱۲۸

داشت و هم چنان که کسی نمی تواند اشعار حافظ و سعدی و یا معلقات سبع را تغییر دهد، قرآن نیز قابل تغییر نیست و محفوظ است.

والد محقق، آیت الله فاضل لنکرانی قدس سره نیز در کتاب مدخل التفسیر (۱) پس از نقل این اشکال از فصل الخطاب (۲) از پاسخ محقق خوبی رحمه الله تبعیت نموده اند.

نقد دیدگاه محقق خوئی رحمه الله

سخن ایشان را نمی توان پذیرفت، زیرا:

اولاً: نزاع در مسأله تحریف قرآن، در حاکی و قرآن مکتوب است و بحث درباره تحریف قرآن مکتوب و عدم آن است؛ چرا که قرآن محکی حقیقی است که بر قلب نازنین پیامبر مکرم اسلام صلی الله علیه و آله نازل شده و در چنین چیزی امکان تحریف وجود ندارد. اینک اگر حاکی و محکی با یکدیگر تطابق نداشته باشند، باید بگوییم قرآن حاکی تحریف شده است. اما اگر بین آن دو مطابقت وجود داشته باشد، معلوم می شود قرآن کریم تحریف نشده است. پس، محل نزاع در مسأله تحریف، قرآن حاکی است، نه محکی؛ زیرا، قرآن محکی قابلیت تحریف ندارد.

ثانیاً: ایشان قرینه و دلیلی بر مدعای خود مبنی بر این که مراد از ذکر در آیه شریفه *إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ* قرآن محکی باشد، اقامه نکرده است! ظاهر آیه، قرآن موجود بین مردم را می رساند؛ پس، مراد از ذکر در آیه شریفه همان کتاب مکتوب و قرآن ملفوظ است؛ چه آن که مردم نمی توانند به «ذکر» به معنای محکی که بر قلب

ص: ۱۲۹

۱- (۱) . مدخل التفسیر، ص ۲۱۸.

۲- (۲) . فصل الخطاب، ص ۳۳۶.

نازنین پیامبر مکرم اسلام صلی الله علیه و آله نازل شده، دسترسی داشته باشند.

ثالثاً: توجه بدین نکته ضروری است که اعتبار حاکی به وجود محکی است؛ اما این به آن معنا نیست که بر آنچه که بین الدفتین - بین دو جلد - است، عنوان قرآن اطلاق نشود؛ از این رو، باید گفت: آن چه بین الدفتین است، دارای تمامی صفات قرآن همانند: شفا، نور، هدایت و... می باشد. به عبارت دیگر، لازمه فرمایش ایشان آن است که تمام صفاتی که در آیات شریفه برای قرآن ذکر شده، از قبیل: نور، هدایت، شفا، رحمت و...، همه مربوط به محکی باشد! حتی باید ملتزم شویم تلاوت این قرآن موضوع برای ثواب نیست! روشن است که این مطالب هیچ کدام قابل التزام نیست. نتیجه آن که: پاسخ محقق خوئی رحمه الله صحیح نیست.

دیدگاه برگزیده در پاسخ نقد سوم

صاحب مجد البیان معتقد است اگر مراد از حفظ قرآن در آیه، حفظ آن از همه جهات باشد، نباید هیچ قرآنی از بین برود و باید تمام مصاحف تا ابد باقی بمانند و چون چنین اتفاقی نیفتاده، پس مراد از حفظ قرآن، حفظ قرآن مکتوب و ملفوظ نیست.

در پاسخ به سخن ایشان، باید بگوییم: اگر چه مصاحف و قرآن های مختلفی در طول تاریخ از بین رفته و سوخته است، اما مراد آیه، حفظ اصل قرآن در هر زمان است و چنان چه قرآن امروز با اصل قرآنی که در زمان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نازل شده است مطابق باشد، تحریفی صورت نگرفته است.

خدواند متعال اصل قرآن مکتوب نازل را در هر زمان حفظ نموده

ص: ۱۳۰

است که تفاوت قرآن با سایر کتب آسمانی در همین نکته نهفته است؛ چرا که دیگر کتاب های آسمانی از اول محفوظ نبودند، لیکن قرآن کریم از آغاز محفوظ بوده است.

این مسأله نظیر آن است که شخصی کتابی را نوشته باشد و اصل آن را نزد خود نگاه داری نماید؛ در این صورت، اگر هزار نسخه از آن کتاب نوشته و منتشر شود و در هر مرتبه نیز کم و زیادی در آن اتفاق نیفتد، آن شخص می تواند ادعا نماید کتابش را در هر زمانی حفظ نموده است؛ زیرا، اصل آن نزد او محفوظ است.

درباره قرآن نیز چنین است؛ چه آن که اصل قرآن نزد مسلمانان صدر اسلام محفوظ بوده که از طریق حفاظ و قراء به نسل های آینده منتقل شده تا امروز که به دست ما رسیده است.

به عبارت دیگر، می توان گفت: مراد از حفظ در آیه شریفه *إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ* آن است که خداوند در همان زمان نزول، با عنایتی خاص، قرآن را با خصوصیات و مشخصات آن، حفظ کرده و سپس آن قرآن محفوظ به واسطه حافظان و قاریان قرآن کریم به نسل های بعد رسیده است.

به دیگر سخن، آیه شریفه *إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ* را باید از ۱۴۰۰ سال قبل تاکنون تفسیر و معنا نمود؛ چرا که قرآن مکتوب بر قلب نازنین پیامبر مکرم اسلام صلی الله علیه و آله نازل گردید و در همان زمان، با نظارت آن حضرت و بدون هیچ گونه تغییری، قرآن کریم نوشته شد. آن گاه خداوند متعال فرمود: «ما قرآن را حفظ می نماییم»؛ یعنی در زمان حال، آینده و تاقیامت آن را حفظ می کنیم؛ زیرا، کلمه «حافظون» در آیه به صیغه اسم فاعل است و بر استمرار دلالت دارد. پس، در آن زمان حفظ قرآن به واسطه

حافظان قرآن نبوده، بلکه به سبب عنایت خاص خداوند متعال، آیاتی که بر قلب نازنین پیامبر مکرم اسلام صلی الله علیه و آله نازل شده، محفوظ مانده است؛ به گونه ای که هیچ کس نتواند آن ها را تغییر دهد.

البته قرآن ملفوظ و بیان شده از زبان نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله از طریق حافظان قرآن به نسل های دیگر منتقل شد. پس، از ابتدا حفظ قرآن، توسط قاریان و حافظان قرآن نبوده است که اگر چنین بود، نسبت به تورات و انجیل نیز می بایست همین حکم را بیان داشت؛ چرا که آن دو کتاب نیز دارای قرآء و حفاظی بودند.

بنابراین، باید کلمه «حفظ» در این آیه که به معنای «عدم تحریف» است را با قطع نظر از حافظان و قاریان قرآن کریم در نظر گرفت و بیان داشت: خداوند متعال، خود، قرآن ملفوظ را حفظ کرده است. این در حالی است که علم به نحوه و کیفیت حفظ ضرورت ندارد؛ لذا مهم آن است که اثبات شود قرآن از زمان پیامبر مکرم اسلام صلی الله علیه و آله تا به امروز محفوظ بوده و تا قیامت محفوظ خواهد بود.

نکته دیگری که بایستی در این مقام به آن توجه شود، این است که:

از نگاه حاجی نوری رحمه الله آیه ذکر، «مکی» و به صیغه ماضی است. لذا، مراد آن است که آن چه تا زمان نزول این آیه و قبل از آن نازل شده، محفوظ است و هیچ دلالتی بر حفظ سوره ها و آیات بعدی ندارد. (۱)

پاسخ سخن ایشان آن است که: کلمه «ذکر» در آیه، اختصاص به حفظ آیات نازل شده تا زمان نزول این آیه شریفه ندارد؛ بلکه مراد، مجموع آن چیزی است که کلمه «ذکر» بر آن صدق می کند؛ روشن

ص: ۱۳۲

است که این کلمه بر مجموع آیات و سوره های قرآن اطلاق می گردد؛ چرا که «ذکر» صفت عام بوده و همه قرآن را شامل است.

نقد چهارم: لزوم کذب یا خلف وعده در محتوای آیه

بر فرض حصول علم تفصیلی یا اجمالی به تحریف قرآن، کذب یا خُلف وعده در محتوای آیه ذکر لازم می آید؛ زیرا، از یک سو، خداوند متعال در این آیه نسبت به حفظ قرآن وعده داده است و از دیگر سو، علم به تحریف در قرآن وجود دارد. بنابراین، علم به تحریف قرآن، خلاف محتوای آیه شریفه حفظ است.

به دیگر سخن، علم اجمالی یا تفصیلی به تحریف، با وعده خداوند متعال به حفظ قرآن در آیه شریفه حفظ سازگار نیست؛ پس، نمی توان برای نفی تحریف قرآن بدین آیه تمسک نمود.

پاسخ نقد چهارم

باید توجه داشت استدلال کننده به آیه ذکر بر عدم تحریف قرآن، خود نه علم تفصیلی به تحریف دارد و نه علم اجمالی، کذب یا خُلف وعده هم در صورتی است که چنین اعتقادی وجود داشته باشد. به عبارت دیگر، چنین فردی، به این آیه استدلال می کند تا در طرف مقابل، کسی که می گوید علم تفصیلی یا اجمالی دارد، آن علم را از بنیان ریشه کن کند. پس، در ناحیه استدلال کننده تناقضی وجود ندارد.

نقد پنجم: دوری بودن استدلال

اگر دلیل عدم تحریف قرآن، خود قرآن کریم باشد؛ به عبارت دیگر، به استناد آیات قرآن بخواهیم عدم تحریف قرآن را اثبات کنیم، باید به دوری بودن استدلال ملتزم شویم؛ چرا که ابتدا باید عدم تحریف آیه

ص: ۱۳۳

مورد بحث را ثابت نمود و سپس، عدم تحریف قرآن را به استناد آن اثبات کرد و چون این آیه خود دلیل بر عدم تحریف است، دور لازم می آید که باطل است.

به دیگر سخن، بر فرض آیه ذکر بر نفی تحریف در قرآن دلالت دارد و ظاهرش حجّت باشد، اما حجّیت ظاهر آیه، بر عدم تحریف قرآن متوقّف است. چنین مطلبی نیز از مصادیق دور باطل است.

نتیجه آن می شود که آیه شریفه «ذکر» برای اثبات نفی تحریف از مجموع قرآن کریم کفایت نمی کند.

پاسخ های داده شده به اشکال دور

پاسخ های متعدّدی به اشکال دور داده شده است که در ادامه به بررسی آن ها می پردازیم:

پاسخ محقّق خوبی رحمه الله

محقّق خوئی رحمه الله در پاسخ به اشکال دور چنین می نویسد:

وهذه شبهه تدلّ على عزل العترة الطاهرة عن الخلافة الإلهية، ولم يعتمد على أقوالهم وأفعالهم، فإنه لا يسعه دفع هذه الشبهة، وأما من يرى أنهم حجج الله على خلقه، وأنهم قرناء الكتاب في وجوب التمسك فلا ترد عليه هذه الشبهة، لأن استدلال العترة بالكتاب، وتقرير أصحابهم عليه يكشف عن حجّية الكتاب الموجود، وإن قيل بتحريفه، غاية الأمر أنّ حجّية الكتاب على القول بالتحريف تكون متوقّفة على إمضائهم؛(۱)

این شبهه دلالت دارد بر عزل عترت پیامبر صلی الله علیه و آله از خلافت

ص: ۱۳۴

الاهیه ای که شایسته آن بودند و عدم اعتماد بر قول و فعل اهل بیت علیهم السلام. کسی که پیرو اهل بیت علیهم السلام نباشد نمی تواند این شبهه را دفع نماید، اما کسانی که آنان را حجّت های خدا بر آفریدگان و قرین کتاب در وجوب تمسک می دانند، این شبهه بر آنان وارد نمی شود؛ چرا که استدلال اهل بیت علیهم السلام به کتاب و تقریر اصحابشان بر قرآن کاشف از حجیت کتاب موجود است هر چند کسی آن را تحریف شده بدانند. نهایت امر این است که حتی اگر کسی قائل به تحریف شود نیز کتاب خدا برای او حجیت دارد؛ چرا که امضای اهل بیت علیهم السلام بر آن است.

نقد پاسخ محقق خوبی رحمه الله

به نظر می رسد پاسخ ایشان سه اشکال دارد:

اشکال اول: در مقام پاسخ از اشکال دور، نباید به مسأله پذیرش ولایت و عدم آن ورود کرد؛ بلکه پاسخ باید از دیدگاه عموم افراد اعم از مسلمان و غیر مسلمان پذیرفته شود.

اشکال دوم: لازمه پاسخ ایشان، پذیرش شبهه و اشکال است؛ زیرا، بحث در اثبات حجیت قرآن و عدم تحریف آن از راه تمسک به قرآن است، نه اثبات آن از راه تمسک به اهل بیت علیهم السلام! پس، پاسخ ایشان از شبهه دور ناتمام است و بلکه نشانگر پذیرش شبهه است.

اشکال سوم: این جواب در صورتی تمام است که امامان معصوم علیهم السلام به خود آیه ذکر - *إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ* - بر عدم تحریف قرآن و یا موضوع و عنوان دیگری تمسک کرده باشند.

در پاسخ دیگر گفته شده است: همه مسلمانان در عدم تحریف آیه شریفه «ذکر» اجماع دارند و در این صورت، استدلال دوری نخواهد بود.

این پاسخ نیز قابل پذیرش نیست؛ زیرا، قائلین به تحریف قرآن بر اساس علم اجمالی از دایره اجماع کنندگان خارج هستند؛ وگرنه از وجود نظریه آنان، عدمش لازم می آید. به دیگر سخن، این پاسخ بر اساس دیدگاه اخباری ها قابل پذیرش است؛ زیرا، روایتی بر تحریف آیه ذکر وجود ندارد. اما نسبت به گروه دوم، مسأله اجماع نمی تواند پاسخ مناسبی باشد؛ چراکه قائلین به تحریف، همه آیات قرآن را در مظان تحریف می دانند.

خلاصه این که: قائلین به تحریف قرآن نمی توانند داخل در مُجمَعین باشند؛ به خاطر آن که اگر داخل در مُجمَعین باشند، باید دست از علم اجمالی خود بردارند که نشدنی است؛ چرا که فرض بر وجود علم اجمالی بر تحریف قرآن است.

پاسخ آیت الله فاضل لنکرانی قدس سره

والد محقق، آیت الله فاضل لنکرانی قدس سره پس از طرح اشکال دور، در مقام جواب از آن، چنین می فرماید:

والجواب: أنّ الاستدلال إن كان في مقابل من يدعى التحريف في موارد مخصوصه وهي التي دلت عليها روايات التحريف، فلا مجال للمناقشه فيه لعدم كون آيه الحفظ من تلك الموارد على اعترافه، ضروره أنه لم ترد روايه تدلّ على وقوع التحريف في

پاسخ اشکال این است که: اگر مدّعی تحریف، قائل به تحریف در برخی از موارد خاص از آیات است، هم چنان که روایات تحریف از آن یاد کرده، در این صورت او نمی تواند با قول به دور باطل، بر تحریف قرآن استدلال کند؛ چرا که آیه حفظ بنا بر نظر قائلین به تحریف از موارد تحریف نیست؛ زیرا، هیچ روایتی که بر تحریف آیه حفظ دلالت کند، دیده نشده است.

قائلین به تحریف دو گروهند: برخی مانند اخباری ها تحریف قرآن را در راستای دلالت اخبار پذیرفته اند. این گروه هر آیه ای که نسبت به تحریف آن، روایتی وجود داشته باشد را تحریف شده می دانند. اینک از آنجا که هیچ روایتی بر تحریف آیه «ذکر» یا همان آیه «حفظ» وجود ندارد، پس عدم تحریف آیه مورد بحث اثبات می گردد. بنابراین، پاسخ دوم بر پایه دیدگاه اخباری ها، تمام است.

ایشان در ادامه مطلب، در پاسخ کسانی که فی الجمله به تحریف در قرآن قائل هستند، می نویسد:

وإن كان في مقابل من يدّعي التحريف في القرآن إجمالاً بمعنى أنّ كلّ آية عنده محتمله لوقوع التحريف فيها، وسقوط القرينه الدالّة على خلاف ظاهرها عنها؛

فتارةً يقول القائل بهذا النحو من التحريف بحجّيه ظواهر الكتاب، مع وصف التحريف.

فعلى الأوّل: لا مجال للمناقشه في الاستدلال بآيه الحفظ على

ص: ۱۳۷

عدم التحريف؛ لأنه بعد ما كانت الظواهر باقيه على الحجّيه ووقوع التحريف غير مانع عن اتصاف الظواهر بهذا الوصف كما هو المفروض نأخذ بظاهر آيه الحفظ ونستدلّ به على العدم كما هو واضح.

وأخرى لا- يقول بذلك، بل يرى أنّ التحريف مانع عن بقاء ظواهر الكتاب على الحجّيه وجواز الأخذ والتمسك بها ويعتقد أنّ الدليل على عدم الحجّيه هو نفس وقوع التحريف.

وعلى الثاني: الذي هو عبارته عن مانعيه التحريف عن العمل بالظواهر والأخذ بها، فإن كان القائل بالتحريف مدّعياً للعلم به، والقطع بوقوع التحريف في القرآن إجمالاً وكون كلّ آيه محتمله لوقوع التحريف فيها، فالاستدلال بآيه الحفظ لا يضرّه ولو كان ظاهرها باقياً على وصف الحجّيه لأنّ ظاهر الكتاب إنّما هو حجّه بالإضافة إلى من لا يكون عالماً بخلافه؛ ضروره أنّه من جمله الأمارات الظنيّه المعبره بشأن الأماره اختصاص حجّيتها بخصوص الجاهل بمقتضاها؛(١)

اگر استدلال مذکور در برابر کسی باشد که قائل به علم اجمالی به تحریف در قرآن است و اعتقاد دارد تحریف در هر آیه ای محتمل است، چنین شخصی یکی از دو حالت را دارد:

یا آن که با اعتقاد به تحریف، تحریف را مانع از حجّیت ظواهر قرآن نمی داند و قائل به حجیت ظواهر کتاب است. در این صورت، در استدلال مناقشه ای نیست و می توان با آیه «حفظ» بر عدم تحریف قرآن استدلال کرد؛ چرا که از نظر این گروه،

ص: ۱۳۸

ظواهر آیات پس از تحریف بر حجیت خود باقی هستند و وقوع تحریف، مانع از اتصاف ظواهر به صفت حجیت نشده است. از این رو، می‌توانیم به آیه مذکور اخذ کنیم و به عدم تحریف قرآن استدلال کنیم.

یا آن که تحریف را مانع از حجیت ظواهر می‌دانند و معتقدند دلیل بر عدم حجت ظواهر، همین قول به وقوع تحریف است. اینان اگر مدعی علم به تحریف و قطع بر وقوع تحریف به صورت اجمالی هستند و در هر آیه ای احتمال تحریف می‌دهند، باز استدلال به آیه «حفظ» به رأی آنان ضربه ای وارد نمی‌سازد، حتی اگر بپذیرند ظاهر آیه موصوف به حجیت باقی مانده باشد؛ چرا که ظاهر کتاب نسبت به کسی که عالم به خلاف آن نیست، حجت است و فرض این است که چنین شخصی عالم به خلاف است. در محل خود ثابت است که یکی از احکام امارات ظنیه معتبره آن است که حجیت این امارات مخصوص به کسانی است که جاهل باشند اما کسانی که عالم به خلاف مقتضای آن باشند، این امارات برای آنان حجت نیست.

خلاصه آن که گروه دومی که علم اجمالی به تحریف قرآن دارند، خود به دو دسته تقسیم می‌شوند؛ یک دسته کسانی هستند که مدعی قطع و یقین در تحریف هستند و گروه دوم، افرادی هستند که این تحریف را احتمالی می‌دانند. در برابر گروه اول - که قطع به تحریف قرآن دارند - نمی‌توان به آیه مورد بحث استدلال کرد؛ چرا که ظاهر قرآن برای کسی که عالم به خلاف ظاهر است، حجت نیست؛ بلکه اماره ظنیه معتبره است و حجیت اماره مخصوص به جاهل است.

اما اگر تحریف را به صورت احتمال پذیرفته باشند، ایشان در برابر این گروه چنین استدلال می کند:

وإن كان القائل به لا يتجاوز عن مجرد الاحتمال ولا يكون عالماً بوقوع التحريف في الكتاب بل شاكاً فنقول:

مجرد احتمال وقوع التحريف - ولو في آيه الحفظ أيضاً - لا يمنع عن الاستدلال بها لعدم التحريف كيف وكان الدليل على عدم حجيه الظواهر، والمانع عنها هو التحريف فمع عدم ثبوتها واحتمال وجوده وعدمه كيف يرفع اليد عن الظاهر ويحكم بسقوطه عن الحجيه؟ بل اللازم الأخذ به والحكم على طبق مقتضاه الذي عرفت أن مرجعه إلى عدم تحقق التحريف بوجه ولا يستلزم ذلك تحقق الدور الباطل؛ ضروره أن سقوط الظاهر عن الحجيه فرع تحقق التحريف وثبوتها، وقد فرضنا أن الاستدلال إنما هو في مورد الشك وعدم العلم.

ومن الواضح أن الشك فيه لا يوجب سقوط الظاهر عن الحجيه ما دام لم يثبت وقوعه فتدبر جيداً؛(۱)

اگر کسی که قائل به علم اجمالی به تحریف است، تحریف را تنها در حد احتمال پذیرفته باشد و قطع به تحریف نداشته باشد، در برابر او می گوئیم:

مجرد احتمال تحریف - هر چند این احتمال درباره آیه حفظ باشد - مانعی در برابر استدلال به آیه نمی تواند باشد؛ چرا که دلیل بر عدم حجیت ظواهر و مانع از آن، تحریف بوده و با عدم

ص: ۱۴۰

ثبوت تحریف و احتمال وجود و عدم آن، چگونه می توان دست از ظاهر آیه برداشت و حکم به سقوط حجیت آن داد؟ بلکه باید به ظاهر آیه اخذ کرد و به مقتضای آن حکم داد؛ مقتضای آیه نیز هم چنان که پیش از این اشاره شد، آن است که به هیچ وجه تحریفی در قرآن واقع نشده است. این نیز مستلزم دور باطل نیست؛ چرا که سقوط ظاهر از حجیت فرع تحقق تحریف و ثبوت تحریف است و در مورد بحث، فرض آن است که دربارهٔ تحریف و عدم آن شک است و یقین یا قطع بر تحریف نیست.

روشن است که شک در تحریف موجب سقوط ظاهر آیه از حجیت نیست؛ مگر آن که تحریف ثابت شود.

همان گونه که در بیانات والد محقق ما آشکار است، ایشان بر طبق برهان سبر و تقسیم، قائلین به تحریف را به چهار گروه تقسیم کرده اند:

۱ - گروهی که تحریف را منحصر به آن چه در منابع حدیثی آمده است، می دانند. این گروه که بیشتر اخباری هستند، معتقدند برخی از آیات که در روایات ذکر شده، تحریف شده است. لذا، از آن جا که آیه حفظ به یقین از این موارد نیست، می توان گفت این آیه بر حجیت خود باقی است.

۲ - گروه دیگر کسانی هستند اجمالاً تحریف را پذیرفته اند؛ منشأ این علم اجمالی ممکن است روایات باشد، اما موارد آن را منحصر در آن چه که در روایات آمده، نمی دانند؛ این گروه خود دو دسته تقسیم می شوند:

۱-۲ - دسته اول، کسانی اند که ضمن پذیرش تحریف، معتقدند ظاهر آیات بر حجیت خود باقی است. در مقابل اینان نیز می توان به آیه مورد

۲-۲ - دسته دوم، افرادی هستند که تحریف قرآن را مانع از حجیت ظواهر قرآن می دانند. اینان نیز خود به دو گروه تقسیم می شوند:

۲-۲-۱ - گروهی که قطع به تحریف دارند. در برابر این گروه، استدلال به آیه ذکر بر عدم تحریف قرآن کارساز نیست؛ چرا که آیه مورد بحث در اطراف علم اجمالی به تحریف قرآن باقی است.

۲-۲-۲ - گروهی که قطع به تحریف ندارند و فقط احتمال تحریف را پذیرفته اند. در برابر این گروه، استدلال به آیه ذکر بر عدم تحریف کارآمد است؛ چرا که تا تحریف ثابت نشده باشد، حجیت ظواهر آیات بر حال خود باقی است.

نتیجه این می شود که تنها بر اساس علم اجمالی به تحریف قرآن و مانعیت آن از حجیت ظواهر قرآن، نمی توان به آیه مورد بحث برای اثبات عدم تحریف قرآن تمسک نمود؛ زیرا لازمه آن شبهه دور است. بنابراین، ایشان بنا بر احتمال سوم که محور اصلی اشکال است، شبهه دور را پذیرفته است.

پاسخ آیت الله جوادی آملی (دام ظلّه)

ایشان در مقام نقد اشکال دور، اشکالاتی را مطرح می نماید که در ادامه به بررسی آن ها می پردازیم.

اشکال اول: به نظر ایشان، برهان سبر و تقسیم در این مسأله جریان ندارد.

به نظر ما، این اشکال وارد نیست و برهان سبر و تقسیم در این قضیه جاری است؛ زیرا علم به تحریف قرآن یا تفصیلی است و یا

اجمالی و یا آن که مجرد احتمال نسبت به تحریف است. فرض چهارمی قابل تصور نیست. احتمال علم اجمالی نیز خود دو صورت دارد که با این دو صورت، چهار صورت قابل تصور است و احتمال پنجمی راه ندارد. بنابراین برهان سبر و تقسیم جریان دارد؛ اما همان طور که ذکر نمودیم، نتیجه ای برای پاسخ اشکال دور ندارد.

اشکال دوم: مطلب دیگری که بیان داشته اند این است که: احتمال و شک بدوی در فرض حکم فقهی و یا اصول لفظی، مانع حجیت ظواهر نمی شود، اما در مسأله کلامی، شک در حجیت، مانع است. پس، در حکم فقهی در این گونه موارد، اصل برائت جاری می گردد و در مقام شک در ظواهر الفاظ، اصالة الظهور و الاطلاق جاری می شود؛ اما اگر شک در اصل حجیت چیزی باشد، نمی توان به شیء مشکوک استناد نمود. پس، احتمال چهارم، مجرد فرض است. (۱)

تفاوت نظر ایشان با والد راحل قدس سره در این است که حضرت آیت الله فاضل لنکرانی رحمه الله بر این باورند که مجرد احتمال مانع از حجیت نمی شود، برخلاف آیت الله جوادی آملی (مدظله) که در این بحث، صرف احتمال را مانع از حجیت دانسته و معتقدند که در اصول لفظی، معانی الفاظ و مسائل فقهی، در فرض شک می توان به اصالة البرائة تمسک نمود. اما در این مقام، شک در تحریف، موجب شک در حجیت می شود و در فرض شک در اصل حجیت، نمی توان بدان استدلال نمود.

ص: ۱۴۳

باید گفت هیچ کدام از اشکالات ایشان وارد نیست؛ زیرا، شک و احتمال بدوی تحریف قرآن، مساوی با شک در اصل حجیت نیست؛ چرا که قبل از این شک، قطع به حجیت قرآن و آیات آن وجود دارد؛ اما احتمال زیاده و کاستی می دهد. احتمال زیاده با اجماع بر نفی آن متنافی است. درباره احتمال کاستی نیز فقها در فرض شک در نقصان کلمه ای در روایات، «أصالة عدم النقيصة» را جاری می نمایند؛ البته گاه با «أصالة عدم الزيادة» تعارض می کند که مسأله تساقط مطرح می شود؛ پس در مقام، مسأله شک در حجیت مطرح نیست و این با مسأله اصل عدم حجیت ظنون که در اصول مطرح شده مبنی بر آن که شک در حجیت، مساوق با علم به عدم حجیت است، متفاوت است.

به دیگر سخن، حجیت نیاز به احراز دارد. لذا، در فرض عدم احراز حجیت، علم به عدم حجیت حاصل می گردد؛ اما در این بحث، حجیت قرآن مسلم و محرز است و بحث تنها در نقصان و عدم نقصان در قرآن است. در این صورت، همان گونه که در فرض شک در حجیت خبر واحد، باید حجیت خبر واحد در زمان معصومین علیهم السلام را استصحاب نمود، اینجا نیز در فرض شک در حجیت، باید استصحاب جاری کرد. بنابراین، بر پایه دیدگاه ایشان، نباید استصحاب حجیت در اصول و فقه جاری باشد؛ زیرا، استصحاب حجیت در فرضی قابل تصوّر است که در بقای حجیت شک شده باشد. پس، لازمه سخن ایشان آن است که در فرض شک در حجیت، باید آن را کنار گذاشت. اما در بحث تحریف، در اصل حجیت شک نشده، زیرا قرآن کلامی است که از

سوی خداوند متعال صادر شده و تنها در آن احتمال نقیصه داده می شود، بدین بیان که ممکن است قرینه و قیدی وجود داشته که به نسل های آینده نرسیده باشد، لذا در این گونه موارد باید اصل عدم نقیصه را جاری نمود. بنابراین، از نگاه مختار، هیچ یک از اشکالات ایشان وارد نیست.

پاسخ برگزیده از شبهه دور

اول این که: تحریف هم چون سایر افعال و امور نیازمند انگیزه است؛ لذا کسانی که دنبال تحریف آیات ولایت بودند، انگیزه آن ها کم رنگ جلوه دادن مسأله ولایت بود؛ یا انگیزه کسانی که دنبال تحریف آیات مربوط به توحید و یا صفات خداوند متعال بودند، از بین بردن اعتبار قرآن بود. پس، تحریف بدون داعی و انگیزه تحقق پیدا نمی کند.

اینک پرسش این است که چنان چه در واقع، تحریفی در این آیه شریفه رخ داده باشد، انگیزه تحریف در آن چه می تواند باشد؟ آیا ممکن است بخشی از آیه دگرگون یا حذف شده باشد به گونه ای که بر حفظ قرآن دلالت نکند، مانند این که به جای «لحافظون» کلمه «لعالَمون» آورده شود، یا این که بدون جایگزین، آن را حذف نمایند و یا این که مرجع ضمیر در «له» را چیزی دیگر غیر از قرآن قرار دهند؟ از آن جا که در کلمه «لحافظون» و در ضمیر «له» تغییری داده نشده است، احتمال تحریف نسبت به آن ابطال می شود؛ پس، آیه حفظ در فرض عدم تحریف، بر حفظ قرآن از طرف خداوند متعال تا قیامت دلالت دارد.

دوم: اگر آیه شریفه در واقع بدین صورت بود «إِنَّا لَهُ لِحَافِظُونَ إِلَى

أجل معین» و عبارت «إلی أجل معین» از آیه حذف شده باشد، دیگر نوبت به سخن کفار در اعتراض به پیامبر مکرم اسلام صلی الله علیه و آله و نسبت جنون به ایشان نمی رسید.

با این دو مطلب، به عدم تحریف آیه شریفه اطمینان حاصل می گردد و به دنبال آن، آیه حفظ از دایره علم اجمالی خارج می شود؛ با تمسک به این آیه نیز سایر آیات قرآن کریم از دایره علم اجمالی خارج می گردند؛ چه آن که این آیه بر عدم تحریف تمام آیات قرآن دلالت دارد. بر این پایه، تحریف منحصر در آیاتی است که روایت معتبر بر تحریف آن ها دلالت دارد و تحریف در این گونه آیات، مانع حجیت بقیه ظواهر کتاب نمی شود.

خلاصه این که با تمسک به آیه شریفه حفظ، موردی برای علم اجمالی باقی نمی ماند تا نسبت به آن موارد حکم به شبهه بدوی گردد. علاوه بر اینکه در فرض وجود شبهه بدوی در برخی آیات، اصل عدم تحریف در قرآن جاری می گردد. در نهایت، اگر کسی روایات دال بر تحریف برخی از آیات را معتبر بداند، در همان گستره آیات تحریف شده، ظواهر از حجیت ساقط می شوند و نه نسبت به تمام قرآن.

دوم: آیات ۴۱ و ۴۲ سوره فصلت

اشاره

خداوند متعال در آیات ۴۱ و ۴۲ سوره فصلت می فرماید:

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالذِّكْرِ لَمَّا جَاءَهُمْ وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ

ص: ۱۴۶

آنان که چون «ذکر» به آنان رسید به آن کفر ورزیدند و آن (ذکر) کتابی گرامی است. باطل از هیچ طرف به آن راه ندارد، نه از روبرو و نه از پشت [نه کتب پیشین آن را باطل می کنند و نه کتبی که خواهد آمد]؛ چرا که خداوندی حکیم و حمید آن را فرو فرستاده است.

معنای اجمالی آیات

کسانی که به ذکر کافرنند، بدانند که این قرآن، کتاب عزیز است - عزیز به معنای نفوذ ناپذیر و محکم است - پس، قرآن خویش را توصیف می نماید که در ذات خود عزیز و محکم است.

برای «عزیز» دو معنا ذکر شده است:

الف. به چیزی که بی مانند است، عزیز گویند؛

عَزَّ الشَّيْءُ: قَلَّ؛ (۱)

آن چیز عزیز شد، یعنی: کمیاب شد.

و يقال: عَزَّ الشَّيْءُ حَتَّى يَكَادَ لَا يُوْجَدُ؛ (۲)

گفته می شود: فلان چیز عزیز شد تا آنجا که دیگر یافت نشد.

پس، هر چیزی که نایاب شود و همانند نداشته باشد، «عزیز» بر آن اطلاق می شود.

ب. کسی که بر همه چیز و همه کس چیره باشد و کسی توانایی چیرگی بر او نداشته باشد، «عزیز» نامیده می شود.

ص: ۱۴۷

۱- (۱). المحيط في اللغة، ج ۱، ص ۸۲؛ مفردات ألفاظ القرآن، ص ۵۶۴.

۲- (۲). كتاب العين، ج ۱، ص ۷۶؛ معجم مقاييس اللغة، ج ۴، ص ۳۸؛ لسان العرب، ج ۵، ص ۳۷۶.

قال الزجاج: هو الممتنع فلا يغلبه شيء، وقال غيره: هو القوى الغالب كل شيء؛^(۱)

زجاج گوید: عزیز کسی است که دست نیافتنی باشد و چیزی بر او پیروز نشود. دیگری گفته است: عزیز، توانایی را گویند که بر هر چیز چیره و پیروز باشد.

راغب اصفهانی نیز گوید:

إِنَّهُ لِكِتَابٍ عَزِيزٌ أَيْ: يصعب مناله ووجود مثله؛^(۲)

کتاب عزیز، کتابی است که دریافت کنه معانی آن و مانند آن دشوار و ناشدنی است.

آیه ۴۲ چگونگی عزیز بودن قرآن را بیان می کند؛ به این شرح که هیچ چیزی، نه از گذشته و نه در آینده، بر قرآن راهی ندارد و آن را باطل نمی کند.

ابن منظور در کتابش پیرامون این آیه می نویسد:

«وقوله تعالى: وَإِنَّهُ لِكِتَابٍ عَزِيزٌ لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ؛ أَيْ أَنَّ الْكِتَابَ الَّتِي تَقَدَّمَتْهَا لَا تَبْطُلُهُ وَلَا يَأْتِي بَعْدَهُ كِتَابٌ يَبْطُلُهُ، وَقِيلَ: هُوَ مَحْفُوظٌ مِنْ أَنْ يُنْقَضَ مَا فِيهِ فَيَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ، أَوْ يُزَادَ فِيهِ فَيَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ خَلْفِهِ، وَكَلَا الْوَجْهَيْنِ حَسَنٌ، أَيْ حُفِظَ وَعَزَّ مِنْ أَنْ يَلْحَقَهُ شَيْءٌ مِنْ هَذَا»؛^(۳)

معنای آیه و إِنَّهُ لِكِتَابٍ عَزِيزٌ لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ این است که کتاب های پیش از قرآن و کتاب هایی که

ص: ۱۴۸

۱- (۱). لسان العرب، ج ۵، ص ۳۷۴.

۲- (۲). مفردات ألفاظ القرآن، ص ۵۶۴.

۳- (۳). لسان العرب، ج ۵، ص ۳۷۵.

پس از آن خواهد آمد، هیچ کدام قرآن را باطل نمی کنند. گفته شده است معنای آیه این است که: قرآن محفوظ است از این که از آن کاسته شود و باطل از مقابل بر قرآن وارد شود و یا آن که بر قرآن افزوده شود و باطل از پشت به آن وارد شود.

بخش دوم آیه ۴۲ چرایی عزیز بودن قرآن را بیان می کند: تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ به منزله تعلیل برای وَ إِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ است. بدین معنا که قرآن تنزّل یافته از خداوند حکیم و حمید علی الاطلاق است و آن چه از حکیم علی الاطلاق صادر می شود، به یقین حکیمانه و مُتقن است.

کسی نسبت به این دو بخش از آیه اشکال نکرده است و می توان به هر کدام از آن ها برای اثبات عدم تحریف قرآن استدلال نمود.

وَ إِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ به تنهایی برای اثبات عدم تحریف قرآن قابل استدلال است؛ زیرا، کتابی که عزیز و نفوذناپذیر باشد، شبهه، اشکال، بطلان، نقصان، زیاده و... در آن راه نمی یابد. هم چنین قسمت و عبارت تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ بر عدم تحریف قرآن دلالت دارد.

بیان استدلال

اما آن چه در این جا مهم است، عبارت لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ است که علما برای اثبات عدم تحریف در قرآن بدان تمسک نموده اند، بدین بیان که قرآن کتابی است که باطل در آن راه ندارد «مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ»، یعنی «من بین یدیه القرآن» هم چنین است در «وَلَا مِنْ خَلْفِهِ» که ضمیر به قرآن برمی گردد. گرچه برخی از مفسران و مترجمان قرآن

کریم، ضمیر را به رسول اکرم صلی الله علیه و آله برگردانده اند؛ اما این مطلب خلاف ظاهر است.

الف و لام در کلمه «الباطل»، الف و لام جنس است و بنابراین، معنا این می شود که جنس باطل در قرآن راه ندارد؛ جنس در سیاق نفی، مانند نکره در سیاق نفی، افاده عموم می کند؛ یعنی هیچ گونه باطلی در قرآن راه ندارد. باطل مصادیق و افراد بسیاری دارد که برخی از مهم ترین مصادیق باطل، کذب، تناقض و تحریف است؛ تحریف هم چه تحریف به زیاده و چه به نقصان هر دو از مصادیق بارز باطل است. پس، هیچ گونه تحریفی در قرآن راه پیدا نمی کنند.

مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ یعنی از زمان نزول قرآن، باطل در آن راه ندارد؛ وَ لَا مِنْ خَلْفِهِ نیز بعد از نزول قرآن، باطل در آن راه پیدا نمی کند. این در حالی است که در کلام غیر خداوند متعال امکان زیاده، نقصیه و باطل وجود دارد.

روشن است تعلیل در فرضی مناسب است که زمان پس از تنزیل نیز جزء قضیه قرار گیرد؛ به این معنی که نه در زمان نزول، بطلان در قرآن راه پیدا می کند و نه پس از آن تا روز رستاخیز.

علامه طباطبایی رحمه الله در ذیل این آیه گوید:

المراد بقوله: مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لَا - مِنْ خَلْفِهِ زمانا الحال والاستقبال أي زمان النزول وما بعده إلى يوم القيامة، وقيل: المراد بما بين يديه ومن خلفه جميع الجهات كالصباح والمساء كناية عن الزمان كله فهو مصون من البطلان من جميع الجهات وهذا العموم على الوجه الأول مستفاد من إطلاق النفي في قوله: لَا يَأْتِيهِ.

والمدلول على أى حال أنه لا- تناقض فى بياناته، ولا- كذب فى إخباره، ولا- بطلان يتطرق إلى معارفه وحكمه وشرائعه، ولا يعارض ولا يغير بإدخال ما ليس منه فيه أو بتحريف آية من وجه إلى وجه؛(۱)

مراد از «من بین یدیه و من خلفه» زمان حال و آینده است؛ یعنی زمان نزول قرآن و پس از آن تا روز قیامت. و گفته شده است که مراد از «بین یدیه و من خلفه» همه جهات زمانی است و کنایه از همه ازمه است. بنا بر این دیدگاه، بطلان از هیچ جهتی نمی تواند بر قرآن راه یابد. این عمومیت را می توان از اطلاق نفی در «لا یأتیه» استفاده نمود.

به هر حال، مدلول آیه این است که در بیانات قرآن تناقض و در خبرهایی که آورده، دروغی نیست؛ بطلان به معارف قرآن، حکمت ها و شرایع آن راه ندارد و چیزی با آن معارضه نمی کند و تغییر نخواهد یافت، و کسی با افزودن بر آن یا کاستن از آن نمی تواند آن را تغییر دهد.

از نگاه ایشان مراد از ما بعد از نزول، تا روز رستاخیز است. بنابراین، مراد از «من بین یدیه» زمان حضور حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و مراد از «من خلفه» بعد از رحلت آن حضرت است.

از کلام ایشان می توان دریافت که شاید مراد از *مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لَا مِنْ خَلْفِهِ* در جمیع ازمه باشد که این نکته قابل توجه است.

ایشان در انتهای مطلب می فرماید:

فَالْآيَةُ تَجْرِي مَجْرَى قَوْلِهِ تَعَالَى إِنَّنَا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ.

ص: ۱۵۱

حاجی نوری رحمه الله در کتاب فصل الخطاب خود در مقام نقد استدلال مذکور، اشکالاتی را مطرح کرده است و در پایان، معنای دیگری برای آیه شریفه ارائه نموده است.

اشکال اول: عدم اشاره روایات ذیل آیه به مسأله تحریف

ایشان نوشته است که: روایات موجود در ذیل آیه شریفه، اشاره ای به مسأله تحریف قرآن ندارند. یکی از روایات در کتاب تفسیر علی بن ابراهیم قمی و دیگری در مجمع البیان فی تفسیر القرآن آمده است.

روایت مذکور در تفسیر قمی چنین است:

وفی روایه ابی الجارود عن ابی جعفر علیه السلام فی قوله إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالذِّكْرِ لَمَّا جَاءَهُمْ یعنی القرآن الذی لا یأتیه الباطلُ مِنْ بَیْنِ يَدَيْهِ قَالَ: لا یأتیه الباطل من قبل التوراه ولا من قبل الإنجیل والزبور وأما من خلفه لا یأتیه من بعده کتاب ییطله؛(۱)

ابی جارود گوید: امام باقر علیه السلام درباره این آیه فرمود: «لا یأتیه الباطل» یعنی از سوی تورات و انجیل و زبور و «لا من خلفه» یعنی در آینده نیز کتابی نخواهد آمد که این کتاب را باطل کند.

نتیجه آن که نه در تورات و انجیل مطالبی وجود دارد که مطالب قرآن را ابطال کند و نه بعد از قرآن چنین کتابی خواهد آمد. از این رو، این آیه شریفه ارتباطی به مسأله تحریف ندارد.

علامه طبرسی در مجمع البیان پنج وجه ذیل آیه بیان نموده است که

ص: ۱۵۲

یکی از آن‌ها به عنوان روایت نقل شده و آن عبارت است از:

معناه أنه ليس في إخباره عمّا مضى باطل ولا في إخباره عمّا يكون في المستقبل باطل بل إخباره كلّها موافقه لمخبراتها وهو المروى عن أبي جعفر وأبي عبد الله؛^(۱)

معنای آیه این است که در قرآن کریم، نه در هر آن چه از گذشته خبر داده و نه در هر چیزی که از آینده خبر می دهد، باطلی راه ندارد. این خبری است که از امام باقر و امام صادق نقل شده است.

از نگاه حاجی نوری رحمه الله هیچ کدام از این دو روایت، به عدم تحریف قرآن اشاره ندارند.^(۲)

پاسخ آیت الله فاضل لنکرانی رحمه الله از اشکال اول حاجی نوری رحمه الله

والد راحل محقق آیت الله فاضل لنکرانی قدس سره پس از مطرح کردن اشکال فوق و نقل دو روایت، به اشکال چنین پاسخ داده است:

إنّ اختلاف الروایتین فی تفسیر الآیه و بیان المراد منها - ضروره أنّه لا یکاد یمکن الجمع بینهما؛ فإنّ الإخبار عمّا مضى لا یرتبط بالتوراه والإنجیل والزبور والإخبار عمّا یمکن فی المستقبل لا یلائم الكتاب الذی یأتی من بعده - دلیل علی عدم حصر الباطل فی شیء من مفادهما، وأنّهما بصدد بیان المصدق ولا دلالة لهما علی الحصر أصلاً. وعلیه فظهور الآیه فی العموم وعدم تطرّق شیء من أقسام الباطل وأفراده إليه واضح لا معارض له بوجه؛^(۳)

ص: ۱۵۳

۱- (۱). مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص ۲۳.

۲- (۲). فصل الخطاب، ص ۳۳۷.

۳- (۳). مدخل التفسیر، ص ۲۲۲-۲۲۳.

اختلاف بین دو روایت مذکور در تفسیر قمی و مجمع البیان خود دلیل بر عدم صحت قول فصل الخطاب است؛ چرا که نمی توان میان این دو روایت جمع کرد؛ زیرا، خبر دادن از گذشته با تورات و انجیل و زبور مرتبط نیست و خبر دادن از آینده نیز ربطی به کتابی که پس از قرآن خواهد آمد ندارد. این خود دلیل بر آن است که مقصود حصر باطل در چیز خاصی نیست؛ بلکه این دو روایت در صدد تعیین مصداق هستند و بر حصر دلالتی ندارند. بنابراین، آیه در عمومیت و عدم ورود هر گونه باطلی در قرآن دلالت دارد و به هیچ وجه برای ظهور آیه معارضی نیست.

هم چنان که روشن شد، این دو روایت با یکدیگر اختلاف دارند؛ چرا که یکی مصداق باطل در «من بین یدیه» را از کتب آسمانی گذشته می داند و دیگری اخبار گذشتگان. هم چنین در یک روایت مصداق باطل در «من خلفه» را کتاب های آینده می داند و دیگر اخبار آیندگان. پس، این دو روایت هر کدام، یکی از مصداق باطل را بیان کرده و چنان چه بپذیریم این دو در مقام بیان مصداق است، باید بپذیریم دارای عمومیت هستند؛ بر این اساس، استدلال به آیه بر عدم تحریف تمام است.

اشکال دوم: محرز نبودن اطلاق باطل بر تحریف

ایشان در اشکال بر آیه می گوید: در این آیه عنوان «باطل» وجود دارد و اطلاق باطل بر تحریف، محلّ تأمل و اشکال است؛ به دیگر سخن، اطلاق باطل بر تحریف قرآن محرز نیست. زیرا، باید به حکم وحدت سیاق در «باطل من بین یدیه و باطل من خلفه» وحدت مراد نیز وجود

داشته باشد؛ چه آن که آیه شریفه، قرآن را این گونه معرفی می نماید: لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ، یعنی پیش و پس از قرآن، باطل بدان راه ندارد، تا این که «من بین یدیه» را زمان نزول قرآن و «من خلفه» را بعد از نزول قرآن تفسیر نمایند.

از نگاه مستشکل نمی توان تحریف محل نزاع را بر «من بین یدیه» تطبیق نمود؛ زیرا، نفی تحریف از قرآن در زمان نزول آن به دلیل ممکن نبودن، بی معنا است؛ چرا که تحریف مورد بحث، تحریف به دست بشر است؛ بدین بیان که قائلین به تحریف معتقدند آیات قرآن در طول زمان توسط بشر کم و یا زیاد شده است. بنابراین، تحریف مورد ادعا در زمان نزول قرآن ممکن نیست؛ حال، با توجه به قرینه وحدت سیاق بین «من بین یدیه» و «من خلفه»، هنگامی که تحریف مورد بحث با «من بین یدیه» ناسازگار است، با «من خلفه» نیز سازگاری نخواهد داشت؛ لذا، «تحریف»، مصداق باطل نمی شود.

پاسخ آیت الله فاضل لنکرانی قدس سره از اشکال دوم

محقق خوئی رحمه الله در کتاب البیان به این اشکال اشاره نکرده، اما والد راحل محقق قدس سره در کتاب مدخل التفسیر آن را مطرح نموده است:

الاشکال الثانی: التأمل فی صدق الباطل علی ورود التحریف علیه؛ خصوصاً بعد ملاحظه وحده المراد منه فیما سبق القرآن أو لحقه؛ إذ لا یتوهم الباطل الذی بین یدیه ذلک، فیکون ما فی خلفه کذلک؛^(۱)

اشکال دوم آن است که در صدق عنوان باطل بر تحریف تأمل

ص: ۱۵۵

۱- (۱). مدخل التفسیر، ص ۲۲۳.

است؛ به ویژه پس از ملاحظه وحدت مراد در آن چه پیش از قرآن بوده و آن چه پس از آن خواهد آمد؛ زیرا، باطلی که پس از قرآن است، نمی تواند همان باطلی باشد که پیش از قرآن بود.

ایشان در پاسخ اشکال می نویسد:

والجواب: من الواضح أن كون التحريف من أظهر مصاديق الباطل ممّا لا ينبغي الارتياح فيه وتعلّق النفي بالطبيعة المعرفه يفيد العموم على ما ذكرنا ولا مجال لملاحظه وحده المراد؛ فإنّ الحكم لم يتعلّق بالأفراد حتى تلاحظ وحده المراد بل بنفس الطبيعة في السابق واللاحق كما هو غير خفي؛(۱)

پاسخ اشکال: روشن است تحریف از آشکارترین مظاهر باطل است و در آن شکی نیست. اما این که نفی به طبیعت معرفت تعلّق پیدا کرده، افاده عموم می کند - هم چنان که گفته شد - و مجالی برای ملاحظه وحدت مراد نیست؛ چرا که حکم به افراد تعلّق نگرفته تا کار به وحدت مراد برسد؛ بلکه حکم به نفس طبیعت باطل در گذشته و آینده تعلّق گرفته است.

از نگاه ایشان در این مطلب که تحریف، یکی از مصادیق مفهوم بطلان است، شک و تردیدی نیست؛ اما در این جا باید نسبت به منشأ اشکال، تأمل نمود؛ زیرا، گرچه لازمه وحدت سیاق، وحدت مراد است، اما مسأله سیاق در فرض وجود افراد مطرح می گردد که باید مراد از همه افراد یکی باشد و همه تحت معنای مشترکی جمع شوند و نمی توان فرد اول را تحت یک مفهوم، فرد دوم را تحت مفهوم دیگر،

ص: ۱۵۶

۱- (۱). مدخل التفسیر، ص ۲۲۳.

فرد سوم تحت مفهوم سومی و... قرار داد؛ بلکه باید همه افراد تحت معنا و مفهومی کلی باشند؛ اما در مسأله مورد بحث افراد مطرح نیستند، بلکه یک مفهوم کلی با عنوان «باطل» وجود دارد. بنابراین، از باطل در آیه شریفه لا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لا مِنْ خَلْفِهِ افراد اراده نشده، بلکه مفهومی کلی اراده شده که یکی از مصادیق آن، تحریف به زیاده و نقصیه است.

پاسخ برگزیده از اشکال دوم

روشن است که در آیه شریفه، «مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لا مِنْ خَلْفِهِ» دو فرد و دو مصداق از باطل هستند؛ یعنی خداوند متعال دو فرد از باطل را مورد نفی قرار داده و می فرماید: باطل، نه از طریق من بین یدیه و نه از طریق من خلفه تحقق پیدا نمی کند؛ اما باید توجه داشت بحث از وحدت سیاق در فرضی که افراد وجود داشته باشند، مطرح می گردد و در مواردی که مفهوم کلی مورد بحث است، وحدت سیاق معنا پیدا نمی کند.

سخن مستشکل و حاجی نوری رحمه الله (۱) نسبت به «من بین یدیه» و «من خلفه» آن است که این دو، دو فرد از باطل هستند؛ لذا باید به هر معنایی که «من بین یدیه» تفسیر شد، «من خلفه» نیز به همان معنا تفسیر گردد. بنابراین، نقد والد معظم رحمه الله وارد نیست.

پس، پاسخ اشکال دوم از نگاه مختار آن است که مستشکل از ابتدا دایره تحریف را به انسان محدود نموده، در حالی که عدم تحریف معنای وسیعی دارد. بدین بیان که آن چه خداوند متعال نازل نموده، در

ص: ۱۵۷

قلب نازنین پیامبر مکرم اسلام صلی الله علیه و آله وجود دارد، لذا آن چه از زبان حضرت جاری می شود، همان چیزی است که نازل شده و همین نیز باقی می ماند. پس، هم چنان که در مباحث پیشین گذشت، مراد از لا یأتیه الباطل من بین یدیه آن است که در زمان نزول قرآن هیچ زیاده و نقیصه ای توسط هیچ موجودی - خواه انسان، خواه غیر انسان، خواه نبی و خواه غیر نبی - در قرآن راه ندارد. بنابراین، مسأله تحریف قرآن کریم، در تحریف به دست بشر منحصر نیست.

اشکال سوم: دلالت آیه بر عدم تحریف، تفسیر جدید

از نگاه حاجی نوری رحمه الله تفسیر آیه به گونه ای که بر عدم تحریف قرآن دلالت داشته باشد، تفسیر جدیدی است که با بررسی کتب تفسیری روشن می گردد هیچ یک از مفسرین، چنین تفسیری را مطرح ننموده اند. (۱)

شیخ طوسی رحمه الله در کتاب تبیان در تفسیر آیه شریفه لا یأتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه پنج احتمال ذکر می نماید که هیچ کدام از آن ها اشاره ای به مسأله تحریف ندارد.

شیخ طوسی رحمه الله ذیل آیه شریفه می نویسد:

أحدها: أنه لا تعلق به الشبهه من طریق المشاکله، ولا الحقیقه من جهة المناقضه وهو الحق المخلص والذی لا یلیق به الدنس.

والثانی: قال قتاده والسدی: معناه لا یقدر الشیطان أن ینقص منه حقاً ولا یزید فیہ باطلاً.

ص: ۱۵۸

الثالث: إنّ معناه لا يأتي بشيء يوجب بطلانه ممّا وجد قبله ولا معه ولا ممّا يوجد بعده. وقال الضحّاك: لا يأتيه كتاب من بين يديه يطله ولا من خلفه أي ولا حديث من بعده يكذبه.

الرابع: قال ابن عباس: معناه لا يأتيه الباطل من أوّل تنزيله ولا من آخره.

والخامس: إنّ معناه لا يأتيه الباطل في إخباره عمّا تقدّم ولا من خلفه ولا عمّا تأخر؛^(۱)

معنای اوّل: شبهه و اشکالی بر قرآن وارد نمی شود و نمی توان آن را مورد مناقشه قرار داد یا آن را نقض کرد؛ چرا که قرآن حقّ ناب است و هیچ آلودگی ای به آن نمی رسد.

معنای دوم: قتاده و سدی گفته اند: معنای آیه این است که شیطان نمی تواند از آن حقّی را بکاهد و یا باطلی بر آن بیفزاید.

معنای سوم: مراد آیه این است که چیزی که موجب بطلان قرآن بشود نیامده است نه پیش از قرآن و نه همراه آن و نه بعد از آن. ضحاک گوید: کتابی در آینده و نه پیش از آن نخواهد آمد که قرآن را باطل کند و سخنی که قرآن را بتواند تکذیب کند نیز نخواهد آمد.

معنای چهارم: ابن عباس گوید: معنای آیه این است که باطل از آغاز تنزیل قرآن تا پایان آن نخواهد آمد.

معنای پنجم: در آن چه قرآن از گذشته و آینده خبر داده، باطلی نخواهد آمد.

هر چند شیخ طوسی رحمه الله در تبیان ادّعی وجود پنج معنا نموده، اما به

ص: ۱۵۹

۱- (۱). التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص ۱۳۲.

نظر می رسد معنای سوم به معنای اول برمی گردد که «لا تعلق به الشبهه من طریق المشاکله ولا الحقیقه من طریق المناقضه»، نه شبهه وارد می شود و نه توهم تناقض وجود دارد.

معنای چهارم نیز اشاره می کند در اولین و آخرین تنزیل، باطل راه پیدا نمی کند؛ بدین بیان که در آیات بعد از آیه اول، با سایر آیات تهافت و تنافی وجود ندارد. بر اساس این معنا، هیچ آیه ای مبطل آیه دیگر نیست.

هم چنین معنای پنجم بیانگر آن است که مراد از «من بین یدیه»، خبرهای گذشته و مراد از «من خلفه» خبرهای آینده است که این بیان، در روایتی از علامه طبرسی رحمه الله نقل شده بود.

به هر حال، هیچ یک از تفسیرهای پنج گانه با تفسیر قائلین به عدم تحریف قرآن، سازگار نیست.

پس، خلاصه اشکال سوم حاجی نوری رحمه الله آن است که تفسیر باطل به عدم تحریف با هیچ یک از تفاسیر مفسرین مطابقت ندارد و گویا ایشان می گوید بالاخره در مورد قرآن، چنین نیست که هر کسی در هر زمانی بخواهد به گونه ای قرآن را تفسیر کند؛ بلکه باید ببیند کسانی که در زمان نزول آیه حضور داشته اند، از آیه چه می فهمیدند؟

پاسخ آیت الله فاضل لنکرانی قدس سره از اشکال سوم

ایشان در کتاب مدخل التفسیر پس از نقل سخنان فصل الخطاب چنین می فرماید:

والجواب: انا قد حققنا في أول مبحث أصول التفسير أن الأصل الأولى في باب التفسير وكشف مراد الله تبارك وتعالى من كتابه

العزیز هو ظواهر الكتاب وأن الاعتماد في باب التفسیر علیها ممّا لا ینبغی الارتیاب فیہ. وقول المفسّرين لم یقم دلیل علی اعتبارہ ما لم یکن مبتنیاً علی تلك الأصول وقد عرفت أنّ ظاهر الآیہ تعلّق النفی بطبیعہ الباطل وأنّ التحریف من أوضح مصادیقہ ولا یعارض ذلك قول المفسّرين إلّا إذا كان مستنداً إلى بیان المعصوم الذی هو أيضاً من تلك الأصول والظاهر عدم الاستناد فی المقام وعلی تقدیره فالروایات المستندة إليها هی الروایات المتقدّمة وقد عرفت عدم دلالتها علی الحصر الباطل فی مفادها والدلیل علیہ وجود الاختلاف بینها كما لا یخفی؛(۱)

پاسخ آن است که: در محل خود در مبحث اصول تفسیر با تحقیق بیان شد که اصل اولی در باب تفسیر و دریافت منظور و مقصود خداوند از کتاب، ظواهر کتاب است و در تفسیر، ظواهر کتاب مورد اعتماد است. دلیلی بر اعتبار سخن مفسران نیست مگر آن که بر اصولی که ذکر شده استوار باشد. در مباحث پیشین آشکار شد نفی در آیه مورد بحث به طبیعت باطل تعلّق گرفته و تحریف نیز از آشکارترین موارد باطل است و قول مفسّرين با این حقیقت قابل تعارض نیست؛ مگر آن که به بیان معصوم علیه السلام مستند باشد که بیانات معصومان علیهم السلام نیز خود از اصولی است که باید در تفسیر، مورد توجه قرار گیرد؛ اما در مورد بحث، تفاسیر مذکور مستند به معصوم علیه السلام نیست؛ بر فرض آن که مستند به روایاتی باشد که پیش از این ذکر شد، باز هم چنان که گفتیم این روایات در صدد حصر باطل در موارد خاص نیست، بلکه در صدد بیان مصداق است.

ص: ۱۶۱

از نگاه ایشان، اصل اولی در تفسیر قرآن، ظواهر آن است؛ بدین بیان که باید ظهور آیات شریفه در معانی را مورد دقت قرار داد. در مسأله مورد بحث روشن است که «باطل» ظهور در عموم و عنوان عامی دارد؛ لذا، می توان معانی و مصادیق دیگری که گذشتگان بدان اشاره نکرده اند را نیز مطرح نمود. از دیگر سو، آرا و نظرات مفسران گذشته برای دیگران حجت نیست؛ بلکه هر شخصی که در مقام تفسیر آیه است، باید به ظواهر آیات توجه نماید.

پاسخ آیت الله جوادی آملی (دام ظلّه) از اشکال سوم

آیت الله جوادی آملی (دام ظلّه) در کتاب نزاهت قرآن از تحریف در نقد اشکال سوم می فرماید:

اولاً: شیخ طوسی رحمه الله در کتاب تبیان در ذیل آیه شریفه *إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ* ۱ از قتاده چنین نقل می کند:

وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ قال قتاده: لحافظون من الزيادة والنقصان، ومثله قوله: لا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لا مِنْ خَلْفِهِ؛ (۱)

قتاده گوید: «لحافظون» یعنی قرآن را از زیاده و نقصان حفظ خواهیم کرد و این آیه، مانند آیه *لا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لا مِنْ خَلْفِهِ* است.

پس، یکی از تفاسیر آیه این است که خداوند متعال قرآن را از زیاده و نقصان حفظ می نماید. بنابراین، شیخ طوسی رحمه الله که خود مفسر قرآن است، اذعان دارد آیه ۴۲ سوره فصلت همانند آیه سوره حجر *إِنَّا نَحْنُ*

ص: ۱۶۲

نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ است؛ همان گونه که آیه سوره حجر بر عدم تحریف قرآن دلالت دارد، آیه سوره فصلت نیز بر عدم تحریف قرآن دلالت دارد.

ثانیاً: فخر رازی در تفسیر خود ذیل آیه شریفه لا یأتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه جوهری را مطرح نموده که وجه سوم آن چنین است:

الثالث: معناه أنه محفوظ من أن ينقص منه فیأتیة الباطل من بین یدیه، أو یزاد فیہ فیأتیة الباطل من خلفه؛ والدلیل علیہ قوله وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ فعلى هذا الباطل هو الزیادة والنقصان؛(۱)

وجه سوم این است که قرآن محفوظ است از این که چیزی از آن کاسته شود و باطل از پیش رو بر آن وارد شود و نیز محفوظ است از این که چیزی به آن افزوده شود و باطل از پشت بر آن وارد شود. دلیل این سخن، آیه و إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ است. بنابراین، باطل همان زیاده و نقصان در کتاب خدا است.

آشکار است فخر رازی نیز یکی از معانی حفظ از باطل را محفوظ بودن از تحریف به زیاده و نقصان می داند؛ به این بیان که مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ را به کاستن از قرآن تفسیر کرده و مِنْ خَلْفِهِ را به افزودن بر قرآن تفسیر کرده است.

خلاصه سخن این که: اولاً: قول مفسرین حجت نیست؛ زیرا ملاک در تفسیر، ظواهر آیات است و در مقام، کلمه «باطل» در معنای عام ظهور دارد.

ص: ۱۶۳

و ثانياً: سخن ایشان از جهت صغروی نیز ناتمام است؛ زیرا، برخی از مفسرین به استناد آیه شریفه سوره فصلت به عدم تحریف قرآن کریم استدلال کرده اند.

دیدگاه حاجی نوری رحمه الله در معنای آیه

ایشان پس از آن که دلالت آیه ۴۲ سوره فصلت بر عدم تحریف قرآن را انکار نمود، به استناد دو روایتی که در مباحث پیشین از تفسیر قمی و مجمع البیان نقل شد، آیه شریفه را چنین تفسیر می کند که در کتاب های آسمانی دیگر، چیزی که با قرآن تناقض داشته باشد، وجود ندارد و در خبردهی قرآن از وقائع و قضایای گذشته و انبیا علیهم السلام نیز کذبی وجود ندارد.

نقد معنای ارائه شده از سوی حاجی نوری رحمه الله

محقق خوئی رحمه الله در نقد دیدگاه حاجی نوری رحمه الله چنین می فرماید:

أن الروایه لا- تدلّ علی حصر الباطل فی ذلك، لتکون منافیة لدلاله الآیه علی العموم، وخصوصاً إذا لاحظنا الروایات التي دلّت علی أنّ معانی القرآن لا- تختصّ بموارد خاصه، وقد تقدّم بعض هذه الروایات فی مبحث «فضل القرآن» فالآیه دالّه علی تنزیه القرآن فی جمیع الأعصار عن الباطل بجمیع أقسامه، والتحریف من أظهر أفراد الباطل فیجب أن یكون مصوناً عنه، ویشهد لدخول التحریف فی الباطل، الذی نفته الآیه عن الكتاب أنّ الآیه وصفت الكتاب بالعزّه، وعزّه الشیء تقتضی المحافظه علیه من التّغییر والضعیف، أمّا إرادته خصوص التناقض والكذب من لفظ الباطل فی

روایاتی که در این باب ذکر شده (دو روایت مذکور در تفسیر قمی و مجمع البیان) در صدد حصر باطل نیست و تنها مصداق را بیان می‌کند؛ پس، با عموم دلالت آیه منافاتی ندارد. به ویژه هنگامی که روایاتی مشابه را در تفاسیر می‌بینیم که معانی متعددی از قرآن برداشت کرده‌اند و برخی از آن‌ها در باب «فضل قرآن» گذشت. به هر حال، آیه بر منزّه بودن قرآن در جمیع اعصار از هرگونه باطل دلالت می‌کند و تحریف یکی از آشکارترین موارد باطل است. بنا بر این آیه، باید قرآن از تحریف مصون باشد. گواه دیگری که بر دخول تحریف در باطل داریم، این است که آیه شریفه کتاب خدا را به صفت عزیز ستوده و عزّت یک چیز اقتضای عدم تغییر و نابودی آن را دارد. اما این که بگوییم تنها تناقض و کذب، مراد از کلمه باطل در آیه است، با وصف قرآن به عزّت سازگاری ندارد.

سخن محقق خوئی رحمه الله در فرضی صحیح و محکم است که «إنّه لکتاب عزیز» به عنوان شاهد در آیه آورده شود.

بیان یک نکته تفسیری

در مباحث گذشته از کتاب تبیان شیخ طوسی رحمه الله وجوهی در معنای آیه شریفه نقل شد، مثل آن که گفته شده: «قال فلان معناه لا یأتیه الباطل من أول تنزیل» یا «معناه لا یقدر الشیطان أن ینقض منه»، باید توجه داشت در فرض بیان مصداق، از کلمه «معناه» چنین چیزی استفاده نمی‌شود، بلکه

ص: ۱۶۵

باید خود مصداق را مطرح نمود؛ لذا، ممکن است چند روایت وارد شده باشد که هر کدام به یکی از مصادیق آن اشاره کرده باشد و هیچ گونه منافاتی نیز بین آن ها وجود نداشته باشد. اما اگر به معنای آیه شریفه اشاره شود، دیگر عنوان مصداقی ندارد؛ بلکه در این گونه موارد، مراد تفسیر و تبیین آیه است. بنابراین، بیان معنا با ذکر مصداق متفاوت است.

تفاوت بین بیان معنا و ذکر مصداق، درباره کلام معصوم علیه السلام است؛ و گرنه اگر در کلام افراد غیر معصوم علیه السلام همانند قتاده، معنای آیه ای بیان شود، لازم نیست آن را بر تفسیر حمل نمود؛ بلکه می توان آن را بر مصداق حمل کرد.

ذکر این نکته شایسته است که در مباحث تفسیری معمولاً به این گونه نکات پرداخته نمی شود؛ بلکه این مطلب از لابلائی مباحث فقهی والد محقق قدس سره به دست آمده است؛ به این بیان که اگر در روایتی حضرت فرمود: «معناه کذا»، نمی توان آن را بر مصداق حمل نمود؛ بلکه باید بر تفسیر حمل شود؛ اما اگر کلمه «معناه» آورده نشود، می توان آن را بر مصداق حمل نمود؛ مانند: آیه شریفه *وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا* که در روایتی «ما ظهر» به «الثياب أی: الکحل»، در روایتی دیگر به «الکفان» و در روایات سوم، به مصادیق دیگر اشاره شده است. در این گونه موارد، روایات در مقام بیان مصداق هستند؛ اما اگر در روایاتی آمده باشد «ما ظهر منها معناه هذا» دیگر نمی توان آن را بر مصداق حمل نمود، بلکه آن روایت، در مقام بیان تفسیر آیه است.

اشاره

در این آیه شریفه آمده است:

يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ؛

می خواهند با دهان های خود نور خدا را خاموش کنند و خداوند نمی خواهد جز آن که نور خود را به کمال برساند؛ هر چند کافران ناخوش بدارند.

چگونگی دلالت آیه بر عدم تحریف قرآن

این آیه درباره اقدام کفار یهود و نصاری برای خاموش نمودن نور خدا است. خداوند در پاسخ به آنان می فرماید: «آن ها - یهود و نصاری - با دهان و سخنان خود دنبال خاموش کردن نور خدا هستند». آیه در صورتی می تواند گواه عدم تحریف قرآن باشد که مراد از «نور الله» در آیه شریفه، قرآن باشد؛ هم چنان که در آیه پانزدهم سوره مائده، از قرآن کریم به نور تعبیر شده است: قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ .

اگر واژه «نور» در آیه مورد بحث را قرآن بدانیم و تحریف قرآن نیز یکی از مصادیق خاموش کردن نور خدا باشد، می توان به استناد عبارت وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ بیان داشت در قرآن کریم تحریفی واقع نشده است.

ممکن است کسی ادعا کند مراد از «نور» در آیه، خداوند متعال است و اضافه «نور» به «الله» در آن، اضافه بیانیه است؛ شاهد این ادعا نیز آیه شریفه اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ۱ است.

چنین ادعایی صحیح نیست؛ چرا که در آیه شریفه دو بار کلمه «نور» به کار برده شده است، وحدت سیاق اقتضا می کند مقصود از هر دو یک معنی باشد؛ حال از آن جا که در استعمال دوم، معنای نور باید غیر از خداوند باشد، چون بیان شده است «خدا اراده می کند که نور خودش را اتمام کند» و معنی ندارد که نور در این جا به معنای خداوند باشد، پس باید معنای دیگری مانند قرآن مد نظر باشد. از طرف دیگر، باید توجه داشت دو گونه نور وجود دارد؛ یکی نور تشریحی و دیگری نور تکوینی؛ حال، خداوند خود نور تکوینی آسمان ها و زمین است و قرآن نور تشریحی آسمان و زمین است؛ آیه شریفه ظهور در نور تشریحی دارد.

مناقشه در استدلال به آیه بر عدم تحریف قرآن

این استدلال دارای نقدها و مناقشات متعددی است؛ برخی از آن ها عبارت است از:

نقد اول: محرز نبودن تفسیر نور به قرآن

تفسیر «نور» به «قرآن» محرز نیست؛ چرا که این احتمال وجود دارد که اضافه «نور» به «الله» بیانیه باشد؛ بدین معنا که یهود و نصاری به دنبال خاموش نمودن خداوند متعال بودند؛ البته مراد، ذات خداوند متعال نیست؛ بلکه به دنبال خاموش نمودن آن چه که به خدای متعال مربوط می شود از قبیل: رسالت، دین و دیگر نمادهای دین، بودند.

«نور الله» در آیه، ظهور در دین اسلام دارد؛ یعنی: یهود و نصاری، به دنبال نابودن کردن اسلام بودند. از این رو، پیامبر مکرم اسلام صلی الله علیه و آله را به

سحر، جنون و... متهم می نمودند و یا او را ریشخند می کردند و در صدد کشتن آن حضرت بودند. به عبارت دیگر، به گونه ای در صدد از بین بردن آیین پیامبر صلی الله علیه و آله بودند که قرآن نیز بخشی از آن آیین است. پس، مراد از «نور» در این آیه، خصوص قرآن نیست؛ هرچند قرآن نیز بخشی از آن نور است. گواه این سخن، آیه بعد، یعنی آیه سی و سوم سوره توبه است که می فرماید:

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ.

خداوند در این آیه، وعده گسترش و پیروزی اسلام می دهد. این آیه رابطه ای با تحریف یا عدم تحریف ندارد و با آن چه گفته شد، سازگارتر است؛ یعنی منظور از «نور خدا» در آیه سی و دوم، آیین پیامبر صلی الله علیه و آله است.

علامه طبرسی رحمه الله نیز نور را در این آیه چنین تفسیر کرده است:

يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ وَهُوَ الْقُرْآنُ وَالْإِسْلَامُ عَنْ أَكْثَرِ الْمَفْسَرِينَ وَقِيلَ نُوْرُ اللَّهِ الدَّلَالَةُ وَالْبِرْهَانُ لِأَنَّهُمَا يَهْتَدَىٰ بِهِمَا كَمَا يَهْتَدَىٰ بِالْأَنْوَارِ عَنِ الْجَبَائِي قَالَ وَلَمَّا سَمِيَ سَبْحَانَهُ الْحَجَّجَ وَالْبِرَاهِينَ أَنْوَاراً سَمِيَ مَعَارِضْتَهُمْ لِذَلِكَ إِطْفَاءً؛(۱)

نور خدا در این آیه بنا بر نظر بیشتر مفسرین همان قرآن و اسلام است. برخی نیز گفته اند: نور خدا، دلیل و برهان است؛ چرا که با آن مردم رهنمایی می شوند. جبایی گوید: از آن جا که خداوند حجت ها و براهین خود را نور نامیده، از معارضه با آنان به اطفای

ص: ۱۶۹

نور یاد کرده است.

قرطبی نیز در جامع الأحكام در تفسیر آیه گوید:

قوله تعالى: يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ أَيْ دَلَالَتَهُ وَحُجَّجَهُ عَلَى تَوْحِيدِهِ. جَعَلَ الْبِرَاهِينَ بِمَنْزِلَةِ النُّورِ لَمَّا فِيهَا مِنَ الْبَيَانِ. وَقِيلَ: الْمَعْنَى نُورَ الْإِسْلَامِ، أَيْ أَنْ يَخْمَدُوا دِينَ اللَّهِ بِتَكْذِيبِهِمْ؛ (١)

«نور الله» یعنی دلالت و حجت های خداوند بر توحید. خداوند براهین را به منزله نور قرار داده، چرا که مبین و آشکار کننده هستند. برخی گفته اند: منظور از نور، نور اسلام است؛ یعنی آن ها می خواهند با تکذیب خود، نور دین خدا را خاموش کنند.

هم چنین زمخشری در کشاف ذیل آیه نوشته است:

مثل حالهم في طلبهم أن يبطلوا نبوه محمد صلى الله عليه وآله بالتكذيب، بحال من يريد أن ينفخ في نور عظيم منبث في الآفاق، يريد الله أن يزيده ويبلغه الغاية القصوى في الإشراق أو الإضاءة، ليطفئه بنفخه ويطمسه «لِيُظْهِرَهُ» ليظهر الرسول عليه السلام «عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ» على أهل الأديان كلهم؛ (٢)

مثل گروهی که با تکذیب، نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله را می خواهند ابطال کنند، مثل کسی است که در نوری بزرگ بدمد که کرانه های آسمان را فرا گرفته و خداوند می خواهد آن نور را به حدّ اعلا برساند. اینان بر آنند که با دمیدن خود آن نور را خاموش کنند و خداوند می خواهد دین پیامبر خود را بر همه اديان پیروز گرداند.

ص: ۱۷۰

۱- (۱). الجامع لأحكام القرآن، ج ۸، ص ۱۲۱.

۲- (۲). الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل، ج ۲، ص ۲۶۵.

نقد دوم: ناسازگاری ادامه آیه با تفسیر نور به قرآن

اشکال دوم این که: اگر مراد از «نور» در آیه شریفه، قرآن باشد، با ادامه آیه یعنی **يَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ** ناسازگار است؛ زیرا در این فرض، زمان محافظت تا اتمام و تکمیل قرآن است و پس از تکمیل قرآن، نوبت به تحریف قرآن می رسد؛ علاوه بر این که تقسیم نور به تکوینی و تشریحی محل تأمل است.

دلیل دوم: استدلال به اوصاف قرآن

اشاره

در کلمات و عبارات های بزرگان برای اثبات عدم تحریف قرآن با استناد به آیات قرآن، دو راه و روش وجود دارد.

شیوه اول، استدلال به تعدادی از آیات شریفه قرآن است که در مباحث پیشین چند آیه مورد بررسی قرار گرفت و البته برخی از علما به آیات دیگری نیز استدلال نموده اند که به نظر می رسد دلالت آن ها بر عدم تحریف قرآن ناتمام است و از این رو، آن آیات را مورد بررسی قرار نمی دهیم.

امّا شیوه دوم، استدلال به خصوصیات اولیه قرآن کریم است که این مسیر را علامه طباطبایی رحمه الله پیموده است. ایشان برای اثبات عدم تحریف قرآن، به مجموعه ای از ویژگی های قرآن کریم استدلال نموده است؛ بدین بیان که قرآن در وقت نزول، اوصاف و خصوصیات برای خود بیان کرده و بر پایه همان اوصاف، مجموع آیات قرآن مورد تحدی واقع شده است؛ پس، قرآن موجود، همان قرآن نازل شده بر قلب نازنین رسول مکرم اسلام صلی الله علیه و آله است. زیرا، اگر تحریفی در قرآن کریم روی داده

ص: ۱۷۱

باشد، نباید آن اوصافی که خداوند بر پایه آن ها تحدی کرده، در قرآن موجود، وجود داشته باشد! و حال آن که تمامی آن اوصاف در قرآن موجود وجود دارد.

دیدگاه علامه طباطبایی رحمه الله

اشاره

علامه طباطبایی رحمه الله به هفت عنوان و صفت در این رابطه اشاره می نماید. ایشان می نویسد:

من ضروریات التاریخ أنّ النبیّ العربیّ محمّداً صلی الله علیه و آله جاء قبل أربعة عشر قرناً - تقریباً - وادّعی النبوه وانتھض للدعوه و آمن به أمه من العرب وغيرهم، وأنّه جاء بکتاب یسمیہ القرآن وینسبه إلى ربّه متضمّن لجمل المعارف وکلیات الشریعه التي كان يدعو إليها، وكان يتحدّی به ویعدّه آیه لنبوّته، وأنّ القرآن الموجود الیوم بأیدینا هو القرآن الذی جاء به وقرأه علی الناس المعاصرين له فی الجملة بمعنی أنّه لم یضع من أصله بأن یفقد کله ثمّ یوضع کتاب آخر یشابهه فی نظمه أو لا یشابهه وینسب إليه ویشتهر بین الناس بأنّه القرآن النازل علی النبیّ صلی الله علیه و آله.

فهذه أمور لا- یرتاب فی شیء منها إلا- مصاب فی فهمه ولا- احتمال بعض ذلك أحد من الباحثین فی مسأله التحریف من المخالفین والمؤلفین؛(۱)

از بدیهیات تاریخ است که پیامبر صلی الله علیه و آله چهارده قرن پیش به پیامبری مبعوث شده و ادّعی نبوت کرده است و امت عرب و

ص: ۱۷۲

۱- (۱). المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۲، ص ۱۰۴؛ «الفصل ۱: الاستدلال علی نفی التحریف بالقرآن».

دیگر امت‌ها به او ایمان آوردند. هم‌چنین از بدیهیات است که او کتابی پُر از معارف و کلیات شرعی از سوی خداوند آورده و مردم را به سوی آن کتاب می‌خوانده، با آن کتاب تحدّی فرموده و آن را نشانه نبوت خود می‌دانسته است. از دیگر سو، فی‌الجمله می‌دانیم قرآنی که امروز در دست ما است همان قرآنی است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آورده و برای مردم معاصر خود خوانده است. به این معنی که نمی‌توان گفت در بُرهه‌ای از زمان، کلّ این کتاب مفقود شده و سپس کتابی دیگر که در نظم و اسلوب مشابه آن بوده، جایگزین آن کتاب شده و یا آن که کتابی که شباهتی به آن نداشته، به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نسبت داده شده باشد. آشکار است آن‌چه در بین مردم است همان قرآنی می‌باشد که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آورده است.

هیچ‌کس در این مطالب شک نمی‌کند، مگر آن‌که در خردش خللی باشد.

علامه طباطبایی رحمه‌الله در ادامه، دلیل خود را چنین بیان می‌کند:

ثمّ إنّ نجد القرآن يتحدّى بأوصاف ترجع إلى عامّة آیاته ونجد ما بأيدينا من القرآن أعنى ما بين الدفتين واجداً لما وصف به من أوصاف تحدّى بها من غير أن يتغيّر في شيء منها أو يفوته ويفقد؛^(۱)

ما می‌بینیم قرآن کریم صفاتی را بر می‌شمرد که به عموم آیات باز می‌گردد و در آن تحدّی می‌کند. هنگامی که به قرآنی که در دست داریم می‌نگریم، می‌بینیم اوصافی که قرآن با آن

ص: ۱۷۳

۱- (۱). المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۲، ص ۱۰۴ و ۱۰۵.

تحدی کرده در آن موجود است، بی آن که دگرگون شده و یا از بین رفته باشد.
ایشان برای اثبات این سخن، مواردی از تحدی قرآن را بیان می کند که عبارتند از:

صفت یکم: فصاحت و بلاغت قرآن

فنجده يتحدی بالبلاغه والفصاحه ونجد ما بأیدینا مشتماً علی ذلك النظم العجیب البديع لا يعدله ولا يشابهه شیء من كلام
البلغاء والفصحاء المحفوظ منهم والمروی عنهم من شعر أو نثر أو خطبه أو رساله أو محاوره أو غیر ذلك وهذا النظم موجود فی
جميع الآيات سواء کتاباً متشابهاً مثانی تقشعّر منه الجلود والقلوب؛(۱)

قرآن با فصاحت و بلاغت خود در برابر مردم تحدی نموده است. قرآنی که امروزه در دست ماست نیز دارای نظمى عجیب و
بديع و بی مانند است که با کلام هیچ یک از بلغا و فصحا قابل قیاس نیست. چه سخنانی که به صورت شعر نقل شده و چه آن
چه به صورت نثر، یا خطبه، یا رساله و... نقل شده، همگی در برابر قرآن ناتوان هستند. نظمى که در همه آیات قرآن موجود
است چنان یکسان است که دل ها و پوست ها (اندام انسان) را به لرزه درمی آورد.

قرآن کریم در زمان نزول خود، مردم را با فصاحت و بلاغت موجود در قرآن تحدی نموده است؛ بدین صورت که در زمان
نزول

ص: ۱۷۴

۱- (۱). المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۲، ص ۱۰۵.

قرآن هرچند عرب در اوج فصاحت و بلاغت بوده، اشعار، خطبه‌ها و نثرهای فراوانی خلق می‌کرده، اما هیچ‌کدام نتوانستند جمله‌ای با فصاحت و بلاغت آیات قرآن بیاورند. قرآن موجود امروز نیز دارای همان مرتبه عالی از فصاحت و بلاغت است.

صفت دوم: عدم تنافی و اختلاف بین آیات قرآن

علامه طباطبایی رحمه الله دومین صفت بارز قرآن کریم را چنین بازگو می‌کند:

ونجده يتحدى بقوله: أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا - النساء: ۸۲ - بعدم وجود اختلاف فيه ونجد ما بأيدينا من القرآن يفى بذلك أحسن الوفاء وأوفاه فما من إبهام أو خلل يتراءى في آية إلا ويرفعه آية أُخرى، وما من خلاف أو مناقضه يتوهم بادئ الرأي من شطر إلا وهناك ما يدفعه ويفسره؛(۱)

قرآن کریم در آیه هشتاد و دوم سوره نساء می‌فرماید: «آیا در آیات قرآن تدبیر نمی‌کنند؟ که اگر جز از سوی خدا بود، در آن اختلاف بسیار بود!» این آیه به نبودن اختلاف در قرآن با مردم تحدی می‌کند؛ قرآن امروز نیز بدون اختلاف است؛ هیچ ابهام و خللی در آیه‌ای نیست، مگر آن که در آیه‌ای دیگر، آن ابهام و خلل برطرف شده است؛ و هیچ خلاف و نقضی در آیه‌ای نیست، مگر آن که در بخش بعدی، برطرف و تفسیر می‌شود.

خداوند متعال کفار، اهل کتاب و مشرکین را به عدم اختلاف بین آیات قرآن تحدی نموده است؛ البته ممکن است در نگاه اول برخی از

ص: ۱۷۵

آیات دارای ابهام باشند که با مراجعه به آیات دیگر و روایات، آن ابهام و اختلاف مرتفع می گردد؛ لذا خود کتاب، رافع ابهام است. در قرآن موجود نیز هیچ گونه اختلافی بین آیات دیده نمی شود و وجود ندارد.

صفت سوم: عمومیت تحدی

علامه طباطبایی رحمه الله در توضیح این ویژگی می نویسد:

ونجده يتحدّى بغير ذلك مما لا يختص فهمه بأهل اللغة العربية كما في قوله: قُلْ لئن اجتمعت الإنس والجن على أن يأتوا بمثل هذا القرآن لا يأتون بمثله ولو كان بعضهم لبعض ظهيراً^(۱)، وقوله: إِنَّهُ لَقَوْلُ فَصِيلٍ وَمَا هُوَ بِالْهَزْلِ؛^(۲) ثم نجد ما بأيدينا من القرآن يستوفى البيان في صريح الحق الذي لا- مريه فيه، ويهدى إلى آخر ما يهدى إليه العقل من أصول المعارف الحقيقيه وكليات الشرائع الفطريه وتفاصيل الفضائل الخلقية من غير أن نعثر فيها على شيء من النقيصه والخلل أو نحصل على شيء من التناقض والزلل بل نجد جميع المعارف على سعتها وكثرتها حيه بحياه واحده مدبره بروح واحد هو مبدأ جميع المعارف القرآنيه والأصل الذي إليه ينتهي الجميع ويرجع وهو التوحيد فالیه ينتهي الجميع بالتحليل وهو يعود إلى كل منها بالتركيب؛^(۳)

هم چنین می بینیم قرآن تحدیات دیگر نیز به صورت عموم دارد

ص: ۱۷۶

۱- (۱). سوره اسراء، آیه ۸۸.

۲- (۲). سوره طارق، آیه ۱۴.

۳- (۳). المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۲، ص ۱۰۵.

که فهم و درک آن مختص به عرب‌ها و زبان عربی نیست؛ مانند این که می‌فرماید: «اگر آدمیان و جنیان همگی گردآیند قرآنی مانند این قرآن آورند، نمی‌توانند مانند آن را بیاورند؛ هرچند پشت بر پشت یکدیگر نهند و یکدیگر را پشتیبان باشند» و نیز آیه دیگری که می‌فرماید: «قرآن سخنی است که میان حق و باطل جدایی می‌افکند و سخن بیهوده نیست» هنگامی که به قرآن موجود در دست بشر نگاه می‌کنیم در می‌یابیم که قرآن با صراحت، حق را بیان کرده و انسان را به نهایت آن چه که خرد به آن راه دارد در اصول معارف، حقیقت و کلیات شرایع فطری و تفصیل فضائل اخلاق هدایت کرده است، بی آن که نقیصه و خللی در آن یافت شود؛ بی آن که تناقض و لغزشی در آن بیابیم؛ همه معارف با گستره‌ای که دارد به صورتی زنده و یکسان و با روحی واحد در این کتاب یافت می‌شود. حیات و روحی واحد که مبدأ همه معارف قرآنی است و ریشه تمام معارف است و آن همانا جز توحید نیست که در حقیقت، همه معارف به آن باز می‌گردد.

توضیح آن که: خداوند متعال تنها کسانی که آشنا به لغت عرب هستند را تحدی ننموده است؛ بلکه نسبت به همه افراد این تحدی صورت پذیرفته است و آیه مذکور در سخن علامه رحمه الله بر آن دلالت دارد.

ممکن است حتی فصل اول و دوم کتاب‌های بشری قدر جامعی نداشته و بین مطالب آن فاصله زیادی باشد، اما تمام آیات قرآن حقیقتی واحد است؛ به این صورت که ملاکات موجود در احکام عقلی، فضایل اخلاقی و شرایع، به یک اساس واحد بر می‌گردد و حقیقت واحد تمام آن‌ها را تدبیر می‌نماید.

صفت چهارم: اصول کلی حاکم بر نقل سرگذشت انبیاء علیهم السلام

علامه رحمه الله در این رابطه می نویسد:

ونجده يغوص في أخبار الماضين من الأنبياء وأممهم ونجد ما عندنا من كلام الله يورد قصصهم ويفصل القول فيها على ما يليق بطهاره الدين ويناسب نزاهه ساحه النبوه وخلصها للعبوديه والطاعه وكلما طبقنا قصه من القصص القرآنيه على ما يماثلها مما ورد في العهدين انجلي ذلك أحسن الانجلاء؛(۱)

نیز قرآن در اخبار گذشتگان مانند انبیا و امت های آنان غوص می کند. در قرآنی که اینک در دست ماست نیز قصص آنان بیان شده و آن چه به طهارت دین و پاکی ساحت نبوت مرتبط است را بیان می کند و هرگاه قصه ای از قصص آن را با قصه هایی از تورات و انجیل آمده، مقایسه کنیم حقیقت این سخن آشکار می شود.

بر اخبار انبیا علیهم السلام و امت های آنان در قرآن و قصه های موجود در قرآن، فصول کلی حاکم است که با ساحت نبوت و مقام عبودیت و اطاعت آن ها مناسبت دارد؛ علاوه این که اخبار انبیای موجود در قرآن علیهم السلام با قصه هایی که در کتاب های عهدین از آن ها نقل شده، تفاوت زیادی وجود دارد. حال، با گذشت بیش از ۱۴۰۰ سال از زمان نزول قرآن، این خصوصیت در قرآن موجود نیز وجود دارد.

صفت پنجم: تصریح قرآن به مواردی از فتنه ها و حوادث آینده

ویژگی پنجمی که قرآن کریم دارد و علامه رحمه الله به آن اشاره می کند، بیان

ص: ۱۷۸

حوادثی مرتبط به بعد از نزول قرآن است:

ونجده یورد آیات فی الملاحم ویخبر عن الحوادث الآتیه فی آیات کثیره بالتصریح أو بالتلویح ثم نجدها فیما هو بأیدینا من القرآن علی تلک الشریطه صادقہ مصدقہ؛(۱)

در قرآن کریم آیاتی را درباره آشوب ها و حوادث آینده می یابیم که با تصریح یا تلویح از آن حوادث و آشوب ها گفته شده است. هنگامی که به قرآنی که در دست داریم می نگریم، می بینیم درباره آن آشوب ها و شورش ها سخن گفته شده است.

آیاتی از قرآن کریم در مورد فتنه ها و حوادث آینده است که هرچه زمان پیش می رود، زوایایی از آن امور برای بشر روشن می گردد.

صفت ششم: اوصاف به اوصافی زیبا و پاکیزه چون نور، صراط و...

ایشان در ارتباط با این ویژگی قرآن می نویسد:

ونجده یصف نفسه بأوصاف زاکیه جمیله کما یصف نفسه بآنه نور وآنه هاد یهدی إلی صراط مستقیم وإلی المله التی هی أقوم ونجد ما بأیدینا من القرآن لا یفقد شیئاً من ذلک ولا یهمل من أمر الهدایه والدلاله ولا دقیقه؛(۲)

قرآن خود را به صفاتی زیبا و پاکیزه می ستاید؛ اوصافی چون: نور بودن، رهنما بودن به راه راست و درست، راهنمایی به کیشی که استوارتر است. قرآنی که در دست ماست نیز می بینیم هیچ یک از امور مذکور را وانتهاده و همه آن نشانه های مذکور را داراست.

ص: ۱۷۹

۱- (۱). المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۲، ص ۱۰۵ و ۱۰۶.

۲- (۲). همان، ص ۱۰۶.

قرآن خود را به صفاتی همانند: هادی، صراط مستقیم، اقوم قولاً و... توصیف کرده است؛ عین این اوصاف در قرآن موجود نیز وجود دارد و هیچ کدام از آن ها مفقود نشده است.

صفت هفتم: ذکر الله بودن (بیان صفات والای خداوند و اسماء حسنی)

خصوصیت مهم مطرح در قرآن عبارت است از:

ومن أجمع الأوصاف التي يذكرها القرآن لنفسه أنه ذكر لله فإنه يذكر به تعالى بما أنه آية دالّة عليه حيّه خالده وبما أنه يصفه بأسمائه الحسنى وصفاته العلیا، ويصف سنته في الصنع والإيجاد، ويصف ملائكته وكتبه ورسله، ويصف شرائعه وأحكامه، ويصف ما ينتهي إليه أمر الخلقه وهو المعاد ورجوع الكلّ إليه سبحانه، وتفاصيل ما يؤول إليه أمر الناس من السعادة والشقاء، والجنّة والنار.

ففي جميع ذلك ذكر الله، وهو الذي يرومه القرآن بإطلاق القول بأنّه ذكر ونجد ما بأيدينا من القرآن لا يفقد شيئاً من معنى الذكر؛ (۱)

از جامع ترین صفات قرآن که نسبت به خود آورده، ذکر الله بودن قرآن است. قرآن از آن جا که نشانه ای زنده و جاویدان است، یادآور خداست. و از آن جا که اسماء حسنای خدا و صفات علیای او و سنت او در آفرینش و صفت فرشتگان و کتب خدا و پیامبران او و شرایع انبیا و سرانجام خلق و معاد و بازگشت همه به سوی او سعادت و شقاوت و بهشت و دوزخ همگی در قرآن ذکر شده است.

در همه آن چه ذکر شد، ذکر و یاد خداست و این است که قرآن

ص: ۱۸۰

۱- (۱). المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۲، ص ۱۰۶؛ الفصل ۱ الاستدلال علی نفی التحریف بالقرآن.

را به طور مطلق ذکر نامیده اند. در قرآن موجود در دست ما نیز همه خصوصیات ذکر موجود است.

قرآن انسان را به یاد خداوند متعال می اندازد، لذا خود، نشانه ای زنده و جاودان است.

سپس علامه رحمه الله به اجمال دلیل خود اشاره می کند:

وخلصه الحجّه أنّ القرآن أنزله الله على نبيه ووصفه في آيات كثيرة بأوصاف خاصه لو كان تغير في شيء من هذه الأوصاف
بزيادة أو نقيصه أو تغيير في لفظ أو ترتيب مؤثر فقد آثار تلك الصفة قطعاً لكننا نجد القرآن الذي بأيدينا واجداً لآثار تلك
الصفات المعدودة على أنّ ما يمكن وأحسن ما يكون فلم يقع فيه تحريف يسلبه شيئاً من صفاته فالذي بأيدينا منه هو القرآن
المنزل على النبي صلى الله عليه وآله بعينه فلو فرض سقوط شيء منه أو تغير في إعراب أو حرف أو ترتيب وجب أن يكون في
أمر لا- يؤثر في شيء من أوصافه كالإعجاز وارتفاع الاختلاف والهداية والنوريه والذكريه والهيمنه على سائر الكتب السماويه
إلى غير ذلك، وذلك كآيه مكرره ساقطه أو اختلاف في نقطه أو إعراب ونحوها؛(۱)

خلاصه حجت که خداوند، قرآن را بر پیامبرش فرستاده و در آیات بسیاری از قرآن، این کتاب را به صفات ویژه ای ستوده
است. اینک اگر قرآن در یکی از اوصاف مذکور به زیاده یا نقصان، یا لفظ و ترتیب، تغییر کرده بود، آن نشانه ها و ویژگی
ها را از دست می داد و آن نشانه ها را در قرآنی که در دست ماست

ص: ۱۸۱

۱- (۱). المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۲، ص ۱۰۷؛ الفصل ۱ الاستدلال علی نفی التحریف بالقرآن.

نمی دیدیم. اما امر بر خلاف آن است و ما آن صفات را به بهترین وجه می یابیم. پس، نمی تواند در قرآن تحریفی رخ داده باشد که یکی از آن صفات اصلی قرآن را از بین برده باشد. این قرآن در حقیقت، همان قرآنی است که از زمان پیامبر صلی الله علیه و آله در میان مسلمانان بوده است؛ و اگر بر فرض اعراب، یا یکی از حروف و یا ترتیب آیات آن تغییر کرده باشد، به گونه ای بوده که در اوصاف اصلی قرآن، مانند: اعجاز و رفع اختلاف و هدایت و ذکر بودن قرآن و نورانیت آن و برتری آن بر دیگر کتب آسمانی و غیره تأثیری نداشته است؛ مثل این که آیه ای که تکرار شده بود ساقط شده، یا اختلاف در نقطه و یا اعراب باشد.

خلاصه سخن این که اگر در قرآن تحریف و یا تغییری اتفاق افتاده بود، در این گونه صفات تغییر پدید می آمد که در فرض تحریف، عنوان ذکر، نور، هادی، فصاحت، بلاغت، عدم وجود اختلاف و تحدی نسبت به جمیع، در مورد قرآن تغییر می کرد.

از نگاه ایشان اگر تغییر به اندازه ای باشد که در اوصاف قرآن - ذکر بودن، هادی بودن و... - تغییر حاصل نگردد، مانند این که تغییر در اعراب روی داده باشد، به عنوان مثال در آیه «يَطْهَرُونَ» قرائت شود یا «يَطْهَرُونَ»؛ این تغییر اشکال ندارد.

پس، از منظر ایشان، مجموعه قرآن بر عدم تحریف قرآن دلالت دارد؛ چرا که قرآن از زمان نزول تا قیامت مخالفین خود را تحدی می کند. از این رو، قرآن معجزه ابدی است و اگر در قرآن تغییر به کاستی و یا زیاده اتفاق افتاده بود، امروز نمی توانست به عنوان معجزه، همه انسان ها را تحدی کند.

نقد آیت الله فاضل لنکرانی قدس سره بر دیدگاه علامه طباطبایی رحمه الله

والد محقق و مدقق ما قدس سره پس از ذکر دیدگاه علامه طباطبایی رحمه الله می فرماید:

وهو وإن كان غير خال عن المناقشه؛ ضروره أن ما أفاده إنما يجدى لنفى الزيادة الكثيره أو النقيصه المتعدده فى مواضع متكثره كما يدعيه القائل بالتحريف المستند إلى الروايات الكثيره الدالّه عليه. أما احتمال زياده يسيره أو نقيصه يسيره كما فرضه فى أول البحث فالدليل لا يثبت نفيه، ولا يجدى لدفعه أصلاً؛ (١)

هرچند سخن ایشان خالی از مناقشه نیست، اما باید گفت این استدلال در برابر کسی قابل استفاده است که قائل به زیاده در قرآن به نحو گسترده و یا نقصان قرآن در مواضع متعدده و بسیار باشد؛ مانند کسانی که با استناد به روایات متعدده قائل به نقصان قرآن هستند. اما این استدلال در برابر کسانی که قائل به تحریف به زیاده و نقصان در حدّ اندک هستند، کارآمد نیست.

ایشان پس از ذکر این نقد، برای نمونه روایتی که دلالت بر حذف «فی علی» از آیه ۶۷ سوره مائده می کند را برای نمونه ذکر می نمایند و معتقدند استدلال علامه طباطبایی رحمه الله برای ردّ امثال این تحریف کافی نیست.

اشکال آیت الله جوادی آملی (دام ظلّه) بر نقد آیت الله فاضل رحمه الله

استاد ما آیت الله جوادی آملی (دام ظلّه) از اشکال مرحوم والد چنین جواب داده اند:

این اشکال با نگریستن در گفتار علامه قابل دفع است؛ زیرا،

ص: ۱۸۳

ایشان تحریف را به دو دسته مؤثر و غیر مؤثر در اوصاف عمومی قرآن تقسیم کرد و برهان خود را به دسته نخست ناظر دانست، نه هر دو دسته؛ اما این که آیا از قلم افتادن کلمه «فی علی» از دسته نخست است یا از دسته دوم؟ بحثی است صغروی و نه کبروی. شاید افتادن این کلمه بسان افتادن آیه تکراری و مواردی دیگر نباشد که حضرت استاد - علامه رحمه الله - به عنوان مثال دسته نخست فرض کرده اند. (۱)

نقد دیدگاه آیت الله جوادی آملی (دام ظلّه)

به نظر می رسد اشکال و نقدی که حضرت استاد بر کلام والد محقق رحمه الله بیان داشته اند، ناتمام است؛ زیرا، در این مطلب که حذف کلمه «فی علی» از دسته دوم است، بحثی نیست. لیکن اشکال آن است که استدلال علامه برای کسی که در این مقدار قائل به تحریف است، ناکافی است. بنابراین، مناقشه والد محقق رحمه الله بر علامه طباطبایی قدس سره وارد است.

اشکال آیت الله جوادی آملی (دام ظلّه) بر استدلال علامه رحمه الله

آیت الله جوادی آملی (دام ظلّه) در ابتدا نکاتی را نسبت به استدلال علامه رحمه الله بیان می نماید که مهم ترین آن ها استدلال به عموم و اطلاق آیات *إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذُّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ* و *لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ* است. عموم و اطلاق از مصادیق ظواهر آیات است که حجّت ظنی الدلاله هستند؛ اما این بیان علامه رحمه الله استدلال به دلیل قطعی بر عدم تحریف قرآن است؛ بدین بیان که مجموعه قرآن دارای

ص: ۱۸۴

اوصافی است که در مقام تحدی هستند. اگر دلالت این مطلب بر مدعا تمام باشد، دلیل قطعی است و نه ظنی. (۱) زیرا زبان حال سرتاسر آیات قرآن است و تمام ادعاهای قرآن همراه با بینه و برهان هستند. لذا، تنها به ظاهر اطلاق و یا عموم و یا ظن حاصل از جمله یا قرینه موجود استناد نشده است.

پاسخ اشکال آیت الله جوادی آملی (دام ظلّه)

تفاوت بین استدلال علامه رحمه الله و دیگران آن است که استدلال علامه طباطبایی رحمه الله بر آیه و عبارت خاصی متمرکز نشده، بلکه محور استدلال خود را تمام آیات قرآن قرار داده است؛ بدین بیان که ایشان با اوصاف موجود در قرآن، در مقام تحدی بر آمده است و حال آن که اوصاف مذکور در قرآن موجود امروز نیز وجود دارد. از این رو، امروز نیز می توان بر پایه اوصاف موجود اقدام به تحدی نمود؛ اما به نظر می رسد نمی توان قطعی بودن دلیل را ادعا نمود؛ زیرا، اگر در قرآن صد آیه وجود داشته باشد که هر کدام به یک وصف از اوصاف قرآن، مانند «عربی مبین»، «حفظ»، «لو کان من عند غیر الله لوجدوا فیه اختلافاً کثیراً» و... اشاره کرده باشد، نمی توان مجموع آن ها را به عنوان دلیل قطعی بر عدم تحریف قرآن مطرح نمود؛ زیرا، در اصول و فلسفه به اثبات رسیده که مجموع من حیث المجموع، امر اعتباری است و قابل اتصاف به وصف نیست؛ یعنی نمی توان ادعا نمود مجموع من حیث المجموع متصف به عنوان حفظ است؛ چرا که وصف حقیقی نمی تواند وصف

ص: ۱۸۵

برای امر اعتباری باشد و مجموع من حیث المجموع امر اعتباری است. پس، هر کدام از آیات به وصفی از صفات قرآن اشاره می کنند که جامع ترین صفت، عنوان حفظ است که در آیه شریفه **إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ** آمده است، حال از آن جا که این آیه نصّ است، دلالت آن بر حفظ بودن قرآن قطعی است؛ اما دلالت حفظ بر عدم تحریف قرآن ظنی است و هم چنین دلالت صفات دیگری مانند «عربی مبین»، «عدم وجود اختلاف» و... بر عدم تحریف قرآن، دلالت ظنی است. بنابراین، آن چه آیت الله جوادی (دام ظلّه) از قطعی بودن دلیل ادّعا نموده، صحیح نیست.

خلاصه این که دلالت آیات بر صفات مذکور قطعی است؛ زیرا، آیات نصّ در صفات هستند؛ اما دلالت این صفات بر عدم تحریف قرآن ظنی است. از این رو، بر پایهٔ صناعت علمی نمی توان دیدگاه ایشان را درک نمود؛ چرا که در مطلب چهارم، معیار را دلالت قطعی دانسته است و نه ظنی.

البته حضرت آیت الله جوادی آملی (دام ظلّه) اهتمام زیادی بر مبانی استاد خود علامه رحمه الله داشته اند؛ لذا، ابعاد جواب و مبانی آن را حفظ نموده است. علاوه این که روش تفسیری ایشان نیز تفسیر قرآن به قرآن است و حتی برای کشف علوم قرآن، مانند عدم تحریف قرآن، نیز از آیات قرآنی استفاده می کند.

ادامهٔ نقد آیت الله جوادی آملی (دام ظلّه)

از نگاه ایشان استدلال علامه رحمه الله بر این نکته دلالت دارد که قرآن کلام خداوند متعال است، اما بر عدم تحریف در قرآن دلالت ندارد؛ بدین

بیان که با این استدلال نمی توان اثبات نمود قرآن موجود، همان چیزی است که بر قلب نازنین پیامبر مکرم اسلام صلی الله علیه و آله نازل شده است؛ در حالی که بین این دو تفاوت بسیار وجود دارد؛ زیرا، کلام خداوند بودن قرآن کریم، چیزی است که در مقام ادعا نشده و از محل بحث خارج است؛ بلکه مدعا عدم تحریف قرآن است و این که قرآن موجود، همان چیزی است که بر قلب نازنین پیامبر مکرم اسلام صلی الله علیه و آله نازل شده است.

البته ایشان در ابتدای اشکال، به تعبیری چون: تمسک به عام در شبهه مصداقیه اشاره می نماید که مراد از آن ها روشن نیست و معلوم نیست که کدام قسمت از استدلال علامه رحمه الله از موارد تمسک به عام در شبهه مصداقیه است.

در ادامه ادعا کرده اند استدلال علامه طباطبایی رحمه الله دور رقیقی دارد، در حالی که دور در جایی فرض می شود که دلیل عین مدعا باشد. روشن است که دلیل علامه رحمه الله عین مدعا نیست.

پس، عمده اشکال ایشان بر علامه رحمه الله آن است که مدعا یکی بودن قرآن موجود با قرآن نازل شده بر قلب نازنین پیامبر مکرم اسلام صلی الله علیه و آله است، در حالی که استدلال ایشان تنها کلام خدا بودن قرآن موجود و قابل تحدی بودن آن را اثبات می نماید؛ چرا که قائلین به تحریف قرآن احتمال حذف قضیه غیبت کبری و قضایای آخر الزمان و... را می دهند. هم چنین از نگاه قائلین به تحریف قرآن، احتمال حذف کیفیت و خصوصیات معاد جسمانی وجود دارد و نیز احتمال حذف امور دیگری مانند: شرح مفطرات روزه یا مصادیق زکات و... داده می شود. ایشان در ادامه بر این باور است که پاسخ اشکالات قائلین به تحریف

به سادگی امکان پذیر نیست.

خلاصه این که از نگاه ایشان ممکن است در زمان نزول قرآن مطالبی در قرآن موجود بوده که مورد تحریف واقع شده باشد و این، با کلام خدا بودن قرآن موجود منافاتی ندارد.

پاسخ به نقد آیت الله جوادی آملی (دام ظلّه)

از نگاه علامه رحمه الله قرآن، مخالفین خود را از راه های هفت گانه و اوصاف متعددی تحدی نموده است. حال، با وجود راه های هفت گانه، به ویژه که برخی از راه ها مربوط به حوادث و فتنه های آینده بود، ادعای حذف قضایای مربوط به غیبت کبری صحیح نیست؛ زیرا، خبرهای مربوط به ملاحم، آخر الزمان و... در طول هزار و چهار صد سال، یکی پس از دیگری مورد تأیید واقع شده، در مورد معاد جسمانی نیز آیاتی از قرآن بر آن دلالت دارد؛ البته برخی از علما از این گونه آیات، معاد جسمانی را استفاده نموده اند. پس، خداوند متعال تنها به «حفظ»، «فصاحت و بلاغت» تحدی نکرده است؛ بلکه به هفت طریق، اقدام به تحدی نموده است؛ در حالی که تمام هفت طریق در قرآن موجود نیز وجود دارد. حال، اگر تمام طرق در قرآن موجود نیز وجود داشته باشد، یک کلمه هم نباید از قرآن کم و یا به آن اضافه شده باشد. پس، امکان تحریف با تحدی از هفت راه، ناسازگار است؛ زیرا، اگر یکی از راه های تحدی متزلزل گردد، امکان تحریف متصور است؛ اما در فرضی که هر هفت راه در قرآن موجود وجود داشته باشد، نشان می دهد قرآن موجود همان قرآن نازل شده بر قلب نازنین پیامبر مکرم اسلام صلی الله علیه و آله است.

علاوه بر این که بنای قرآن بر آن بوده که امر کلی را مطرح و آن‌ها را حفظ نماید، مانند آن چه نسبت به آخر الزمان در آیه شریفه *أَنَّ الْمَأْرُضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ* ۱ بیان شده است؛ اما نسبت به جزئیات و خصوصیات آن سخنی مطرح ننموده است. از این رو، قرآن کریم در مقام بیان جزئیات برنیامده است.

ص: ۱۸۹

اشاره

از مباحث مهم دیگری که در بحث تحریف ناپذیری قرآن بایستی بدان پرداخته شود، بررسی روایاتی است که فریقین در مسأله تحریف قرآن آورده اند. از این رو، در ادامه به بررسی آن ها می پردازیم.

روایات مذکور در کتاب کافی

اشاره

محقق خوئی رحمه الله بر این باور است که شیخ کلینی رحمه الله روایات دال بر تحریف را در باب نوادر کتاب خود گردآوری نموده و شیوه ایشان چنین بوده که روایاتی را که به آن ها عمل نمی شده و شاذ و نادر بوده اند، در باب نوادر نقل کرده است. (۱)

شیخ طوسی رحمه الله در تهذیب نوشته است:

أنه لا يصلح العمل بحديث حذيفه، لأن متنه لا يوجد في شيء

ص: ۱۹۱

۱- (۱). معجم رجال الحديث، ج ۱، ص ۳۱.

روایاتی که در کتاب ها به عنوان باب شاذّ و یا نادر ذکر می شود، معمولاً روایاتی است که چندان مورد توجه نیست و به آن عمل نمی شود؛ از این رو، تنها در فرضی که مخالف قرآن نباشد و معارض هم نداشته باشد، می توان بدان عمل نمود. اینک اگر کلینی رحمه الله روایات دالّ بر تحریف را در باب نوادر ذکر نموده باشد، این خود قرینه و شاهد بر آن است که ایشان به این نکته توجه داشته است؛ اما با مراجعه به «کتاب الحجّه» در کافی خلاف آن اثبات می شود؛ چرا که شیخ کلینی رحمه الله در «کتاب الحجّه» بابی تحت عنوان «باب النادر» دارد که در آن چهار روایت ذکر می کند؛ اما بعد از ذکر «باب النادر»، بابی با عنوان «باب فيه نکت و نَتْف من التنزيل في الولاية» (۲) می آورد.

«نَتْف الشعر» به معنای کندن مو یا پَر است؛ اما معنای سخن کلینی رحمه الله آن است که ایشان آن چه که مربوط به درایت و تأویل قرآن بوده و حذف شده و از بین رفته را در این باب جمع نموده است. در این باب، ۹۲ روایت گردآوری شده است.

روایت اوّل:

عده من أصحابنا عن أحمد بن محمد بن الحسين بن سعيد عن بعض أصحابنا عن حنان بن سدير عن سالم الحنّاط قال: قلت لأبي جعفر عليه السلام: أخبرني عن قول الله تبارك وتعالى نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ بِلِسَانٍ

ص: ۱۹۲

۱- (۱). تهذيب الأحكام، ج ۴، ص ۱۶۹.

۲- (۲). الكافي، ج ۱، ص ۴۱۲.

عَرَبِيٌّ مُبِينٌ قَالَ: هِيَ الْوَلَايَةُ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ. (١)

سالم حنّاط گوید: به امام باقر علیه السلام گفتم مرا از معنای آیه نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ آگاه کن. فرمود: آن ولایت امیر المؤمنین علی علیه السلام است.

روایت دوم:

محمد بن یحیی عن محمد بن الحسين عن الحكم بن مسكين عن إسحاق بن عمار عن رجل عن أبي عبد الله عليه السلام: في قول الله عز وجل إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا (٢) قَالَ: هِيَ الْوَلَايَةُ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ؛ (٣)

مردی نقل کرده از امام صادق علیه السلام که در تفسیر آیه إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا فرمود: منظور ولایت امیر المؤمنین علی علیه السلام است.

از این قبیل احادیث در این باب بسیار است؛ از جمله روایت، ششم، هفتم و هشتم:

محمد بن إسماعيل عن الفضل بن شاذان عن حماد بن عيسى عن ربيع بن عبد الله عن أبي جعفر عليه السلام: في قول الله عز وجل وَ لَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أَنْزَلْنَا إِلَيْهِمْ

ص: ١٩٣

١- (١). الكافي، ج ١، ص ٤١٢؛ باب فيه نكت و نتف من التنزيل في الولاية.

٢- (٢). سورة احزاب، آیه ٧٢.

٣- (٣). الكافي، ج ١، ص ٤١٣؛ باب فيه نكت و نتف من التنزيل في الولاية.

ربعی گوید: امام باقر علیه السلام در باره آیه: وَ لَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ فرمود: منظور ولایت است.

الحسین بن محمّد الأشعری عن معلی بن محمّد عن الوشاء عن مثنی عن زراره عن عبد الله بن عجلان عن أبی جعفر علیه السلام: فی قوله تعالی قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى (۳) قال هم الأئمة عليهم السلام؛ (۴)

عجلان گوید: امام باقر علیه السلام درباره آیه قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى فرمود: آنها ائمه عليهم السلام هستند.

الحسین بن محمّد عن معلی بن محمّد عن علی بن أسباط عن علی بن أبی حمزه عن أبی بصیر عن أبی عبد الله علیه السلام: فی قول الله عزّ وجلّ وَ مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فِي وَ لَایِهِ عَلَی وَ و لَایِهِ الْأَئِمَّةَ مِنْ بَعْدِهِ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا (۵) هكذا نزلت؛ (۶)

ابو بصیر گوید: امام صادق علیه السلام درباره آیه: وَ مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا فرمود: آیه درباره ولایت علی علیه السلام و پیشوایان پس از اوست و این گونه نازل شده است:

»و

ص: ۱۹۴

۱- (۱) . سورة مائده، آیه ۶۶.

۲- (۲) . الکافی، ج ۱، ص ۴۱۳؛ باب فيه نکت و نتف من التنزیل فی الولایه.

۳- (۳) . سورة شوری، آیه ۲۳.

۴- (۴) . الکافی، ج ۱، ص ۴۱۳؛ باب فيه نکت و نتف من التنزیل فی الولایه.

۵- (۵) . سورة احزاب، آیه ۷۱.

۶- (۶) . الکافی، ج ۱، ص ۴۱۴؛ باب فيه نکت و نتف من التنزیل فی الولایه.

من يطع الله ورسوله في ولايته علي وولايه الأئمة من بعده فقد فاز فوزا عظيما».

هم چنین در همین باب، در روایت ۳۴ چنین آمده است:

الحسين بن محمّد عن معلّى بن محمّد عن محمّد بن أورمه ومحمّد بن عبد الله عن علي بن حسان عن عبد الله بن كثير عن أبي عبد الله عليه السلام: في قوله تعالى عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ عَنِ النَّبِيِّ الْعَظِيمِ (۱) قال النّبأ العظيم الولاية وسألته عن قوله هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ (۲) قال ولاية أمير المؤمنين عليه السلام؛ (۳)

عبد الله بن كثير گوید: امام صادق عليه السلام درباره آیه عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ عَنِ النَّبِيِّ الْعَظِيمِ فرمود: آن نبأ و خبر عظیم ولایت است. راوی گوید: درباره آیه هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ از امام پرسیدم، فرمود: ولایت امیر المؤمنین علیه السلام است.

روشن است روایاتی از این قبیل همگی در صدد تأویل و تفسیر آیات قرآن هستند و نه افزودن بر قرآن.

روایت ۷۱ همین باب نیز از این قبیل است:

الحسين بن محمّد عن معلّى بن محمّد عن محمّد بن أورمه عن علي بن حسان عن عبد الرحمن بن كثير عن أبي عبد الله عليه السلام: في قوله تعالى وَهُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ وَهُدُوا إِلَى صِرَاطِ الْحَمِيدِ (۴) قال ذاك حمزه وجعفر وعبيده وسلمان

ص: ۱۹۵

۱- (۱). سوره نبأ، آیات ۱ و ۲.

۲- (۲). سوره كهف، آیه ۴۴.

۳- (۳). الكافي، ج ۱، ص ۴۱۸؛ باب فيه نكت و نتف من التنزيل في الولاية.

۴- (۴). سوره حج، آیه ۲۴.

وَأَبُوذَرٍّ وَالْمَقْدَادُ بْنُ الْأَسْوَدِ وَعَمَّارٌ هَدُوا إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَوْلُهُ حَبَّبَ إِلَيْكُمْ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ أَوْلَيْكُمْ هُمُ الرَّاشِدُونَ يَعْنِي أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَكَرَّةَ إِلَيْكُمْ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ (١) الْأَوَّلُ وَالثَّانِي وَالثَّلَاثُ؛ (٢)

عبد الرحمن بن كثير گوید: امام صادق عليه السلام درباره آیه وَ هُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ وَ هُدُوا إِلَى صِرَاطِ الْحَمِيدِ فرمود: منظور حمزه و جعفر و عبیده و سلمان و ابوذر و مقداد بن اسود و عمار بودند که به سوی امیر مؤمنان عليه السلام هدایت شدند و ایمان در آیه حَبَّبَ إِلَيْكُمْ الْإِيمَانَ وَ زَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ یعنی امیر المؤمنین عليه السلام و کفر و فسوق و عصیان در آیه وَ كَرَّةَ إِلَيْكُمْ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ یعنی اولی و دومی و سومی.

روایت ۸۵ این باب نیز می گوید:

علی بن محمد و غیره عن سهل بن زیاد عن يعقوب بن يزيد عن زياد القندي عن عمار الأسدي عن أبي عبد الله عليه السلام: في قول الله عزَّ وجل إليه يصعد الكلم الطيب والعمل الصالح يرفعه ولايتنا أهل البيت وأهوى بيده إلى صدره فمن لم يتولنا لم يرفع الله له عملاً؛ (٣)

عمار اسدی گوید: امام صادق عليه السلام درباره آیه إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ فرمود: منظور ولایت ما اهل بیت عليهم السلام است. آن گاه به سینه خود اشاره کرد و فرمود: هر کس ولایت ما را نداشته باشد، خداوند عمل او را بالا نخواهد برد.

ص: ۱۹۶

۱- (۱). سوره حجرات، آیه ۷.

۲- (۲). الکافی، ج ۱، ص ۴۲۶.

۳- (۳). همان، ص ۴۳۰؛ باب فيه نكت و نتف من التنزيل في الولاية.

صاحب موقف الرافضه ابتدا می نویسد:

أورد أخباراً كثيرة في باب «نكت وتنف من التنزيل في الولاية» (١).

سپس روایت ۲۵ از باب مذکور را نقل می کند:

علی بن ابراهیم عن أحمد بن محمد البرقی عن أبيه عن محمد بن سنان عن عمّار بن مروان عن منخل عن جابر عن أبي جعفر عليه السلام قال: نزل جبرئیل علیه السلام بهذه الآية علی محمد صلی الله علیه و آله هكذا بثما اشتروا به أنفسهم أن يكفروا بما أنزل الله (في علی) بغياً؛ (٢)

جابر گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: جبرئیل علیه السلام این آیه را برای پیامبر صلی الله علیه و آله چنین آورد:

بثما اشتروا به أنفسهم أن يكفروا بما أنزل الله (في علی) بغياً.

امام باقر علیه السلام عبارت «بما أنزل الله» را

«بما أنزل الله في علی علیه السلام» تفسیر نموده و عبارت «نزل هكذا» یعنی تأویل آیه چنین بوده است، نه آن که «في علی» بخشی از آیه باشد؛ چرا که همیشه سخن گفتن درباره یک شخص، مستلزم ذکر نام او نیست؛ در قرآن نیز این گونه است. پس، این مسأله که تفسیر و تأویل برخی از آیات، ائمه اطهار علیهم السلام هستند به این معنا نیست که نام آن ها در قرآنی که جبرئیل علیه السلام بر پیامبر مکرم اسلام صلی الله علیه و آله نازل کرده، ذکر شده است.

اهل سنت نیز در تفاسیر خود به این گونه تأویلات اشاره کرده اند،

ص: ۱۹۷

۱- (۱). موقف الرافضه من القرآن، ص ۶۴.

۲- (۲). الکافی، ج ۱، ص ۴۱۷؛ باب فيه نکت و تنف من التنزيل في الولاية.

هم چنان که من الصدیقین و الشهداء را به اولی و دومی تأویل نموده اند. (۱)

نکته دیگر آن که صاحب موقف الرافضه مطلبی را از فصل الخطاب نقل کرده و می نویسد:

قال النوری الطبرسی بعد ذکر مذهب علی بن ابراهیم فی ذلك وهو الشیخ الكلینی: «ومذهب تلمیذہ ثقہ الاسلام الكلینی علی ما نسبه إليه جماعه، لنقلها الأخبار الكثيره الصریحه فی هذه المعنی فی کتاب الحجّه خصوصاً فی باب نکت و التتف من التنزیل و فی الروضه من غیر أن یتعرض لردّها أو تأویلها»؛ (۲)

اعتقاد به تحریف قرآن بنا بر آن چه گروهی گفته اند، مذهب شاگرد او شیخ کلینی است؛ چرا که ایشان روایات بسیاری که تصریح در تحریف قرآن دارد را بی آن که ردّ یا تأویل کند، در کتاب الحجّه و باب نکت و نتف من التنزیل ذکر کرده است.

از آن جا که رویه علمای پیشین این بوده است که اگر روایتی را نمی پذیرفتند، آن را نقد و بررسی می کردند، لذا از دیدگاه فصل الخطاب شیخ کلینی علیه السلام روایاتی که ذکر کرده را قبول داشته و صحیح می دانسته است. اما می توان به استناد روایاتی که دالّ بر عدم تحریف قرآن است و در کتاب شریف کافی آمده، این سخن را نقض کرد؛ مانند روایتی که در گذشته بدان اشاره شد «و کان من نبذهم الكتاب ان أقاموا حروفه و حرّفوا حدوده» (۳) چرا که این بخش از روایت «ان أقاموا

ص: ۱۹۸

۱- (۱). التفسیر القرآنی للقرآن، ج ۱۴، ص ۷۷۱.

۲- (۲). موقف الرافضه من القرآن، ص ۶۶؛ به نقل از: فصل الخطاب، ص ۲۵.

۳- (۳). بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۳۵۹؛ الکافی، ج ۱، ص ۱۲۲، ح ۱۶.

حروفه» دالّ بر آن است که مخالفان، ظاهر کتاب و حروف آن را کاملاً حفظ کردند و در تأویل و تفسیر قرآن، تحریف ایجاد کردند. این همان تحریف معنوی است که همه علمای اسلام، وقوع این تحریف را به گونه ای پذیرفته اند.

خلاصه و جمع بندی مطالب

۱. روشن شد در کتب روایی امامیه یک روایت صریح و روشن که دلالت واضح بر تحریف لفظی قرآن داشته باشد، یافت نشد و برخی از روایات دلالت بر آن دارد که باطن قرآن در نزد امیرالمؤمنین علیه السلام و ائمه طاهرین علیهم السلام است و افترازنندگان برای اثبات ادعای باطل خود برخی از روایات را تحریف نموده و نسبت تحریف قرآن را به امامیه وارد ساخته اند.

۲. روایاتی که بر حسب ظاهر، بر تغییر حروف و یا برخی کلمات قرآن دلالت دارد نیز مقصود از آن ها، تأویل و تفسیر قرآن است.

۳. برخی روایات از قبیل تطبیق است؛ مانند روایتی که عَرَضُ امانت در آیه شریفه «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ» را بر ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام تطبیق نموده است؛ در حقیقت، این نوع هم داخل در تحریف معنوی است.

۴. از مطالب گذشته روشن شد نسبت دادن تحریف به افرادی مانند فضل بن شاذان و کلینی صحیح نیست.

۵. بر اساس موازین استدلال و استنباط نزد فقهای امامیه چنان چه روایتی با ضرورت دین و یا اجماع مسلمین و یا قرآن کریم مخالفت تباینی داشته باشد و آن روایت قابل توجیه نباشد، باید آن را طرد نمود؛ حتی چنین روایتی از قبیل روایاتی که باید علم آن ها را به ائمه طاهرین علیهم السلام واگذار کنیم نیست. بنابراین، چنان چه فرض کنیم روایتی

بر تحریف لفظی قرآن دلالت دارد و هیچ گونه توجیهی نداشته باشد، باید آن را کنار گذاشت. این مطلب به خوبی در کلمات بزرگانی چون محقق ثانی رحمه الله تصریح شده است.

نقدی دیگر بر روایات دال بر تحریف

روایات دال بر تحریف را باید از جهت سند و دلالت مورد تجزیه و تحلیل قرار داد و ضوابط پذیرش روایت را در مورد این روایات جاری نمود؛ به ویژه که به وجود روایات جعلی در کتب حدیثی علم اجمالی داریم و به خصوص روایات مذکور در این باب. تا جایی که در برخی موارد ائمه اطهار علیهم السلام نیز به کذبین و وضاعین اشاره فرموده اند. قطعاً برخی از روایاتی که در کتب محدثین نقل شده به وسیله برخی مخالفین دین جعل شده است؛ پس، نمی توان گفت اگر محدثی روایتی را در کتابش ذکر کرده، آن را صحیح دانسته و مورد پذیرش قرار داده است. از سوی دیگر، در بین امامیه کتابی نیست که بتوان گفت همه روایات آن صحیح است. مجلسی رحمه الله در مرآه العقول برخی از روایات کتاب شریف کافی که از مهم ترین کتاب های حدیثی امامیه است را صحیح، برخی را ضعیف و تعدادی از آن ها را مُرسل می داند و گاه تعبیر به حسن و قوی می نماید.^(۱)

ص: ۲۰۰

۱- (۱). مرآه العقول، ج ۱، ص ۲۲: «قد فضّلنا القول فی ذلك فی المجلد الآخر من کتاب بحار الانوار، و خلاصه القول فی ذلك و الحقّ عندی فی: أنّ وجود الخبر فی أمثال تلك الأصول المعبره ممّا یورث جواز العمل به، لكن لا بدّ من الرجوع إلى الأسانید لترجیح بعضها علی بعض عند التعارض، فإنّ کون جمیعها معتبراً لا ینافی کون بعضها أقوى، و أمّا جزم بعض المجازین بکون جمیع الکافی معروضاً علی القائم علیه السلام لکونه فی بلده السفراء فلا یخفی ما فیہ علی ذی لب».

پس اولاً: صرف نقل روایت در کتب روایی، دلالتی بر دیدگاه و اعتقاد مؤلف آن کتاب ندارد.

و ثانیاً: با قطع نظر از دیدگاه مؤلف کتاب، باید روایات وارد در هر کتاب را از جهت سند و دلالت مورد تجزیه و تحلیل قرار داد؛ لذا، نمی توان به روایات ضعیف عمل نمود. این، در حالی است که اهل سنت با تمسک به روایات ضعیف از نگاه امامیه، شیعه را متهم به تحریف قرآن نموده اند. علاوه این که از نظر دلالت نیز، معنای بسیاری از آن ها را به درستی درک نکرده اند؛ چرا که بسیاری از آن روایات قابل تأویل و توجیه است.

نکته مهم تر این که بنا به روایات امامیه، روایات ائمه معصومین علیهم السلام را باید با قرآن سنجید و اگر مخالف قرآن باشد، رد آن روایات ضروری است و باید گفت همه روایات دال بر تحریف با آیه شریفه *إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ* ۱ و آیه شریفه لا- *يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ* ۲ که در مقام بیان عدم ورود باطل به قرآن می باشد، مخالف هستند. لذا، این که ائمه اطهار علیهم السلام ملاک اعتبار روایات خود را، قرآن دانسته اند با پذیرش تحریف قرآن از سوی آن ها، ناسازگار است.

از دیگر سو، حتی اگر روایاتی که قرآن را ملاک تشخیص درستی روایات معرفی می کند، نپذیریم، باز باید بگوییم اخبار تحریف قرآن، اخبار واحد هستند و قدمای امامیه مانند شیخ صدوق، شیخ مفید، سید

مرتضی ۴ و... بر عدم تحریف لفظی در قرآن اجماع نموده اند؛ بنابراین، از آن جا که خبر دالّ بر تحریف قرآن از موارد مخالف با اجماع است، باید آن را کنار گذاشت.

البته در کلمات برخی از اخباری ها ادّعی تواتر معنوی اخبار دالّ بر تحریف قرآن شده است، بدین بیان که تمام روایات دالّ بر تحریف را تحت معنا و عنوان واحد قرار داده اند. اما از نگاه مختار نمی توان تواتر معنوی را نیز پذیرفت؛ زیرا، برخی از روایات دالّ بر تحریف مربوط به قرآن امیر المومنین علیه السلام، برخی نیز مربوط به تأویل و تفسیر و تعدادی دیگر نیز حدیث قدسی است که جبرائیل علیه السلام آن ها را در کنار آیات برای پیامبر مکرم اسلام صلی الله علیه و آله بیان می کرد. پس، نمی توان روایات دالّ بر تحریف را تحت عنوان و معنای واحد و مشترک قرار داد و ادّعی تواتر معنوی نمود و کسی هم ادّعی تواتر لفظی نکرده است.

بررسی مصحف امیر المومنین علیه السلام

اشاره

در بررسی مصحف امیرالمؤمنین علیه السلام به دو مسأله باید پردازیم:

اول: در کتب اهل سنت که در زمان معاصر به چاپ رسیده، آمده است وحدت بین اهل سنت و شیعه با قول به تحریف قرآن از سوی شیعه، قابل جمع نیست و نباید علمای شیعه سخن از وحدت به میان آورند!. آن ها برای اثبات ادّعی خود مبنی بر نسبت تحریف به شیعه، به اعتقاد شیعه به مصحف امیرالمومنین علیه السلام و مصحف فاطمه علیها السلام استناد نموده اند؛ یعنی وجود دو مصحف علی و فاطمه را که نزد شیعه مسلم است، دلیل بر تحریف قرآن قرار داده اند و به توده مردم القا

می کنند شیعه، قرآنی غیر از قرآن سایر مسلمین دارد.

شکی نیست که بعد از رحلت پیامبر مکرم اسلام صلی الله علیه و آله، امیر المومنین علیه السلام قرآن را گردآوری نمود و بعد از آن، خطاب به ابوبکر فرمود: مصحفی را گردآوری نموده ام که در آن، همه آیات و خصوصیات آن ها را همان گونه که بر قلب رسول مکرم اسلام صلی الله علیه و آله نازل شده است، وجود دارد؛ اینک آن را بگیرید و آن را به کار بندید. عمر گفت: قرآن موجود، ما را از قرآن شما بی نیاز می کند.

علاوه بر امامیه در کتب اهل سنت نیز به این قضیه اشاره شده است، تا آن جا که در کتاب های آن ها به این نکته نیز اشاره شده که بعد از ابوبکر، عمر شخصی را نزد المؤمنین علیه السلام فرستاد تا قرآن را از حضرت بگیرد، اما حضرت امتناع فرمود و نپذیرفت.

درباره مصحف امیرالمومنین علیه السلام سه نکته وجود دارد که با توجه به این نکات، حقیقت امر آشکار می گردد:

نکته اول: اختلاف از جهت تأویل و تفسیر آیات

در روایت آمده است که عمر گفت: «عندنا مثل ما عندک» - چیزی که نزد توست، نزد ما نیز هست. - چنان چه قرآنی که حضرت گردآوری فرموده بود با قرآنی که نزد مردم بود، مخالفت داشت و در آن، زیاده و یا نقصانی بود، حضرت علیه السلام باید آن اختلاف را بیان می فرمود. اما حضرت علی علیه السلام درباره اختلاف مصحف خود با مصحف آنان چیزی نفرمود. به عبارت دیگر، حضرت نفرمود در قرآن موجود نزد من آیاتی وجود دارد که در قرآن موجود نزد شما نیست. بنابراین، باید گفت:

اختلاف بین مُصحف حضرت با مصحفی که نزد مردم بود، از این جهت است که:

در قرآن امیرالمومنین علیه السلام تأویل و تفسیر آیات، این که کدام آیه منسوخ و کدام ناسخ است، وجود دارد. بسیاری از بزرگان نیز همین مطلب را پذیرفته اند.

شیخ مفید رحمه الله همان گونه که در بررسی دیدگاه او نسبت به تحریف در همین کتاب ذکر شد، می گوید: گروهی از امامیه معتقدند آن چه در مصحف امیر المؤمنین علیه السلام بوده، شامل تفسیر و تأویل آن بوده است که از قرآن حذف شده و تأویل قرآن از سوی خداوند است لیکن معجزه نیست. (۱)

ایشان گوید: «قد یسمی تأویل القرآن قرآناً» و برای اثبات سخن خود به آیه شریفه «وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ اسْتَشْهَادِ مِی نَمَیْد؛ مَبْنِی بَرِ آن کَهِ مَرَاد، تَأْوِیْلِ قُرْآنِ اسْت؛ چَرا کَهِ خِداوَنَد مَتَعَالَ مِی فَرَمَیْد: بَرای فِهْم بَیْشَرِ آیاتِ و مَعانی آن «وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ» ؛ البتَهِ نَکْتَه ای کَهِ اِیْشانِ از اِین آیه شَریفَه بَرای اِثباتِ وِجودِ تَأْوِیلِ و تَفسیرِ آیاتِ در مِصحفِ امیرِ المومنینِ عَلیهِ السَلامِ اسْتفادَه مِی نَمَیْد، کَافی اسْت.

فیض کاشانی رحمه الله نیز هم چنان که در بررسی دیدگاه او در همین کتاب گذشت، گوید:

لا یبعد أيضاً أن یقال إنَّ بعض المحذوفات كان من قبیل التفسیر والبیان وإن لم یکن من أجزاء القرآن فیکون تبدیله من حیث المعنی. (۲)

ص: ۲۰۴

۱- (۱). اوائل المقالات، ص ۸۱؛ تفسیر القرآن المجید (للشیخ المفید)، ص ۳۵۱.

۲- (۲). تفسیر الصافی، ج ۱، ص ۵۳.

پس، تبدیل و تحریف قرآن معنوی است. از این رو، آن چه در برخی روایات از قول امام باقر و امام صادق نقل شده مبنی بر این که «أما الكتاب فحرّفوه»، مراد تحریف از جهت معنا و تفسیر است که از آن به تحریف معنوی تعبیر می کنند.

نکته دوم: اختلاف از جهت ترتیب سور و آیات

قرآن موجود نزد امیرالمؤمنین علیه السلام از جهت ترتیب سوره ها و آیات با قرآن موجود نزد ابوبکر متفاوت بود؛ زیرا، حضرت ترتیب را به صورت کامل رعایت نموده بود. علامه طباطبایی رحمه الله در این باره آورده است:

أَنَّ جمعه عليه السلام القرآن وحمله إليهم وعرضه عليهم لا يدلّ على مخالفه ما جمعه لما جمعه في شيء من الحقائق الدينية الأصلية أو الفرعية إلا أن يكون في شيء من ترتيب السور أو الآيات من السور التي نزلت نجوماً بحيث لا يرجع إلى مخالفه في بعض الحقائق الدينية؛^(۱)

این که امیرالمؤمنین علیه السلام قرآن را گردآورد و به آنان عرضه کرد، دلالت ندارد بر این که مصحفی که به آنان ارائه فرمود، در اصول یا فروع و حقایق دینی با مصحفی که آنان داشتند، مخالف بود؛ مگر آن که در ترتیب سوره ها و آیاتی که به صورت تدریجی نازل شده بود، مصحف امیرالمؤمنین علیه السلام با مصحف آنان اختلاف داشت؛ بی آن که با حقایق دینی اندک اختلافی داشته باشد.

علامه طباطبایی علیه السلام در این سخن خود اختلاف در ترتیب سوره ها و

ص: ۲۰۵

۱- (۱). المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۲، ص ۱۱۶.

آیات را می پذیرد، آن هم به گونه ای که به اصول اصلی قرآن و حقایق دینی آن آسیبی نرساند و تغییری در آن ایجاد نکند. ایشان در ادامه دلیلی بیان می فرماید که قابل توجه است:

ولو كان كذلك لعارضهم بالاحتجاج ودافع فيه ولم يقنع بمجرد إعراضهم عما جمعه واستغنائهم عنه كما روى عنه عليه السلام في موارد شتى ولم ينقل عنه عليه السلام فيما روى من احتجاجاته أنه قرأ في أمر ولايته ولا غيرها آية أو سورة تدلّ على ذلك، وجبههم على إسقاطها أو تحريفها؛(۱)

اگر میان مصحف امیر المؤمنین علیه السلام و مصحف آنان اختلافی بود، به یقین امیر المؤمنین علیه السلام با آنان احتجاج می کرد و هم چنان که در موارد دیگر از آن حضرت دیده شده، در مقابل اعراض آنان از آن مصحف می ایستاد. از سوی دیگر، در احتجاجات و سخنان حضرت هرگز نقل نشده است که آیه یا سوره ای که دلالت صریح بر ولایت آن حضرت داشته باشد را قرائت فرموده باشد، یا آن که آنان را به اسقاط یا تحریف الفاظ آیه یا سوره ای سرزنش یا متهم کرده باشد.

نکته ای که علامه طباطبایی علیه السلام یاد آور شده، نکته دقیق است که دیگر علما از آن غافل بوده اند، مبنی بر آن که امیر المؤمنین علیه السلام در طول زندگانی هیچ گاه درباره تحریف آیات قرآن سخنی به میان نیاورد و مخالفین را به تحریف قرآن متهم نفرمود. این خود بر عدم تحریف قرآن دلالت می کند.

ص: ۲۰۶

۱- (۱). المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۲، ص ۱۱۶؛ الفصل ۳ کلام مثبتی التحریف و جوابه.

نکته سوم: عدم اراده آیات مصطلح

مراد از هفده هزار آیه مصحف امیر مؤمنان علیه السلام که در برخی روایات بدان اشاره شده، آیه مصطلح در قرآن نیست؛ بلکه هر آن چه از سوی خداوند متعال و به واسطه وحی فرود آمده را آیه می گفتند؛ مانند: عبارات انجیل و تورات که بدان ها نیز آیه گفته می شود. بسیاری از احادیث قدسی که همراه یا پس از نزول آیات به واسطه جبرئیل علیه السلام بر پیامبر مکرم اسلام صلی الله علیه و آله نازل می شد نیز در کنار قرآن نگاشته می شد.

هر آن چه از سوی خداوند بر پیامبر مکرم اسلام صلی الله علیه و آله نازل می شد، وحی بود؛ این وحی گاه در قالب قرآن بود که عنوان اعجاز دارد و از آن به قرآن تعبیر می شود و گاه در قالب سخنانی عادی که حالت اعجاز ندارد، بر پیامبر نازل می شد و به آن ها حدیث قدسی گفته می شود. ممکن است در مصحف امیرالمومنین علیه السلام نیز احادیث قدسی بسیاری وارد شده باشد.

مصحف فاطمه زهرا علیها السلام

اشاره

از دیگر مصاحفی که در روایات امامیه به آن اشاره شده، مصحف حضرت فاطمه زهرا علیها السلام است. اهل سنت از آن جا که درک درستی از معارف شیعه ندارند، منظور شیعیان را از مصحف حضرت زهرا علیها السلام درست درک نکرده اند و یا از روی عناد خواسته اند شیعیان را به گونه ای متهم کنند.

لذا، برخی از آنان ادعا می کنند قرآن شیعه، مصحف فاطمه زهرا علیها السلام است و امامیه فاطمه زهرا علیها السلام را پیامبری دیگر بعد از پیامبر مکرم

اسلام صلی الله علیه و آله می دانند.

آن ها در همین راستا سخنان سست و بی پایه و بی اساسی را به هم بافته و به شیعه نسبت می دهند که منشأ تمام آن ها عدم درک صحیح از حقیقت ولایت و مکتب اهل بیت علیهم السلام است.

در کتاب شریف کافی روایاتی درباره مصحف حضرت فاطمه زهرا علیها السلام نقل شده است و عدم درک درست این روایات باعث شده برخی از اهل سنت بپندارند مصحف فاطمه زهرا علیها السلام در برابر قرآن کریم است.

مؤلف کتاب قضیه التاویل بین الشیعه و اهل السنه پس از آن که چند روایت از کتاب کافی درباره مصحف فاطمه زهرا علیها السلام نقل می کند، گوید:

یفهم من ذلك أنّ الأوصاف التي قدمها الكليني لمصحف الشيعة غير منطبقه على المصحف المعروف عندنا وإنّ هذا المصحف نزل به جبرئيل مباشرة على فاطمه وكان عمل علي هو تسجيله وحفظه بعد ذلك عند الأئمة وهذا القرآن هو المراد عندهم من قوله تعالى: إنا نحن نزلنا الذكر وإنا له لحافظون أي عند الأئمة عليهم السلام؛(1)

از آن چه کلینی روایت کرده دانسته می شود که مصحفی که او برای شیعه وصف نموده، غیر از مصحفی است که نزد ماست. این مصحف را جبرئیل به صورت بدون واسطه برای فاطمه آورده و علی آن را نگاشته و به دست امامان پس از خود سپرده است. منظور شیعه از قرآنی که خداوند درباره آن می فرماید:

ص: ۲۰۸

۱- (۱). قضیه التاویل بین الشیعه و اهل السنه، ص ۴۳۰.

إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ همین مصحف است که نزد ائمه است.

صاحب قضیه التأویل نخست برداشت نادرست خود از روایات شیعه را به شیعیان نسبت می دهد، سپس گوید:

هذا تهريج واضح وتلفيق لآل بيت رسول الله ظاهر فضلاً عن كونه مغالطه للحقائق إذ لا يمكن للمسلمين سليم العقيدة أن يصدق بهذه المصحف المزعوم والقول بأن جبرئيل قد نزل على أحد بعد رسول الله سترتب عليه إعتقاد نبوه فاطمه إذ جبرئيل لا ينزل إلا على أنبياء وفاطمه لا تنطبق عليها أوصاف الولاية فكيف بأوصاف النبوه كيف يقال أنها قرآناً وما قيمه وجود هذه القرآن مع أنه كما قال الكليني ليس به حلالاً ولا حراماً...؛(۱)

این فتنه انگیزی آشکار است و گذشته از آن مغالطه در حقایق است؛ چرا که برای مسلمانی که اعتقاد سالم دارد ممکن نیست به این مصحف فرضی ایمان بیاورد؛ اما این که جبرئیل بر کسی پس از پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده باشد، این قول اعتقاد به پیامبر بودن فاطمه را در پی دارد؛ چرا که جبرئیل جز بر پیامبران نازل نشده و فاطمه اوصاف ولایت را ندارد تا چه رسد به اوصاف نبوت. از سوی دیگر، چگونه می توان آن را قرآن خواند و ارزش این قرآن تا چه اندازه است با آن که شیخ کلینی می گوید در این قرآن حلال و حرام و تشریح نیست...

با اندک تأملی می توان دریافت مسأله اصلی در عدم درک مصحف حضرت فاطمه زهرا علیها السلام، عدم آشنایی با مبانی شیعه است. نکته جالب

ص: ۲۰۹

این که نگارنده این کتاب می گوید: «چگونه می توان این مصحف را قرآن دانست!» جای شگفتی دارد سخنی را که هیچ یک از امامیه نگفته است به آنان منتسب می کند و گویا ایشان هر مصحفی را قرآن می داند!

بررسی روایات وارد در رابطه با مصحف فاطمه زهرا علیها السلام

به دنبال این اتهام، لازم است روایاتی که در کتاب کافی در مورد مصحف فاطمه علیها السلام آمده است را مورد بررسی قرار دهیم تا حقیقت امر بر اهل انصاف و اهل علم و دانش و کسانی که اهل افترا و جدل نیستند، روشن شود.

در کتاب کافی بابی است با عنوان «فیه ذکر الصحیفه والجفر والجامعه ومصحف فاطمه الزهراء علیها السلام» و شیخ کلینی رحمه الله در این باب، هشت روایت را مطرح می نماید: (۱)

روایت اول:

عَدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَجَّالِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عُمَرَ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنِّي أَسْأَلُكَ عَنْ مَسْأَلَةٍ هَاهُنَا أَحَدٌ يَسْمَعُ كَلَامِي قَالَ فَرَفَعَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ سِتْرًا بَيْنَهُ وَبَيْنَ بَيْتِ آخَرَ فَاطَّلَعَ فِيهِ ثُمَّ قَالَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ سَلْ عَمَّا يَدَا لَكَ قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّ شَيْعَتَكَ يَتَحَدَّثُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَّمَ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ بَابًا يُفْتَحُ لَهُ مِنْهُ

ص: ۲۱۰

۱- (۱). الکافی، کتاب الحجّه، باب های ۹۷، ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۱۱؛ بصائر الدرجات، ص ۴۳۷، ۲۰۸، ۶۱۸، ۵۱۹، ۵۲۴، ۵۳۳، ۱۵۱.

أَلْفُ بَابٍ قَالَ فَقَالَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ عَلَّمَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَلْفَ بَابٍ يُفْتَحُ مِنْ كُلِّ بَابٍ أَلْفُ بَابٍ قَالَ
 قُلْتُ هَذَا وَاللَّهِ الْعِلْمُ قَالَ فَتَكْتَسِبُ فِي الْأَرْضِ ثُمَّ قَالَ إِنَّهُ لَعَلَّمَهُ وَمَا هُوَ بِذَلِكَ قَالَ ثُمَّ قَالَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ وَإِنَّ عِنْدَنَا الْجَامِعَةَ وَمَا
 يُدْرِيهِمْ مِمَّا الْجَامِعَةُ قَالَ قُلْتُ جُعِلَتْ فِدَاكَ وَمَا الْجَامِعَةُ قَالَ صَاحِبُهُ طَوْلَهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا بِذِرَاعِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
 وَإِمْلَائِهِ مِنْ فُلُقٍ فِيهِ وَخَطٌّ عَلَيَّ بِيَمِينِهِ فِيهَا كُلُّ حَلَالٍ وَحَرَامٍ وَكُلُّ شَيْءٍ يَحْتَاجُ النَّاسُ إِلَيْهِ حَتَّى الْأَرْضُ فِي الْخَدَشِ وَضَرَبَ بِيَدِهِ
 إِلَيَّ فَقَالَ تَأْذُنُ لِي يَا أَبَا مُحَمَّدٍ قَالَ قُلْتُ جُعِلَتْ فِدَاكَ إِنَّمَا أَنَا لَكَ فَاصْنَعْ مَا شِئْتُمْ قَالَ فَغَمَزَنِي بِيَدِهِ وَقَالَ حَتَّى أَرْضُ هَذَا كَأَنَّهُ
 مُغْضَبٌ قَالَ قُلْتُ هَذَا وَاللَّهِ الْعِلْمُ قَالَ إِنَّهُ لَعَلَّمَهُ وَلَيْسَ بِذَلِكَ ثُمَّ سَكَتَ سَاعَةً ثُمَّ قَالَ وَإِنَّ عِنْدَنَا الْجَفْرَ وَمَا يُدْرِيهِمْ مَا الْجَفْرُ قَالَ قُلْتُ
 وَمَا الْجَفْرُ قَالَ وَعَاءٌ مِنْ أَدَمٍ فِيهِ عِلْمُ النَّبِيِّينَ وَالْوَصِيِّينَ وَعِلْمُ الْعُلَمَاءِ الَّذِينَ مَضَوْا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ قَالَ قُلْتُ إِنَّ هَذَا هُوَ الْعِلْمُ قَالَ إِنَّهُ
 لَعَلَّمَهُ وَلَيْسَ بِذَلِكَ ثُمَّ سَكَتَ سَاعَةً ثُمَّ قَالَ وَإِنَّ عِنْدَنَا لِمُصَيِّحِ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ وَمَا يُدْرِيهِمْ مَا مُصَيِّحِ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ
 قَالَ قُلْتُ وَمَا مُصَيِّحِ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ قَالَ مُصَحَّفٌ فِيهِ مِثْلُ قُرْآنِكُمْ هَذَا ثَلَاثَ مَرَّاتٍ وَاللَّهِ مَا فِيهِ مِنْ قُرْآنِكُمْ حَرْفٌ وَاحِدٌ قَالَ
 قُلْتُ هَذَا وَاللَّهِ الْعِلْمُ قَالَ إِنَّهُ لَعَلَّمَهُ وَمَا هُوَ بِذَلِكَ ثُمَّ سَكَتَ سَاعَةً ثُمَّ قَالَ إِنَّ عِنْدَنَا عِلْمَ مَا كَانَ وَعِلْمَ مَا هُوَ كَائِنٌ إِلَى أَنْ تَقُومَ
 السَّاعَةُ قَالَ قُلْتُ جُعِلَتْ فِدَاكَ هَذَا وَاللَّهِ هُوَ الْعِلْمُ قَالَ إِنَّهُ لَعَلَّمَهُ وَلَيْسَ بِذَلِكَ قَالَ قُلْتُ جُعِلَتْ فِدَاكَ فَأَيُّ شَيْءٍ الْعِلْمُ قَالَ مَا
 يَحْدُثُ

بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ الْأَمْرُ مِنْ بَعْدِ الْأَمْرِ وَالشَّيْءُ بَعْدَ الشَّيْءِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ (۱)؛

ابو بصیر گوید: نزد امام صادق علیه السلام رفتم و گفتم: فدایت شوم از شما پرسشی دارم. آیا در این جا کسی صدای مرا می شنود؟ امام علیه السلام پرده ای را که بین او و بین اتاقی دیگر بود را بالا زد و در آن نگریست و فرمود: ای ابا محمّد آن چه می خواهی پرس. ابو بصیر گوید: گفتم فدایت شوم شیعیان شما چنین روایت می کنند که پیامبر صلی الله علیه و آله دری از دانش بر علی علیه السلام گشود که هزار در دیگر از آن گشوده گردد. امام علیه السلام فرمود: ای ابا محمد! پیامبر صلی الله علیه و آله هزار درب از علم بر علی علیه السلام گشود که از هر یک هزار درب دیگر گشوده شود. ابوبصیر گفت: به خدا سوگند دانش واقعی این است. امام علیه السلام سر به زیر افکند و لختی سر انگشت بر زمین زد و سپس فرمود: آری این دانش است اما کامل تر از آن نیز هست. سپس فرمود: ای ابا محمّد! نزد ما «جامعه» است و مردم چه می دانند که «جامعه» چیست. ابوبصیر گفت: فدایت شوم «جامعه» چیست؟ امام فرمود: صحیفه ای است که طول آن هفتاد ذراع است به ذراع پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و املای آن حضرت و از زبان آن جناب و خط علی علیه السلام است. هر حلال و حرام و هر آن چه بشر به آن نیاز دارد در آن است، حتی دیه خراشیدگی. آن گاه امام علیه السلام دست بر من زد و فرمود: آیا اجازه می دهی؟ گفتم: فدایت شوم من از آن شما هستم هر آن چه می خواهی بکن. امام علیه السلام با دست خود مرا فشرد چنان که گویا خشمگین شده بود و فرمود: حتی دیه این کار نیز در آن صحیفه آمده است.

ص: ۲۱۲

گفتم: به خدا دانش حقیقی و کامل این است. فرمود: این هم علم است ولی باز علم نهایی و کامل نیست. آن گاه ساعتی خاموش شد و سپس فرمود: دانش جفر نزد ماست و چه می دانند که جفر چیست؟ ابوبصیر گفت: جفر چیست؟ امام علیه السلام فرمود: ظرفی است از پوست که دانش انبیا و اوصیا و علم دانشمندان گذشته از بنی اسرائیل همگی در آن است. ابوبصیر گفت: به راستی این است همان علم کامل. فرمود: این هم علمی است، ولی کامل نیست. آن گاه ساعتی خاموش شد و سپس فرمود: همانا مصحف فاطمه نزد ماست و چه می دانند که مصحف فاطمه چیست؟ ابوبصیر گفت: مصحف فاطمه چیست؟ امام علیه السلام سه بار فرمود: مصحفی است مانند آن چه در قرآن شماسست در آن است! (برخی بر آنند که منظور سه برابر قرآن است) و به خدا یک حرف از این قرآن شما هم در آن نیست. ابوبصیر گفت: به خدا علم کامل این است! امام فرمود: این هم علم است اما کامل تر از آن نیز هست. آن گاه ساعتی خاموش شد و باز فرمود: به راستی علم آن چه بوده و علم هر چه خواهد بود تا قیام ساعت نزد ما است. ابوبصیر گفت: فدایت شوم به خدا قسم، علم کامل این است؟ فرمود: این هم علمی است ولی آن علم کامل نیست. گوید: عرض کردم: قربانت، پس علم حقیقی و کامل چیست؟ فرمود: آگاهی از آن چه در شب و روز رخ می دهد و اموری که یکی به دنبال دیگری آید و چیزهایی که پی در پی آید تا روز رستاخیز.

درباره سند حدیث باید گفت: مراد از «عده» در عبارت «عده من أصحابنا» در محل خود ثابت شده که افراد موثق هستند؛ لذا،
مجلسی رحمه الله

در کتاب مرآه العقول این حدیث را صحیح می داند. (۱)

البته دایره صحیح نزد قدما گسترده است؛ اما بر مبنای متأخرین این گونه روایات موثق است. مجلسی رحمه الله نسبت به کلمه «رفع» تعبیری دارد که سزاوار است بدان مراجعه شود. (۲)

چیزی که در این روایات، اهل سنت را به اشتباه انداخته است عبارت «مصحف فيه مثل قرآنکم» است؛ هرچند عبارت «و الله ما فيه من قرآنکم من حرف واحد» خود قرینه تفاوت بین قرآن موجود و مصحف فاطمه زهرا علیها السلام است. به هر حال، در روایت بدین نکته اشاره شده است که آن چه در قرآن از حلال، حرام و امور تشریحی آمده، در مصحف فاطمه زهرا علیها السلام نیست و مصحف آن حضرت در صدد بیان تشریح نیست.

روایت دوم:

عَدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ عَنْ حَمَادِ بْنِ عَثْمَانَ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ تَطَهَّرُ الرَّنَادِقَةُ فِي سِنِّهِ ثَمَانٍ وَعِشْرِينَ وَمِائَةٍ وَذَلِكَ أَنِّي نَظَرْتُ فِي مُصْحَفِ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ قَالَ قُلْتُ وَمَا مُصْحَفُ فَاطِمَةَ؟ قَالَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمَّا قَبِضَ نَبِيَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ دَخَلَ عَلَى فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ مِنْ وَفَاتِهِ مِنَ الْحُزْنِ مَا لَا يَعْلَمُهُ إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَأَرْسَلَ اللَّهُ

ص: ۲۱۴

۱- (۱). مرآه العقول، ج ۳، ص ۵۴.

۲- (۲). همان: «لعل رفع الستر لایهام أنهم عليهم السلام لا يعلمون ما في خلف الستر و الجدران إلا بالاستعلام لنوع من المصلحه، أو تكون أحوالهم مختلفه، و في بعض الأحوال يحتاجون إلى ذلك لأنه لم يكن جميع العلوم حاضره عندهم، بل يحتاجون إلى مراجعه إلى بعض الكتب، أو إلى روح القدس».

إِلَيْهَا مَلَكًا يُسَلِّي عَمَّهَا وَيُحَدِّثُهَا فَشَكَتْ ذَلِكَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ إِذَا أَحْسَسْتِ بِذَلِكَ وَسَمِعْتِ الصَّوْتَ قُولِي لِي فَأَعْلَمْتَهُ بِذَلِكَ فَجَعَلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَكْتُبُ كُلَّ مَا سَمِعَ حَتَّى أُثْبِتَ مِنْ ذَلِكَ مُضِيحًا، قَالَ: ثُمَّ قَالَ: أَمَا إِنَّهُ لَيْسَ فِيهِ شَيْءٌ مِنَ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ وَلَكِنْ فِيهِ عِلْمٌ مَا يَكُونُ (١)؛

حمّاد بن عثمان گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: زندیقان در سال صد و بیست و هشت ظهور خواهند کرد و من این را در مصحف فاطمه علیها السلام دیدم. گفتم: مصحف فاطمه علیها السلام چیست؟ فرمود: هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله از این جهان چشم فرو بست، فاطمه علیها السلام چنان اندوهگین شد که جز خدا از آن آگاه نیست. پس خداوند فرشته ای را نزد آن حضرت فرستاد تا آن حضرت را آرام کند و با آن حضرت سخن گوید. فاطمه علیها السلام امیر المؤمنین علیه السلام را از این قضیه آگاه کرد و آن حضرت فرمود: هر گاه صدای او را شنیدی مرا از آن آگاه کن. پس از آن امیر المؤمنین علیه السلام هر آن چه از آن فرشته می شنید را می نگاشت تا آن که مصحفی شد. امام علیه السلام در این هنگام فرمود: از حلال و حرام و حکم تشریح در این مصحف نیست؛ بلکه دانش رخدادهای آینده در آن است.

این روایت نیز حاکی از آن است که در مصحف فاطمه زهرا علیها السلام چیزی از حلال و حرام نیست و تنها قضایایی که در آینده اتفاق می افتد در آن ثبت شده است.

بر پایه آن چه بیان شد، روشن می گردد حتی یک حرف از قرآن در

ص: ۲۱۵

مصحف فاطمه زهرا علیها السلام نیست و مصحفی به حسب مضمون مستقل از قرآن است.

در روایت اول، امام علیه السلام خود بر این نکته اصرار دارند که حقیقت مصحف فاطمه زهرا علیها السلام در عرض قرآن است و نیز با مصحف امیر المومنین علیه السلام که در آن آیات قرآن همراه با خصوصیات آیات از جهت تأویل، تفسیر و... گردآوری شده، متفاوت است؛ البته این در فرضی است که مراد از «قرآنکم» قرآن و مصحف امیر المومنین علیه السلام باشد؛ اما در فرضی که به قرآن موجود در میان مسلمان ها تفسیر شود، معنای سخن حضرت آن است که مطالب و محتوای مصحف فاطمه زهرا علیها السلام با آن چه بر قلب نازنین پیامبر مکرم اسلام صلی الله علیه و آله نازل شده، ارتباطی ندارد.

نکته دیگر آن که: کلمه «هذا» در عبارت «قال مصحف فیه مثل قرآنکم هذا ثلاث مرّات» را می توان به دو صورت توجیه نمود:

۱. «هذا» منفصل خوانده شود و درنگ (ویرگول) پیش از کلمه «هذا» باشد. این فرض به منزله آن است که حضرت جمله «مصحف فیه مثل قرآنکم» را سه بار تکرار فرموده است.

۲. «هذا» به ما قبل متصل باشد؛ در این فرض منظور از «هذا»، قرآنی است که در دست مردم است و در حقیقت، دیگر سخن از مصحف امیر المومنین علیه السلام نیست.

پس، می توان گفت: امام علیه السلام می فرماید: مصحف فاطمه زهرا علیها السلام نیز مانند قرآن از غیب آمده و نوشته علما و بشر نیست؛ ولی برای آن که ابوبصیر تصوّر نکند مصحف آن حضرت مانند قرآن و معجزه است و یا حضرت فاطمه علیها السلام نبی است، در ادامه می فرماید: «والله ما فیه من

قرآنکم حرف واحد؛ یعنی در حقیقت میان مصحف حضرت زهرا علیها السلام با قرآن کریم که بر پیامبر مکرم اسلام صلی الله علیه و آله نازل شده، تفاوت ماهوی است؛ چرا که مصحفی که بر پیامبر مکرم اسلام صلی الله علیه و آله نازل شده از قبیل مصاحفی است که در آن سخن از تشریح و بیان حلال و حرام است و بر انبیا نازل می شده و پیامبر صلی الله علیه و آله در آن به عنوان نبی شناخته و معرفی شده است؛ اما مصحف فاطمه زهرا علیها السلام هرچند از سویی آسمانی است، لکن از مصاحفی که در صدد تشریح باشد و بر پیامبران نازل می شد، نیست. (۱)

روایت سوم:

روایت دیگری که مجلسی رحمه الله آن را حدیث صحیح می داند، (۲) روایت پنجم باب «فیه ذکر الصحیفه والجفر والجامعه و مصحف فاطمه الزهراء علیها السلام» است:

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ ابْنِ رَبِيعٍ عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ قَالَ: سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْضَ أَصْحَابِنَا عَنِ الْجَفْرِ فَقَالَ هُوَ جِلْدٌ نَوَّرَ مَمْلُوءٌ عِلْمًا قَالَ لَهُ فَالْجَامِعَةُ قَالَ تِلْكَ صَحِيفَةٌ طُولُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فِي عَرْضِ الْأَدِيمِ مِثْلُ فَخِذِ الْفَالِجِ فِيهَا كُلُّ مَا يَحْتَاجُ النَّاسُ إِلَيْهِ وَلَيْسَ

ص: ۲۱۷

۱- (۱). گذشته از این داستان وحی بر مادر موسی علیه السلام و ارسال روح القدس به سوی حضرت مریم علیها السلام نیز در قرآن مذکور است. پس، باید گفت وحی و نزول فرشتگان مختص پیامبران نبوده و بر مردان و زنان مؤمن نیز وحی نازل می شده و فرشتگان نیز بر آنان نازل می شدند.

۲- (۲). مرآة العقول، ج ۳، ص ۵۹.

مِنْ قَضِيَّتِهِ إِلَّا وَهِيَ فِيهَا حَتَّى أُرْشُ الْخَدَشِ قَالَ فَمُصْحَفُ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ قَالَ فَسَكَتَ طَوِيلًا ثُمَّ قَالَ إِنَّكُمْ لَتَبْحَثُونَ عَمَّا تُرِيدُونَ وَعَمَّا لَمَّا تُرِيدُونَ إِنَّ فَاطِمَةَ مَكَتَتْ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خَمْسَةَ وَسَبْعِينَ يَوْمًا وَكَانَ دَخَلَهَا حُزْنٌ شَدِيدٌ عَلَى أَبِيهَا وَكَانَ جَبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَأْتِيهَا فَيُحْسِنُ عَزَاءَهَا عَلَى أَبِيهَا وَيُطَيِّبُ نَفْسَهَا وَيُخْبِرُهَا عَنْ أَبِيهَا وَمَكَانِهِ وَيُخْبِرُهَا بِمَا يَكُونُ بَعْدَهَا فِي ذُرِّيَّتِهَا وَكَانَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَكْتُبُ ذَلِكَ فَهَذَا مُصْحَفُ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ؛(۱)

ابی عبیده گوید: یکی از اصحاب، از امام صادق علیه السلام در باره جعفر پرسید. امام علیه السلام فرمود: آن پوستی از گاو است که از دانش پر شده است. آن شخص درباره جامعه پرسید. امام علیه السلام فرمود: صحیفه ای است که درازای آن هفتاد ذراع است در پهنای یک پوست ساخته شده و مانند ران یک شتر تنومند دو کوهان است که هر چه مردم نیاز دارند در آن هست و هیچ قضیه ای نیست مگر این که در آن است، حتی غرامت خراش. آن شخص از مصحف فاطمه علیها السلام پرسید. امام علیه السلام مدتی دراز دم فرو بست و سپس فرمود: شما از آن چه احتیاج دارید یا نیاز ندارید کاوش و پژوهش می کنید! حق این است که فاطمه علیها السلام پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله هفتاد و پنج روز زنده بود و اندوه فراوانی از مرگ پدرش در دل داشت و جبرئیل می آمد و او را در مرگ پدر تسلیت می گفت و او را آرامش می بخشید و از پدرش و جایگاه آن حضرت به او گزارش می داد و از آن چه در آینده ذریه اش بود، خبر می داد و علی علیه السلام آن ها را می نوشت و این شد مصحف فاطمه علیها السلام.

ص: ۲۱۸

۱- (۱). الکافی، ج ۱، ص ۲۴۱؛ باب فیه ذکر الصحیفه و الجفر و الجامعه و مصحف فاطمه علیها السلام.

از دیگر روایات مرتبط با بحث، روایات هفتم و هشتم این باب است:

عَلِيُّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ فَضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ وَبُرَيْدِ بْنِ مُعَاوِيَةَ وَزُرَّارَةَ: أَنَّ عَبْدَ الْمَلِكِ بْنَ أَعْيَنَ قَالَ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ الزَّيْدِيَّةَ وَالْمُعْتَزِلَةَ قَدْ أَطَافُوا بِمُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ فَهَلْ لَهُ سُلْطَانٌ فَقَالَ وَاللَّهِ إِنَّ عِنْدِي لَكِتَابَيْنِ فِيهِمَا تَسْمِيَةُ كُلِّ نَبِيِّ وَكُلِّ مَلِكٍ يَمْلِكُ الْأَرْضَ لَا وَاللَّهِ مَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ فِي وَاحِدٍ مِنْهُمَا؛ (١)

زراره گوید: عبد الملک بن اعین به امام صادق علیه السلام گفت: زیدیه و معتزله محمد بن عبد الله بن حسن را فرا گرفته اند [و امید دارند که به سلطنت برسند] آیا او را سلطنتی هست؟ امام علیه السلام فرمود: به خدا سوگند نزد من دو کتاب است که نام همه انبیا و پادشاهانی که به حکومت خواهند رسید در آن است و نام محمد بن عبد الله بن حسن در این دو کتاب نیست.

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقِبَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ عَبْدِ الصَّمَدِ بْنِ بَشِيرٍ عَنْ فَضَيْلِ بْنِ سُكْرَةَ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ يَا فَضَيْلُ أَتَدْرِي فِي أَيِّ شَيْءٍ كُنْتُ أَنْظُرُ قَبِيلُ؟ قَالَ: قُلْتُ: لَا قَالَ كُنْتُ أَنْظُرُ فِي كِتَابِ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ لَيْسَ مِنْ مَلِكٍ يَمْلِكُ الْأَرْضَ إِلَّا وَهُوَ مَكْتُوبٌ فِيهِ بِاسْمِهِ وَاسْمِ أَبِيهِ وَمَا وَجَدْتُ لِوَلَدِ الْحَسَنِ فِيهِ شَيْئًا؛ (٢)

ص: ٢١٩

١- (١). الكافي، ج ١، ص ٢٤٢؛ باب فيه ذكر الصحيفه والجفر والجامعه ومصحف فاطمه عليها السلام.

٢- (٢). همان.

فضیل بن سَیِّکَرَه گوید: نزد امام صادق علیه السلام رفتم. امام علیه السلام به من فرمود: ای فضیل می دانی چند لحظه قبل در چه چیزی می نگریستم؟ فضیل در جواب عرض کرد: نه. حضرت فرمودند: در کتاب فاطمه علیها السلام نگاه می کردم. دیدم نام هر کس که در روی زمین قرار است پادشاه شود و نام پدرش در این مصحف آمده و نام فرزندان حسن مثنی - محمّد بن عبدالله بن حسن که از ائمه زیدیه و ملقب به نفس زکیه است - در کتاب حضرت نیامده است.

نتیجه آن که:

۱. مصحف فاطمه علیها السلام در مورد مسائل حلال و حرام و امور تشریحی نیست.

۲. مصحف فاطمه علیها السلام عنوان وحی متّصف به اعجاز ندارد؛ بلکه اخبار غیبی بوده که از سوی خداوند توسط جبرئیل بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله به ایشان منتقل می شده است.

۳. در این مصحف حوادثی که در آینده در امت پیامبر صلی الله علیه و آله و در ذرّیه حضرت زهرا علیها السلام و یا حوادث سایر امت ها پیش می آید، بیان شده است؛ حتی اسامی پادشاهان و حکام و سلاطین هر زمان تا قیامت در آن وجود دارد.

۴. از مجموع روایات استفاده می شود در منابع علم ائمه علیهم السلام غیر از علم به حلال و حرام، مهم ترین منبع همین مصحف فاطمه علیها السلام است.

۵. در مطالب آینده خواهد آمد که بر حسب صریح برخی از روایات، قرآنی که بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده است، آخرین کتاب آسمانی است و بعد از آن، دیگر کتابی نیامده است. این نکته نیز روشن است

ص: ۲۲۰

که قرآن به عنوان کتاب آسمانی و وحی الهی از ابتدا به عنوان کتاب مطرح بوده است؛ اما مصحف فاطمه علیها السلام به عنوان کتاب مطرح نیست. آری! نسبت به مصحف امیرالمؤمنین علیه السلام در روایات از آن به «کتاب علی» تعبیر شده است. این مطلب از این جهت است که در آن قرآن وجود دارد.

محدث بودن ائمه علیهم السلام

اشاره

نکته ای که باید مورد توجه قرار گیرد، آن است که در کتاب شریف کافی بابی با عنوان «أن الأئمة علیهم السلام محدثون» وجود دارد که حدیث اول آن بنا بر دیدگاه مجلسی رحمه الله ضعیف است؛^(۱) اما مؤلف کتاب الصحیح من الکافی آن را صحیح می داند. آن روایت چنین است:

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَجَّالِ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عُبَيْدِ بْنِ زُرَّارَةَ قَالَ: أَرْسَلَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى زُرَّارَةَ أَنْ يُعَلِّمَ الْحَكَمَ بْنَ عَتِيبَةَ أَنَّ أَوْصِيَاءَ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمُ السَّلَامُ مُحَدَّثُونَ؛^(۲)

عبید بن زراره گوید: امام باقر علیه السلام کسی را نزد حکم بن عتیبه فرستاد تا او را از این که اوصیای پیامبر صلی الله علیه و آله همگی محدث هستند آگاه کند.

ظاهر آن است که «حکم بن عتیبه» استاد زراره بوده و امام علیه السلام در ردّ «حکم بن عتیبه» که از زیدیه بوده، این پیام را برای او فرستاده است. برخی نیز بر این باورند که «حکم» از فقهای عامه است.

ص: ۲۲۱

۱- (۱). مرآة العقول، ج ۳، ص ۱۶۱.

۲- (۲). الکافی، ج ۱، ص ۲۷۰؛ باب أن الأئمة علیهم السلام محدثون مفهمون.

«حکم بن عتیه» از پیروان «محمد بن عبد الله بن حسن» بوده است؛ از این رو، امام علیه السلام یکی از شرایط امامت و وصایت پیامبر صلی الله علیه و آله را به او یادآور می شود.

نتیجه آن که این روایات به خوبی دلالت دارد تمامی امامان معصوم علیهم السلام توسط فرشته ای از فرشتگان مورد صحبت و کلام قرار می گرفتند و از طرف خداوند متعال مطالبی به آنان منتقل می شد. از این رو، در برخی از مواقع به هنگام نقل کلامی می فرمودند: «قال الله تعالی»، اما باید توجه داشت محدث بودن، به معنای پیامبر بودن آنان و نازل شدن وحی بر آنان نیست. پس، این که برخی از اهل سنت خیال نموده اند صرف محدث بودن ملازمه با پیامبر بودن دارد، حرفی است ناشی از جهالت و نادانی.

در کافی بابی با عنوان «باب الفرق بین الرسول والنبی والمحدث»^(۱) وجود دارد. از روایت های موجود در این باب و باب های مشابه، روشن می شود همان گونه که فاطمه زهراء علیها السلام محدثه بوده، ائمه اطهار علیهم السلام نیز همگی محدث بودند و از برخی از روایات نیز می توان دریافت برخی از مؤمنین و خواص نیز به گونه ای محدث می شوند.

روایت سوم باب مذکور چنین است:

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقِبَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَجْزُوبٍ عَنِ الْمَاحُولِ قَالَ: سَأَلْتُ أَيَّ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الرَّسُولِ وَالنَّبِيِّ وَالْمُحَدَّثِ قَالَ الرَّسُولُ الَّذِي يَأْتِيهِ جِبْرَائِيلُ قَبْلًا فَيَرَاهُ وَيُكَلِّمُهُ فَهَذَا الرَّسُولُ وَأَمَّا النَّبِيُّ فَهُوَ الَّذِي يَرَى فِي مَنَامِهِ نَحْوَ رُؤْيَا إِبْرَاهِيمَ وَنَحْوَ مَا كَانَ رَأَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ

ص: ۲۲۲

۱- (۱). الكافي، ج ۱، ص ۱۷۶.

أَسْبَابِ النَّبُوَّةِ قَبْلَ الْوَحْيِ حَتَّى أَتَاهُ جِبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ بِالرِّسَالَةِ وَكَانَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حِينَ جُمِعَ لَهُ النَّبُوَّةُ وَحَيَّاهُ اللَّهُ الرِّسَالَةَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ يَجِيئُهُ بِهَا جِبْرِئِيلُ وَيُكَلِّمُهُ بِهَا قَبْلًا وَمِنَ الْأَنْبِيَاءِ مَنْ جُمِعَ لَهُ النَّبُوَّةُ وَيَرَى فِي مَنَامِهِ وَيَأْتِيهِ الرُّوحُ وَيُكَلِّمُهُ وَيُحَدِّثُهُ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونَ يَرَى فِي الْيَقَظَةِ وَأَمَّا الْمُحَدَّثُ فَهُوَ الَّذِي يُحَدِّثُ فَيَسْمَعُ وَلَا يُعَايِنُ وَلَا يَرَى فِي مَنَامِهِ؛(۱)

احول گوید: از امام باقر علیه السلام درباره رسول، نبی و محدث پرسیدم؛ امام علیه السلام در پاسخ فرمود: رسول کسی است که جبرئیل علیه السلام رو در رو نزد او می آید و او جبرئیل را می بیند و با او سخن می گوید. اما نبی به کسی گفته می شود که در خواب رویاهایی ببیند؛ مانند رؤیای ابراهیم علیه السلام و یا رؤیاهای پیامبر صلی الله علیه و آله که پیش از نبوت درباره اسباب نبوت می دید، تا آن گاه که جبرئیل از سوی خدا نزد او آمد و رسالت را برای آن حضرت آورد ادامه داشت. محمد صلی الله علیه و آله هنگامی که اسباب نبوت برای او گرد آمد و آماده شد، رسالت نیز از سوی خدا برای او به واسطه جبرئیل آمد و جبرئیل نزد آن حضرت می آمد و رو در رو با آن حضرت سخن می گفت. برخی از انبیا، اسباب نبوت برایشان حاصل می شد و در خواب می دیدند و روح القدس نیز نزد آنان می آمد و با آنان سخن می گفت بی آن که در بیداری چیزی ببینند. اما محدث همان است که با او سخن گفته می شود و آن سخنان را می شنود ولی کسی را در خواب یا بیداری نمی بیند.

در کتاب کافی باب دیگری تحت عنوان «فی أنَّ الأئمة بمن يشبهون ممن مضى و كراهيه القول فيهم بالنبوّه»(۲) وجود دارد. کلمه «کراهِت» در

ص: ۲۲۳

۱- (۱). الکافی، ج ۱، ص ۱۷۶؛ باب الفرق بين الرسول و النبي و المحدث.

۲- (۲). همان، ص ۲۶۸.

و احتمال دوم، «حضرت خضر» است.

در همین راستا مجلسی رحمه الله در بحار الانوار روایاتی در ارتباط با محدث بودن ائمه اطهار علیهم السلام نقل می نماید.

روایت اول:

حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ عَنْ عِمْرَانَ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَضِيلِ عَنْ أَبِي حَمْرَةَ الثَّمَالِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ وَلَا مُحَدِّثٍ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانَ فِي أُمَّيَّتِهِ فَقُلْتُ وَأَيُّ شَيْءٍ الْمَحَدِّثُ؟ قَالَ يُنَكِّتُ فِي أُذُنِهِ فَيَسْمَعُ طِينًا كَطِينِ الطَّسْتِ أَوْ يُقْرَعُ عَلَى قَلْبِهِ فَيَسْمَعُ وَقَعًا كَوَقَعِ السَّلْسَلَةِ عَلَى الطَّسْتِ. فَقُلْتُ: نَبِيٌّ؟ فَقَالَ: لَا، مِثْلَ الْخَضِرِ وَمِثْلَ ذِي الْقَرْنَيْنِ؛ (۱)

ابو حمزه گوید: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می فرمود: و ما اَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ وَلَا مُحَدِّثٍ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانَ فِي أُمَّيَّتِهِ . گفتیم: «محدّث» چیست؟ امام علیه السلام فرمود: چیزی به گوشش می خورد و صدای طینی مانند طین طشت می شنود و یا آن که چیزی بر قلب او می خورد که صدایی مانند افتادن زنجیر بر طشت می شنود. گفتیم: آیا محدث نبی است؟ فرمود: نه؛ بلکه کسانی مانند خضر و ذی القرنین محدث هستند.

روایت دوم:

این روایت نیز معتبر است؛ مطابق این روایت امام صادق علیه السلام می فرماید:

ص: ۲۲۵

۱- (۱) . بحار الأنوار، ج ۲۶، ص ۶۹؛ به نقل از: بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۳۷۳، ح ۱۷.

علی عن أبيه عن ابن أبي عمير عن الحسين بن أبي العلاء قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: إنما الوقوف علينا في الحلال والحرام فأما النبوه فلا (١)؛

حسین بن ابی علا گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: بر شماست که برای دانستن حلال و حرام نزد ما آید نه این که ما را در مقام نبوت بدانید.

از این روایت به خوبی روشن می شود که در زمان ائمه اطهار علیهم السلام نیز عدّه ای نسبت به آن ها غلو می کردند.

روایت سوم:

این روایت نیز از جهت سند صحیح است:

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْأَشْعَرِيُّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْبَرْقِيِّ عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُؤَيْدٍ عَنْ يَحْيَى بْنِ عِمْرَانَ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَيُّوبَ بْنِ الْحَرِّ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ ذِكْرُهُ خَتَمَ بِنَبِيِّكُمْ النَّبِيَّينَ فَلَا نَبِيَّ بَعْدَهُ أَبَدًا وَخَتَمَ بِكِتَابِكُمُ الْكِتَابَ فَلَا كِتَابَ بَعْدَهُ أَبَدًا وَأَنْزَلَ فِيهِ تَبْيَانًا كُلَّ شَيْءٍ وَخَلَقَكُمْ وَخَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَنَبَأَ مَا قَبْلَكُمْ وَفَضَّلَ مَا بَيْنَكُمْ وَخَبَرَ مَا بَعْدَكُمْ وَأَمَرَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ وَمَا أَنْتُمْ صَائِرُونَ إِلَيْهِ؛ (٢)

ایوب بن حرّ گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود:

ص: ۲۲۶

۱- (۱). الکافی، ج ۱، ص ۲۶۸؛ باب فی أن الأئمة بمن يشبهون ممن مضى وکراهیه القول فیهم بالنبوه.

۲- (۲). همان، ص ۲۶۹؛ باب فی أن الأئمة بمن يشبهون ممن مضى وکراهیه القول فیهم بالنبوه؛ مرآة العقول، ج ۳، ص ۱۵۷.

خداوند متعال نبوت را با پیامبر شما ختم کرد و پس از او دیگر هرگز پیامبری نخواهد آمد و با قرآن شما، فرستادن کتب آسمانی را ختم کرد و پس از آن، هرگز کتابی نازل نخواهد شد؛ در قرآن اسباب روشن شدن هر چیز و آفرینش شما و آسمان ها و زمین و خبر گذشتگان و شما و آیندگان و بهشت و آتش و آن چه شما به سوی آن می روید، همگی هست.

این روایت به خوبی دلالت می کند بر این که طبق مبانی شیعه پس از قرآن، دیگر هیچ کتابی نخواهد آمد؛ پس، محصف فاطمه زهراء علیها السلام کتابی نیست که خداوند توسط جبرئیل علیه السلام بر حضرت زهرا علیها السلام فرستاده باشد.

روایت چهارم:

این روایت موثق است.

عِدَّةٌ مِنْ أَصِيحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْمُخْتَارِ عَنِ الْحَارِثِ بْنِ الْمُغِيرَةِ قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ مُحَدَّثًا، فَقُلْتُ: فَتَقُولُ نَبِيٌّ؟ قَالَ: فَحَرَكَ بِيَدِهِ هَكَذَا ثُمَّ قَالَ: أَوْ كَصَاحِبِ سُلَيْمَانَ أَوْ كَصَاحِبِ مُوسَى أَوْ كَذِي الْقُرْنَيْنِ أَوْ مَا بَلَغَكُمْ أَنَّهُ قَالَ وَفِيكُمْ مِثْلُهُ؟ (١)

حارث بن مغیره گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: علی علیه السلام محدث بود. حارث گفت: گفتیم: آیا او را پیامبر می دانی؟ امام علیه السلام دست های خود را این گونه حرکت دادند (کنایه از انکار) و فرمود: مانند

ص: ۲۲۷

۱- (۱). الکافی، ج ۱، ص ۲۶۹؛ باب فی أن الأئمة بمن يشبهون ممن مضى و كراهيه القول فيهم بالنبوه.

یار سلیمان (آصف بن برخیا) یا مانند یار موسی (یوشع و یا خضر) و یا مانند ذی القرنین. مگر نشنیده ای که امیر المؤمنین علیه السلام در میان شما مانند ذی القرنین هست؟.

در این روایت بدین نکته اشاره شده که امیر المومنین علیه السلام محدث بوده و حضرت در پاسخ این که آیا او نبی بوده است؟ فرمودند: نه؛ او همانند آصف بن برخیا، یا یوشع بن نون، یا خضر و یا ذی القرنین است و پیامبر نیست. عبارت «و فیکم مثله» اشاره به سخن امیر المؤمنین است که در تفسیر قمی (۱) و برخی از مجامع روایی نقل شده است.

روایت پنجم:

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ بُرَيْدِ بْنِ مُعَاوِيَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ وَأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قُلْتُ لَهُ مَا مَنَزِلَتُكُمْ وَمَنْ تُشَبِّهُونَ مِمَّنْ مَضَى قَالَ صَاحِبُ مُوسَى وَذُو الْقُرْنَيْنِ كَأَنَّا عَالَمَيْنِ وَلَمْ يَكُونَا نَبِيَيْنِ؛ (۲)

برید بن معاویه گوید: به امام باقر و امام صادق گفتم: جایگاه و منزلت شما در چه حد است و به کدام یک از گذشتگان شبیه هستید؟ امام فرمود: ما به یار موسی (خضر یا یوشع بن نون) و ذو القرنین شبیه هستیم که پیامبر نبودند اما دانشمند بودند.

ص: ۲۲۸

۱- (۱). تفسیر القمی، ج ۲، ص ۴۱: «وسئل أمير المؤمنين عليه السلام عن ذی القرنین نبیاً کان أم ملكاً، فقال: لا نبی ولا ملك، بل إنما هو عبد أحب الله فأحبه ونصح لله فنصح له، فبعثه الله إلى قومه فضربوه على قرنه الأيمن، فغاب عنهم ما شاء الله أن يغيب، ثم بعثه الثانيه فضربوه على قرنه الأيسر، فغاب عنهم ما شاء الله أن يغيب ثم بعثه ثالثه فمكن الله له في الأرض وفيكم مثله یعنی نفسه».

۲- (۲). الكافي، ج ۱، ص ۲۶۹؛ باب فی أن الأئمة بمن يشبهون ممن مضى و كراهیه القول فيهم بالنبوه.

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْبَرْقِيِّ عَنْ أَبِي طَالِبٍ عَنْ سَدِيدٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ قَوْمًا يَزْعُمُونَ أَنَّكُمْ آلُ اللَّهِ، يَتْلُونَ بِذَلِكَ عَلَيْنَا قُرْآنًا، وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهُ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهُ (١) فَقَالَ: يَا سَدِيدُ سَمِعِي وَبَصْرِي وَبَشْرِي وَلَحْمِي وَدَمِي وَشَعْرِي مِنْ هَؤُلَاءِ بَرَاءٌ وَبَرِيَّ اللَّهُ مِنْهُمْ مِثْلَ هَؤُلَاءِ عَلَيَّ دِينِي وَلَا عَلَيَّ دِينَ آبَائِي وَاللَّهِ لَا يَجْمَعُنِي اللَّهُ وَإِيَّاهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا وَهُوَ سَاخِطٌ عَلَيْهِمْ قَالَ قُلْتُ وَعِنْدَنَا قَوْمٌ يَزْعُمُونَ أَنَّكُمْ رُسُلٌ يُقْرَأُونَ عَلَيْنَا بِذَلِكَ قُرْآنًا يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ الرَّسُلُ كُلُّوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ (٢) فَقَالَ: يَا سَدِيدُ سَمِعِي وَبَصْرِي وَشَعْرِي وَبَشْرِي وَلَحْمِي وَدَمِي مِنْ هَؤُلَاءِ بَرَاءٌ وَبَرِيَّ اللَّهُ مِنْهُمْ وَرَسُولُهُ مِثْلَ هَؤُلَاءِ عَلَيَّ دِينِي وَلَا عَلَيَّ دِينَ آبَائِي وَاللَّهِ لَا يَجْمَعُنِي اللَّهُ وَإِيَّاهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا وَهُوَ سَاخِطٌ عَلَيْهِمْ قَالَ قُلْتُ فَمَا أَنْتُمْ قَالِ نَحْنُ خُرَّانٌ عَلَّمَ اللَّهُ نَحْنُ تَرَاجِمُهُ أَمْرُ اللَّهِ نَحْنُ قَوْمٌ مَعْصُومُونَ أَمَرَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بِطَاعَتِنَا وَنَهَى عَنْ مَعْصِيَتِنَا نَحْنُ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ عَلَيَّ مِنْ دُونَ السَّمَاءِ وَفَوْقَ الْأَرْضِ؛ (٣)

سدید گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: گروهی شما را خدایان

ص: ۲۲۹

۱- (۱). سوره زخرف، آیه ۸۳.

۲- (۲). سوره مؤمنون، آیه ۵۱.

۳- (۳). الکافی، ج ۱، ص ۲۶۹؛ باب فی أن الأئمة بمن يشبهون ممن مضى و كراهيه القول فيهم بالنبوه.

می پندارند و این آیه را برای اثبات سخن خود بر ما می خوانند: وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهُ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهُ أَمَامَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: ای سدیر گوش و دیده و پوست و گوشت و خون و موی من از اینان برائت دارد و خدا نیز از اینان برائت جسته است. اینان بر دین من و پدرانم نیستند. به خدا سوگند! خداوند، من و اینان را در روز رستاخیز گرد هم نخواهد آورد مگر آن که خداوند بر آنان خشمگین باشد. سدیر گفت: گروهی نزد ما هستند که شما را رسول می دانند و این آیه را برای اثبات سخن خود بر ما می خوانند: يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُّوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحاً إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ؛ امام علیه السلام فرمود: ای سدیر! گوش و دیده و پوست و گوشت و خون و موی من از اینان برائت دارد و خدا نیز از اینان برائت جسته است. اینان بر دین من و پدرانم نیستند. به خدا سوگند خداوند، من و اینان را در روز رستاخیز گرد هم نخواهد آورد مگر آنکه خداوند بر آنان خشمگین باشد. سدیر گفت: پس شما چگونه کسانی هستید؟ امام علیه السلام فرمود: ما گنجینه داران دانش خدا و مفسران فرمان خدا هستیم. ما گروهی معصوم هستیم که خداوند مردم را فرمان داده تا از ما اطاعت کنند و از نافرمانی ما بپرهیزند. ما حجت رسای خداوند در زیر آسمان و بر روی زمین هستیم.

روایت هفتم:

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بَحْرٍ عَنِ ابْنِ مُسَيْكَانَ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ الْأَيْمَةُ بِمَنْزِلِهِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَّا أَنَّهُمْ لَيْسُوا

ص: ۲۳۰

بَأَنْبِيَاءَ وَلَمَّا يَجْلُ لَهُمْ مِنَ النَّسَاءِ مَا يَجْلُ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَأَمَّا مَا خَلَا ذَلِكَ فَهُمْ فِيهِ بِمَنْزِلَةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ (١)؛

محمد بن مسلم گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: امامان جایگاهی مانند جایگاه پیامبر صلی الله علیه و آله دارند جز آن که نبی نیستند و آن چه درباره زنان برای پیامبر صلی الله علیه و آله روا بود، برای آنان روا نیست؛ ولی در دیگر موارد همانند پیامبر صلی الله علیه و آله هستند.

امامان علیهم السلام، مؤید به روح

باب دیگری در اصول کافی تحت عنوان «باب الروح التي يسدّد الله بها الأئمة عليهم السلام» وجود دارد که برخی از روایات آن چنین است:

روایت اول:

اولین روایت این باب که خبری معتبر است، می گوید:

عَدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ عَنِ يَحْيَى الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي الصَّبَّاحِ الْكِنَانِيِّ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ (٢) قَالَ خَلَقَ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَعْظَمَ مِنْ جِبْرَائِيلَ وَمِيكَائِيلَ كَانَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يُخْبِرُهُ وَيُسَدِّدُهُ وَهُوَ مَعَ الْأَئِمَّةِ مِنْ بَعْدِهِ؛ (٣)

ص: ٢٣١

١- (١). الكافي، ج ١، ص ٢٧٠؛ باب في أن الأئمة بمن يشبهون ممن مضى و كراهيه القول فيهم بالنبوه.

٢- (٢). سورة شوری، آیه ٥٢.

٣- (٣). الكافي، ج ١، ص ٢٧٣؛ باب الروح التي يسدّد الله بها الأئمة عليهم السلام.

ابوبصیر گوید: از امام صادق علیه السلام در باره آیه وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ پرسیدم. امام علیه السلام فرمود: آفریده ای از آفریدگان خداست که بزرگ تر از جبرئیل و میکائیل است و با پیامبر صلی الله علیه و آله بود و او را آگاهی می داد و یاری می نمود و او با امامان پس از پیامبر صلی الله علیه و آله است.

از این روایت استفاده می شود محدث بودن ائمه علیهم السلام از طریق فرشته ای به نام روح بوده است که دارای دو خصوصیت است؛ یکی خبر دادن و دوم این که تأییدکننده است.

روایت دوم:

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَصْبَاطٍ عَنْ أَصْبَاطِ بْنِ سَالِمٍ قَالَ: سَأَلَهُ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ هَيْتٍ وَأَنَا حَاضِرٌ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا فَقَالَ مُنْذُ أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ ذَلِكَ الرُّوحَ عَلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله مَا صَعَدَ إِلَى السَّمَاءِ وَإِنَّهُ لَفِينَا؛ (۱)

اسباط بن سالم گوید: مردی از مردمان هیت از امام صادق علیه السلام درباره آیه وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا پرسید. امام علیه السلام فرمود: از هنگامی که خداوند روح را بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل فرموده تا کنون به آسمان باز نگشته و در میان ما است.

بنا بر این دو روایت، فرشته ای که آن را «روح» می خوانند از همه فرشتگان حتی جبرئیل و میکائیل بزرگ تر است و پس از پیامبر صلی الله علیه و آله نزد ائمه علیهم السلام است.

ص: ۲۳۲

۱- (۱). الکافی، ج ۱، ص ۲۷۳؛ باب الروح التي يسد الله بها الأئمة عليهم السلام.

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ عِمْرَانَ بْنِ مُوسَى عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَشْبَاطٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَضِيلِ عَنْ أَبِي حَمَزَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْعِلْمِ أَهْوَى عِلْمٌ يَتَعَلَّمُهُ الْعَالِمُ مِنْ أَفْوَاهِ الرَّجَالِ أَمْ فِي الْكِتَابِ عِنْدَكُمْ تَقْرَأُونَهُ فَتَعَلَّمُونَ مِنْهُ قَالَ الْأَمْرُ الْأَعْظَمُ مِنْ ذَلِكَ وَأَوْجَبُ أَمَّا مَا سَمِعْتَ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ ثُمَّ قَالَ أَيُّ شَيْءٍ يَقُولُ أَصِحَابُكُمْ فِي هَذِهِ الْآيَةِ أَيْقِرُونَ أَنَّهُ كَانَ فِي حَالٍ لَا يَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ فَقُلْتُ لَا أَدْرِي جُعِلَتْ فِدَاكَ مَا يَقُولُونَ فَقَالَ لِي بَلَى قَدْ كَانَ فِي حَالٍ لَا يَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ حَتَّى بَعَثَ اللَّهُ تَعَالَى الرُّوحَ الَّتِي ذَكَرَ فِي الْكِتَابِ فَلَمَّا أَوْحَاهَا إِلَيْهِ عَلِمَ بِهَا الْعِلْمَ وَالْفَهْمَ وَهِيَ الرُّوحُ الَّتِي يُعْطِيهَا اللَّهُ تَعَالَى مَنْ شَاءَ فَإِذَا أُعْطَاهَا عَبْدًا عَلِمَهُ الْفَهْمَ؛ (۱)

ابو حمزه گوید: از امام صادق علیه السلام درباره دانش و علم آنان پرسیدم که آیا همان دانشی است که دانشمند از دهان مردان اهل علم می آموزند یا آن که در کتاب و نزد شماست و آن را می خوانید و از آن آگاه می شوید؟ امام علیه السلام فرمود: حقیقت امر بزرگ تر از آن است که تو گفتی. مگر نشنیده ای که خداوند می فرماید: وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ؟ سپس فرمود: اصحاب شما درباره این آیه چه می گویند؟ آیا می پذیرند پیامبر صلی الله علیه و آله در حالتی

بوده است که نمی دانسته کتاب چیست و ایمان کدام است؟ ابو حمزه گفت: فدایت شوم نمی دانم چه می گویند. امام علیه السلام فرمود: آری، پیامبر صلی الله علیه و آله پیش از نبوت در حالتی بود که کتاب و ایمان را نمی شناخت تا آن که خداوند روح را که در قرآن از آن یاد کرده به سوی او فرستاد و علم و فهم را با آن روح دریافت. این همان روحی است که خداوند به هر کس که بخواهد می بخشد و هنگامی که خداوند این روح را به او داد، به او دانش می آموزد.

با توجه به بخش پایانی روایت ممکن است بگوییم «روح» ویژه اوصیا نیست و ممکن است بندگان خاص خدا که به درجه وصایت نرسیده اند نیز اندازه ای به مقام محدث بودن برسند و روح عظیم را به فراخور حال، تا اندازه ای درک کنند.

با دقت در روایاتی که در این بخش ذکر شد، در می یابیم این سخن معاندین که جبرئیل جز بر پیامبر نازل نمی شود، نادرست است؛ گذشته از این، لازم نیست اخبار آسمانی را تنها جبرئیل به اولیای خدا برساند، بلکه ممکن است فرشتگانی دیگر مانند «روح» که در قرآن و روایات ذکر شده، حامل کلام الهی به اولیای خدا باشند.

خلاصه مطلب این که: هم چنان که گذشت، دانشمندان اهل سنت چنان چه می خواهند بدون عناد و دشمنی درباره روایات شیعه بحث کنند، باید با شناخت کامل از دیدگاه شیعه و مبانی حدیثی وارد در کتب شیعه و روایات آن وارد شوند و مجموعه روایات را در نظر بگیرند؛ نه آن که یک روایت یا بخشی از آن را مورد استناد خود قرار دهند و شیعه را متهم به تحریف و یا قول به نبوت فاطمه زهرا علیها السلام کنند.

اشاره

هرچند اهل سنت اعتقاد به تحریف قرآن را به علمای امامیه نسبت داده اند، اما در برخی از کتب خود روایاتی دالّ بر تحریف قرآن آورده اند و گاهی به تحریف قرآن تصریح کرده اند.

بیشینه علمای اهل سنت برای توجیه این روایات، راه نسخ تلاوت را انتخاب نموده اند و بر این باورند آیاتی که از قرآن حذف شده، آیاتی بوده که بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده است ولی تلاوتشان نسخ شده و حکم آن ها باقی مانده است.

اما بزرگان شیعه از علمای معاصر مانند محقق خوئی رحمه الله در کتاب البیان^(۱) و آیت الله فاضل لنکرانی قدس سره در کتاب مدخل التفسیر^(۲) نسخ تلاوت را نوعی تحریف می دانند. علامه طباطبایی رحمه الله نیز در المیزان نسخ تلاوت را قبیح ترین و شدیدترین انواع تحریف می داند.^(۳)

محقق خوئی رحمه الله به دوازده مورد از مواردی که علمای اهل سنت به نسخ تلاوت قائل شده اند، اشاره می کند که در ادامه به بررسی آن ها می پردازیم.

مورد اول: آیه رجم

مورد اول درباره آیه رجم است که پیش از این پیرامون آن سخن گفتیم. این روایت از ابن عباس نقل شده است:

ص: ۲۳۵

۱- (۱). البیان، ص ۲۰۱.

۲- (۲). مدخل التفسیر، ص ۲۱۰.

۳- (۳). المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۲، ص ۱۱۵ و ۱۱۶.

روی ابن عباس آن عمر قال فیما قال، وهو علی المنبر: إن الله بعث محمّداً صلى الله عليه وآله بالحقّ، وأنزل عليه الكتاب، فكان ممّياً أنزل الله آیه الرجم، فقرأناها، وعقلناها، ووعيناها. فلذا رجم رسول الله صلى الله عليه وآله ورجمنا بعده فأخشى إن طال بالناس زمان أن يقول قائل: والله ما نجد آیه الرجم في كتاب الله، فيضلّوا بترك فريضه أنزلها الله، والرجم في كتاب الله حقّ علی من زنى إذا أحصن من الرجال... ثمّ إنّنا كنّا نقرأ فیما نقرأ، من كتاب الله: «أن لا ترغبوا عن آبائكم فإنّهم كفرا بكم أن ترغبوا عن آبائكم»، أو: «إنّ كفرا بكم أن ترغبوا عن آبائكم»...؛(۱)

ابن عباس گوید: روزی عمر در میان سخنان خود بر روی منبر گفت: خداوند محمّد صلی الله علیه و آله را به حق برانگیخت و کتاب را بر او فرو فرستاد. یکی از آیاتی که خداوند فرو فرستاد آیه رجم بود و ما آن را خواندیم و به خاطر سپردیم و در دل نگاه داشتیم. از این رو بود که پیامبر صلی الله علیه و آله رجم می فرمود و ما نیز پس از او رجم می کردیم. اینک می ترسم که با گذشت زمان کسی بگوید آیه رجم از قرآن نیست و در نتیجه با ترک یکی از فرایضی که خدا فرو فرستاده مردم گمراه شوند در حالی که رجم در کتاب خداست و باید هر زناکار محصنی را رجم کرد...

دیگر این که این آیه را نیز ما می خواندیم و آن این بود: «أن لا- ترغبوا عن آبائكم...» یعنی از پدرانتان رو نگردانید که کفر است اگر از آنان رو بگردانید و یا آن که کفری برای شماست که از پدرانتان رو بگردانید...

ص: ۲۳۶

۱- (۱). البيان في تفسير القرآن، ص ۲۰۲، به نقل از: صحيح بخاری، ج ۸، ص ۲۶ و صحيح مسلم، ج ۵، ص ۱۱۶.

محقق خوبی رحمه الله در ادامه سخنی را از سیوطی نقل می کند به این شرح:

وذكر السيوطي: أخرج ابن اشته في المصاحف عن الليث بن سعد. قال: «أول من جمع القرآن أبوبكر، وكتبه زيد وكان الناس يأتون زيد بن ثابت فكان لا يكتب آية إلا بشاهدي عدل... وإن عمر أتى بآية الرجم فلم يكتبها لأنه كان وحده»؛(۱)

سیوطی گوید: ابن اشته در مصاحف از لیث بن سعد این حدیث را استخراج کرده است: نخستین کسی که قرآن را گردآوری کرد ابوبکر بود و زید آن را می نگاشت و مردم نزد زید بن ثابت می رفتند و او هر آیه را به شهادت دو گواه عادل ثبت می کرد... و عمر آیه رجم را آورد ولی چون تنها او گواه بر این آیه بود، این آیه ثبت نشد.

ایشان پس از نقل کلام سیوطی می نویسد:

أقول: وآية الرجم التي ادعى عمر أنها من القرآن، ولم تقبل منه رويت بوجه: منها: «إذا زنى الشيخ والشيخه فارجموهما البتة، نكالا من الله، والله عزيز حكيم» ومنها: «الشيخ والشيخه فارجموهما البتة بما قضيا من اللذه» ومنها: «إن الشيخ والشيخه إذا زنيا فارجموهما البتة» وكيف كان فليس في القرآن الموجود ما يستفاد منه حكم الرجم. فلو صححت الرواية فقد سقطت آية من القرآن لا محاله؛(۲)

آیه رجم که عمر ادعا کرده از قرآن است و از او پذیرفته نشد،

ص: ۲۳۷

۱- (۱). الإثقان في علوم القرآن، ج ۱، ص ۱۶۳.

۲- (۲). البيان في تفسير القرآن، ص ۲۰۲.

به چند تعبیر روایت شده است. محقق خوبی رحمه الله سه روایت از آیه مورد ادعای عمر را بیان می کند و سپس گوید: به هر حال در قرآن موجود آیه ای که از آن حکم رجم استفاده شود، نیست.

پس، اگر این روایت درست باشد باید گفت یک آیه از قرآن ساقط شده است.

مورد دوم: تعداد حروف قرآن

محقق خوبی رحمه الله مورد دوم را از طبرانی نقل می کند:

أخرج الطبرانی بسند موثق عن عمر بن الخطاب مرفوعاً: «القرآن ألف وسبعه وعشرون ألف حرف». بينما القرآن الذي بين أيدينا لا يبلغ ثلث هذا المقدار، وعليه فقد سقط من القرآن أكثر من ثلثيه؛^(۱)

طبرانی این روایت را به سند موثق از عمر به صورت مرفوع نقل کرده است که «قرآن یک میلیون و بیست و هفت هزار حرف است»؛ در حالی که قرآن موجود نزد ما، یک سوم این مقدار نیز نیست؛ بنابراین، بیش از دو سوم قرآن ساقط شده است.

این روایت در الاتقان سیوطی^(۲) و معجم الأوسط^(۳) نقل شده است.

مورد سوم: روایت مسند احمد

مورد سوم را محقق خوبی رحمه الله از مسند احمد حنبل نقل می کند:

روی ابن عباس عن عمر أنه قال: إن الله عزَّ وجل بعث محمداً

ص: ۲۳۸

۱- (۱). البيان في تفسير القرآن، ص ۲۰۳.

۲- (۲). الاتقان في علوم القرآن، ج ۱، ص ۱۹۰.

۳- (۳). المعجم الأوسط للطبرانی، ج ۶، ص ۳۶۱.

بالحق، وأنزل معه الكتاب، فكان ممّا أنزل إليه آية الرجم، فرجم رسول الله صلى الله عليه و آله ورجمنا بعده، ثم قال: كُنَّا نقرأ: «ولا ترغبوا عن آبائكم فإنه كفر بكم»، أو: «إن كفراً بكم أن ترغبوا عن آبائكم»؛(۱)

ابن عباس گوید: عمر گفت: خداوند محمد صلی الله علیه و آله را به حق برانگیخت و کتاب را بر او فرو فرستاد. یکی از آیاتی که خداوند فرو فرستاد آیه رجم بود. سپس گفت: ما این آیه را نیز در قرآن می خواندیم: «ولا ترغبوا عن آبائکم فإنه کفر بکم».

این روایت با روایت اول یکی است و راوی هر دو ابن عباس رحمه الله است. بنابراین، نمی توان به عنوان مورد مستقل آن را پذیرفت.

مورد چهارم: از دست رفتن مقدار زیادی از قرآن

این مورد نیز از الاتقان سیوطی نقل شده است:

روی نافع أن ابن عمر قال: «لا يقولن أحدكم قد أخذت القرآن كله وما يدريه ما كله؟ قد ذهب منه قرآن كثير، ولكن ليقبل قد أخذت منه ما ظهر»؛(۲)

نافع گوید: فرزند عمر گفت: مبادا یکی شما بگوید «من همه قرآن را گرفته ام» و کسی نیست که همه قرآن را بشناسد؛ چرا که بسیاری از قرآن از دست رفته است. پس، باید بگوید: آن چه از قرآن آشکار شده را گرفتیم.

مورد پنجم: تعداد آیات سوره احزاب

مورد پنجم نیز منقول از سیوطی است:

ص: ۲۳۹

۱- (۱). البيان في تفسير القرآن، ص ۲۰۳، به نقل از: مسند أحمد، ج ۱، ص ۴۷.

۲- (۲). همان، به نقل از: الاتقان في علوم القرآن، ج ۲، ص ۶۶.

روی عروه بن الزبیر عن عائشه قالت: «كانت سورة الأحزاب تقرأ في زمن النبي صلى الله عليه وآله مائتي آيه، فلما كتب عثمان المصاحف لم نقدر منها إلا ما هو الآن»؛(۱)

عروه بن زبیر گوید: عایشه گفت: سوره احزاب در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله دویست آیه بود و هنگامی که عثمان مصاحف را گردآوری کرد، ما جز به آنچه هست (هفتاد و سه آیه) دست نیافتیم.

مورد ششم: تغییر آیه ۵۶ سوره احزاب

روت حمیده بنت ابی یونس. قالت: قرأ علیّ أبی - وهو ابن ثمانین سنه - فی مصحف عائشه: إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا وَعَلَى الَّذِينَ يَصِلُونَ الصَّفُوفِ الْأُولِ. قالت: قبل أن يغير عثمان المصاحف؛(۲)

حمیده دختر یونس هنگامی که پدرم به سن هشتاد سالگی رسیده بود آیه إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا را در مصحف عایشه چنین می خواند: «و علی الذین یصلون الصفوف الأول صلوا علیه وسلموا تسلیماً» - و بر کسانی که در صف اول نماز می گزارند - این پیش از آن بود که عثمان قرآن ها را تغییر دهد.

مورد هفتم: حذف سوره ای از قرآن با تعداد آیات برابر سوره توبه

وروی أبو حرب ابن الأسود عن أبيه. قال: بعث أبو موسى الأشعري إلى قراء أهل البصره، فدخل عليه ثلاثمائة رجل. قد

ص: ۲۴۰

۱- (۱). البيان في تفسير القرآن، ص ۲۰۳.

۲- (۲). همان، به نقل از: الإتيان في علوم القرآن، ج ۲، ص ۶۷.

قرءوا القرآن. فقال: أنتم خيار أهل البصره وقراؤهم، فاتلوه ولا يطولن عليكم الأمد فتقسوا قلوبكم كما قست قلوب العرب من كان قبلكم، وإنا كنا نقرأ سورة كنا نشبهها في الطول والشده ببراءه فأنسيتها، غير أنني قد حفظت منها: «لو كان لابن آدم واديان من مال لا بتغى وادياً ثالثاً ولا يملأ جوف ابن آدم إلا التراب». وكنا نقرأ سورة كنا نشبهها بإحدى المسبحات فأنسيتها، غير أنني حفظت منها: «يا أيها الذين آمنوا لم تقولون ما لا تفعلون، فتكتب شهادة في أعناقكم، فتسألون عنها يوم القيامة»؛(۱)

ابو حرب ابن الاسود از پدرش چنین نقل کرده: ابو موسی اشعری کسی را نزد قاریان اهل بصره فرستاد و آنان را خواست. سیصد مرد نزد او آمدند که همه قاری قرآن بودند. ابو موسی به آنان گفت: شما خوبان بصره و قاریان آنجا هستید پس قرآن را تلاوت کنید و تلاوت قرآن را رها نکنید تا دلتان مانند دل های عرب که پیش از شما بودند سخت نشود. ما سوره ای را می خواندیدم که در طول و شدت به اندازه سوره توبه بود و اینک آن را فراموش کرده ام و تنها یک آیه از آن را به خاطر دارم و آن این است: «اگر برای آدمی دو وادی از مال و دارایی بود، باز در پی وادی سومی می رفت و شکم آدمی را جز خاک پر نمی کند». هم چنین سوره ای بود به اندازه یکی از مسبحات و من آن را فراموش کردم مگر یک آیه از آن را و آن آیه این است: «ای کسانی که ایمان آورده اید چرا چیزی می گوید که آن را به کار نمی بندید؛ پس آن چه گفته اید گواهی خواهد شد بر گردن های شما و در روز رستاخیز درباره آن ها از شما پرسش خواهد شد».

ص: ۲۴۱

سیوطی عبارت مذکور در سخن ابو موسی یعنی «لو كان لابن آدم وادیان من مال لا بتغی وادياً ثالثاً ولا يملأ جوف ابن آدم إلا التراب» را از هفت نفر از صحابه، ابوموسی اشعری، ابو واقد لیشی، زید بن ارقم، جابر بن عبدالله، بریده بن الخزری، ابی بن کعب و عبدالله بن مسعود نقل نموده است. (۱) هم چنین آن را از کتاب های مهم اهل سنت، یعنی صحیح مسلم، جامع الاصول ابن اثیر، محاضرات راغب اصفهانی و کبار از حفاظ نقل کرده است، (۲) علاوه این که حاکم نیشابوری (۳)، ابوعلی، (۴) احمد بن حنبل، (۵) طبرانی، (۶) بیهقی، ابوبکر البزاز، ترمذی و عدّه زیادی معتقدند این عبارت در قرآن عهد رسول مکرم اسلام صلی الله علیه و آله بوده و آن را قرائت می کردند، اما در قرآن فعلی وجود ندارد.

روشن است اهل سنت تحریف به نقصان را در حدّ سوره و بیش از آن پذیرفته اند تا جایی که می گویند دو سوم قرآن از دست رفته است! از دیگر سو، هرچند امامیه بر عدم تحریف به زیاده اجماع دارند، اما در کلمات اهل سنت، وجود تحریف به زیاده در برخی از آیات مشاهده می شود. گذشته از آن در هیچ یک از روایات دالّ بر تحریف به نقصان که در مجامع روایی امامیه نقل شده است - صرف نظر از اشکال سندی و دلّالی - هیچ گاه نقصان قرآن به یک سوره یافت نمی شود؛ بر خلاف

ص: ۲۴۲

۱- (۱). الدر المنثور، ج ۱، ص ۱۰۵.

۲- (۲). محاضرات الادباء و محاورات الشعراء و البلغاء، ج ۴، ص ۱۶۸.

۳- (۳). المستدرک، ج ۲، ص ۳۵.

۴- (۴). به نقل از: مجمع البیان، ج ۱، ص ۳۰۳.

۵- (۵). مسند احمد، ج ۸، ص ۴۱، ح ۲۱۲۶۴.

۶- (۶). کتاب الدعاء للطبرانی، ص ۲۳۸، ح ۷۵۰.

اهل تسنن که چنین تحریفی در سخنانشان بسیار است.

مورد هشتم: کاستی آیات سوره احزاب و توبه

وروی زرّ قال: قال أبي بن كعب يا زرّ: «كأئن تقرأ سورة الأحزاب قلت: ثلاث وسبعين آية. قال: إن كانت لتضاهي سورة البقره، أو هي أطول من سورة البقره...»^(۱)

زر روایت کرده است که ابی بن کعب گفت: ای زر، سوره احزاب چه اندازه بود؟ زر گفت: هفتاد و سه آیه. ابی بن کعب گفت: سوره احزاب به اندازه بقره یا بیشتر بوده است...

محقق خوئی رحمه الله این سخن را از منتخب کنز العمال نقل نموده است؛ امّا در کتاب الدر المنثور این روایت به همین مضمون با اختلاف عبارت نقل شده و در انتهای آن آمده است: «فرغ منها ما رفع»^(۲) هم چنین سیوطی در الاتقان روایتی نقل می نماید مبنی بر این که سوره احزاب در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دارای ۲۰۰ آیه بوده که ۱۲۷ آیه از آن ساقط شده است.^(۳) بنابراین قائل به نقصان است.

نیز در درّ المنثور روایتی دیگر درباره نقصان سوره توبه نقل شده است:

عن حذیفه رضی الله عنه قال التي تسمون سورة التوبه هي سورة العذاب والله ما تركت أحداً إلا نالت منه ولا تقرؤن منها ممّا كنّا نقرأ إلا ربّعها؛^(۴)

ص: ۲۴۳

۱- (۱). البيان في تفسير القرآن، ص ۲۰۴، به نقل از: كنز العمال، ج ۲، ص ۵۶۷.

۲- (۲). الدر المنثور، ج ۵، ص ۱۷۹.

۳- (۳). الاتقان في علوم القرآن، ج ۲، ص ۶۶.

۴- (۴). الدر المنثور، ج ۳، ص ۲۰۸.

حذیفه گوید: سوره ای که شما آن را توبه می خوانید سوره عذاب است. به خدا سوگند! این سوره هیچ کس را رها نکرده (عذاب آن شامل همه است) و بخشی از آن به همه رسیده است. شما تنها یک چهارم آن را می خوانید و بقیه آن اسقاط شده است.

بنا بر دیدگاه سیوطی سه چهارم سوره توبه حذف شده است و از بین رفته است. محقق خوئی رحمه الله پس از ذکر دوازده مورد چنین می فرماید:

وقد نقل بطرق عدیده عن ثبوت سورتی الخلع والحفد فی مصحف ابن عباس وأبى بن کعب: «اللهم إنا نستعينك ونستغفرک ونثنى عليك ولا- نکفرک ونخلع ونترک من یفجرک، اللهم إیّاک نعبد ولک نصلی ونسجد وإلیک نسعی ونحفد، نرجو رحمتک ونخشی عذابک إن عذابک بالکافرین ملحق»؛ (۱) و غیر ذلك ممّا لا یهمنا استقصاؤه؛ (۲)

به طرق عدیده ای بودن دو سوره به نام های خلع و حفد در مصحف ابن عباس و ابی بن کعب نقل شده است و آن دو سوره این است:.... تحریف های دیگری نیز از اهل سنت نقل شده است که ارزش گردآوری ندارد.

سیوطی در درّ المنثور دو سوره «خلع و حفد» را ذکر کرده و آورده است که:

إن عمر قنت بهاتین السورتین؛ (۳)

عمر این دو سوره را در قنوت نماز می خواند.

ص: ۲۴۴

۱- (۱). الإیتقان فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۱۷۸.

۲- (۲). البیان فی تفسیر القرآن، ص ۲۰۵.

۳- (۳). الدر المنثور، ج ۶، ص ۴۲۱.

هم چنین روایتی دیگر از ابو موسی اشعری پیرامون این دو سوره نقل کرده است.

نکته جالب این است: با وجود آن که این دو سوره تنها در مجامع روایی اهل سنت یافت می شود، لیکن برخی از آن ها این دو سوره را به شیعیان منتسب می کنند. از نگاه مؤلف کتاب مذاهب تفسیر الاسلامی، امامیه قائل به تحریف قرآن به نقصان هستند و بر آنند که دو سوره به نام های «النورین» با ۴۱ آیه و «الولایه» با ۷ آیه در قرآن بوده و چون این دو سوره در فضیلت علی علیه السلام بود، عثمان آن ها را از قرآن حذف کرده است.^(۱) جالب این جاست که در هیچ یک از کتاب های شیعه اثری از این دو سوره یافت نمی شود و نویسندۀ کتاب مذکور نیز آن ها را از یک مجله نقل کرده و مدّعی است که در کتابخانه ای در هند نسخه ای از قرآن یافته که فضل این دو سوره در آن نگاشته شده بوده است!

در کتاب سه جلدی اصول مذهب الشیعه که در سال های اخیر در عربستان با تیراژ وسیع به چاپ رسیده نیز افترا و تهمت های بسیاری نسبت به شیعه مطرح شده است. یکی از این اتهامات آن است که شیعه مصحفی دارد و آن را از دیگران پنهان نموده است و در آن مصحف، دو سوره وجود دارد که در قرآن فعلی نیست.

البته حاجی نوری رحمه الله در کتاب فصل الخطاب به این دو سوره اشاره نموده و معتقد است وجود این دو سوره، از کتابی به نام دبستان المذاهب که مؤلفین آن در قرن دهم می زیستند، نقل شده است. در آن کتاب آمده برخی از علمای شیعه معتقدند این دو سوره در قرآن وجود

ص: ۲۴۵

داشته و حذف شده است. (۱) اما باید گفت: بر پایه تحقیقات انجام شده مؤلف کتاب دبستان المذاهب یک شخص موبدی زرتشتی به نام «کی خسرو اسفندیار» است و حاجی نوری رحمه الله نیز از او نقل کرده است. ایشان در ادامه بر این باور است که هیچ اثری از این دو سوره در کتب شیعه وجود ندارد، مگر آن که محمد بن شهر آشوب مازندرانی این دو سوره را در کتاب المثالب آورده باشد. (۲)

کتاب المثالب از کتاب های مخطوط است که هنوز چاپ نشده و از ظاهر کلام حاجی نوری رحمه الله برمی آید ایشان به این کتاب مراجعه ننموده است و این، خود، جای بسی تعجب است.

آلوسی نیز در مقدمه کتاب روح المعانی وجود این دو سوره را به ابن شهر آشوب در المثالب نسبت داده است؛ (۳) در حالی که با صرف نظر از این که ابن شهر آشوب به عدم تحریف قرآن قائل است، اثری از وجود این دو سوره در نسخ خطی کتاب المثالب نیز یافت نمی شود.

عبارتی که در کتب اهل سنت به عنوان وجود این دو سوره قرآن مطرح شده، شباهت زیادی به دعا دارد و نه قرآن؛ لذا، ممکن است ابن عباس و ابی بن کعب، برخی از دعاهایی که پیامبر مکرم اسلام صلی الله علیه و آله در قنوت قرائت می فرمود را به جهت محفوظ ماندن در مصحف خود آورده باشند و عمر نیز در قنوت خود آن ها را قرائت کرده باشد.

مطلبی که در مسند احمد آمده است، احتمال بالا را تقویت می کند:

ص: ۲۴۶

۱- (۱). فصل الخطاب، ص ۳۳۸.

۲- (۲). روح المعانی، ج ۱، ص ۲۵.

۳- (۳). همان.

زر بن حبیش قال قلت لأبی بن کعب إن ابن مسعود کان لا یکتب المعوذتین فی مصحفه فقال أشهد أن رسول الله صلی الله علیه و آله أخبرنی أن جبریل علیه السلام قال له قل أعوذ برب الفلق فقلتها فقال قل أعوذ برب الناس فقلتها فنحن نقول ما قال النبّی صلی الله علیه و آله؛(۱)

زر بن حبیش گوید: به ابی بن کعب گفتم: ابن مسعود معوذتین را در مصحف خود نمی نوشت. ابی بن کعب گفت: گواهی می دهم که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود که جبرئیل به او گفته است چنین بگو و او نیز چنین گفته است. ما نیز همان را می گوئیم که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود.

بنا بر این روایت، ابن مسعود اعتقاد داشت «معوذتین» از قرآن نیست و تنها تعویذ و دعا بوده است.

وی در ادامه مطلب می نویسد:

کان عبد الله یحکک المعوذتین من مصاحفه ویقول إنهما لیستا من کتاب الله تبارک و تعالی؛(۲)

عبد الله بن مسعود، «معوذتین» را از مصاحف خود پاک می کرد و می گفت: این دو، از کتاب خدا نیست.

موارد دیگر از تحریف در کتب اهل سنت

سیوطی در کتاب الدر المنثور آورده است آیه متعه: **فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ ۗ ۳** به صورت «فما استمتعتم به منهنّ إلى أجل

ص: ۲۴۷

۱- (۱). مسند احمد، ج ۵، ص ۱۲۹.

۲- (۲). همان، ص ۱۳۰.

مسمی» قرائت می شد. وی این سخن را از ابن عباس درباره آیه نقل می کند:

عن أبي نضرة قال قرأت علي ابن عباس فَمَا اسْتَمَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَاتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ، قال ابن عباس: «فما استمتعتم به منهن إلى أجل مسمى» فقلت ما نقرؤها كذلك! فقال ابن عباس: والله لأنزلها الله كذلك؛^(۱)

ابی نضره گوید: نزد ابن عباس آیه فَمَا اسْتَمَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَاتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ را تلاوت کردم، ابن عباس آیه را این گونه قرائت کرد: «فما استمتعتم به منهن إلى أجل مسمى» گفتم: ما این گونه نمی خوانیم. ابن عباس گفت: به خدا سوگند! خداوند این آیه را این گونه که خواندم نازل کرد.

حاکم نیز در مستدرک این حدیث را به طریق صحیح نقل کرده است.^(۲)

هم چنین فخر رازی در تفسیر خود درباره آیه آورده است:

روی أن أبی بن کعب کان یقرأ «فما استمتعتم به منهن إلى أجل مسمى فاتوهن أجورهن» وهذا أيضاً هو قراءة ابن عباس، والأمة ما أنكروا عليهما في هذه القراءة، فكان ذلك إجماعاً من الأمة على صحه هذه القراءة؛^(۳)

از ابی بن کعب و ابن عباس منقول است که این آیه متعه را این گونه قرائت می کردند: «فما استمتعتم به منهن إلى أجل مسمى

ص: ۲۴۸

۱- (۱). الدر المنثور، ج ۲، ص ۱۴۰.

۲- (۲). المستدرک، ج ۲، ص ۳۰۵.

۳- (۳). مفاتیح الغیب، ج ۱۰، ص ۵۱.

فَأَتَوْهُنَّ أَجُورَهُنَّ» و هیچ یک از امت اسلامی این قرائت را انکار نکردند و بر این دو خُرده نگرفتند؛ پس، صحت این قرائت اجماعی است.

علاوه بر اینان، زمخشری نیز در کشاف این قرائت را ذکر کرده است:

عن ابن عباس هی محکمه یعنی لم تنسخ، وکان یقرأ «فما استمتعتم به منهن إلى أجل مسمى»؛^(۱)

این قرائت از ابن عباس نقل شده و آیه محکمه است؛ یعنی نسخ نشده است.

از دیگر موارد عجیبی که سیوطی در الدر المنثور نقل نموده، روایتی است که درباره آیه ۶۷ سوره مائده بیان شده است:

أخرج ابن مردويه عن ابن مسعود قال: كُنَّا نقرأ على عهد رسول الله صلى الله عليه و آله: «يا أيها الرسول بلغ ما أنزل إليك من

ربك أنّ علياً مولى المؤمنين وإن لم تفعل فما بلغت رسالته والله يعصمك من الناس»؛^(۲)

ابن مسعود گوید: در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله آیه تبلیغ را این گونه قرائت می کردیم: «یا ایها الرسول بلغ ما أنزل إليك

من ربك أنّ علياً مولى المؤمنين و إن لم تفعل فما بلغت رسالته و الله يعصمك من الناس» - ای پیامبر آن چه را به تو از سوی

پروردگارت فرو فرستاده شده، به مردم برسان و بگو: علی مولاى مؤمنین است؛ که اگر چنین نکنی رسالتت را به انجام

نرساندی... -

ص: ۲۴۹

۱- (۱). الكشاف، ج ۱، ص ۴۹۸.

۲- (۲). الدر المنثور، ج ۲، ص ۲۹۸.

روشن است روایات تحریف در کتب اهل سنت اگر بیش از کتب روایی شیعی نباشد، کمتر نیست؛ علاوه آن که امامیه این افزوده ها در آیات را تأویل و تفسیر می داند، نه بخشی از قرآن! بر خلاف اهل سنت که این بخش ها را بخشی از قرآن می دانند.

نقد روایات تحریف اهل سنت

اشاره

در کتب روایی و حدیثی اهل سنت، به وجود برخی سوره ها یا آیاتی اشاره شده که در قرآن فعلی وجود ندارد، اما در عهد رسول مکرّم اسلام صلی الله علیه و آله بنا بر روایاتشان، آن ها را قرائت می نمودند. در پاسخ و نقد این مطالب، سزاوار است به چند مطلب اشاره شود:

مطلب اول: گرچه موارد دالّ بر تحریف در منابع روایی اهل سنت بسیار است؛ به ویژه آیه رجم که برخی از علمای اهل سنت و بعضی از متخصصین قرآن نسبت به آن ادّعای اجماع معنوی نموده اند؛ اما سند روایات آن قابل پذیرش نیست؛ لذا، با چنین روایاتی نمی توان تحریف در قرآن را اثبات نمود.

مطلب دوم: بر فرض پذیرش سند این روایات، لازم است دلالت و برداشت از روایات دالّ بر تحریف، مورد بررسی قرار گیرد که در ادامه به بررسی آن خواهیم پرداخت؛ لیکن از آن جا که در این مختصر نمی توان تمام روایات و سخنان آن ها را مورد تجزیه و تحلیل قرار داد، تنها به برخی موارد بسنده می کنیم.

سخن بلاغی رحمه الله در نقد آیه رجم

بلاغی رحمه الله در مقدمه کتاب تفسیر آلاء الرحمن به برخی از موارد تحریف

مذکور در کتب اهل سنت اشاره کرده و اشکالات آن را مطرح نموده است. ایشان درباره آیه رجم نوشته است:

مما الصقوه بکرامه القرآن المجید قولهم فی الروایه عن زید بن ثابت کنا نقرأ آیه الرجم «الشیخ والشیخه إذا زنا فارجموهما البته»؛(۱)

از چیزهایی که به قرآن نسبت داده اند، آیه رجم است؛ از زید بن ثابت نقل کرده اند که گفته است: ما پیش از این آیه رجم را می خوانیدم به این شرح: «پیر مرد و پیر زن زنا کار را رجم کنید»

علامه بلاغی رحمه الله پس از ذکر قائلین این سخن، مطلب آن ها را بر اساس تعبیر: «الشیخ والشیخه فارجموهما البته بما قضینا من الشهوه»، چنین نقد می کند:

یا للعجب کیف رضی هؤلاء المحدثون لمجد القرآن و کرامته أن یلقى هذا الحکم الشدید علی الشیخ والشیخه بدون أن یدکر السبب وهو زناهما أقللاً فضلاً عن شرط الإحصان. وإن قضاء الشهوه أعم من الجماع والجماع أعم من الزنا والزنا یكون كثيراً مع عدم الإحصان؛(۲)

شگفتا از این راویان حدیث، که باید حافظ مجد و کرامت قرآن باشند، چگونه توانستند این حکم سخت را بی آن که سببش - یعنی زنا - ذکر شود (در برخی از تعبیر کلمه اذا زنا وجود ندارد) بر پیر مردان و پیر زنان قرار دهند! بی آن که شرط احصان در آن ها بیان شده باشد! از این گذشته، قضای شهوت اعم از

ص: ۲۵۱

۱- (۱). آلاء الرحمن فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۲۱.

۲- (۲). همان.

جماع است و جماع اعم از زنا و زنا در بیشتر موارد بدون احسان است.

در تأیید دیدگاه بلاغی رحمه الله باید گفت: حکم رجم تنها به مطلق زنا محقق نمی شود؛ بلکه احسان نیز شرط تحقق رجم است و در آیه دروغینی که مطرح کرده اند، سبب رجم مشخص نشده است.

در برخی دیگر از روایات اهل سنت، عبارت آیه رجم به صورت «الشیخ والشیخه فارجموهما البتہ بما قضیا من الشهوه (اللذہ)» نقل شده است؛ یعنی در حقیقت، سبب حکم رجم، قضای شهوت و یا طبق نقل دیگر، قضای لذت است.

هم چنان که بلاغی رحمه الله ذکر کرده، شهوت و لذت اعم از جماع است؛ لذا، اگر علت حکم رجم، قضای شهوت و لذت باشد، باید به صرف این که دو نفر از یکدیگر لذت برده و یا به شهوتی رسیدند و بدون آن که مرتکب جماعی (زنا) شده باشند، رجم شوند!

بلاغی رحمه الله در ادامه گوید:

سامحنا من یزعم أنّ قضاء الشهوه کنایه عن الزنا بل زد علیه کونه مع الإحصان ولكننا نقول ما وجه دخول الفاء فی قوله «فارجموهما» وليس هناك ما یصح دخولها من شرط أو نحوه لا ظاهر ولا علی وجه یصح تقدیره وإنما دخلت الفاء علی الخبر فی قوله تعالی فی سوره النور الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا لِأَنَّ كَلِمَةَ اجْلِدُوا بِمَنْزِلَةِ الْجَزَاءِ لَصِفُهُ الزَّانِي فِي الْمَبْتَدَأِ. وَالزَّانِي بِمَنْزِلَةِ الشَّرْطِ. وليس الرجم جزاء للشیخوخه ولا للشیخوخه سبباً له. نعم الوجه فی دخول الفاء هو الدلاله علی کذب الروایه؛^(۱)

ص: ۲۵۲

۱- (۱). آلاء الرحمن فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۲۲.

بر فرض آن که بپذیریم قضای شهوت کنایه از زنا است و از این هم بگذریم و بگوییم احسان نیز در آن هست. پرسش این است که وجه دخول «فاء» در «فارجموها» چیست؟ در حالی که در این سخن چیزی مانند شرط یا امثال آن که مصحح دخول فاء بر «فارجموها» باشد نیست. نه در ظاهر آیه چنین چیزی هست و نه می توان آن وجه مصحح را در تقدیر گرفت. در آیه سورة نور الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كَلِمَةً اَجَلِدُوا بِهِ مَنْزِلَةً جَزَاءُ لِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ در مبتدای جمله در حالی که به منزله شرط است. اما رجم در آیه رجم، جزاء شیخوخت نیست و شیخوخت نیز سبب رجم نیست؛ بلکه باید بگوییم دخول «فاء» در این کلمه، دلیل دروغین بودن روایت و آیه است.

اشکال دوم، آن است که میان «الشیخ و الشیخه» و جزای آن دو که «فارجموها» می باشد، مناسبتی نیست. در آیه الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا آشکار است که زنا سبب جلد است و جلد نیز جزای زنا می باشد. هنگامی که خواننده آیه را می خواند می یابد زناکار به جرم زنایی که مرتکب شده، باید تازیانه بخورد و جزای زناکار تازیانه است. اما در آیه رجم، شیخ و شیخه بودن نمی تواند سبب تازیانه خوردن باشد. آری! اگر «إذا زنيا» به عبارت مذکور اضافه شود، دیگر این اشکال وارد نمی شود.

بلاغی رحمه الله در ادامه به عنوان اشکال سوم می نویسد:

وكيف يرضى لمجده وكرامته في هذا الحكم الشديد أن يقيد الأمر بالشيخ والشيخة مع إجماع الأمة على عمومه لكلّ زان محصن بالغ الرشد من ذكر أو أنثى. وأن يطلق الحكم بالرجم مع إجماع الأمة على اشتراط الإحصان فيه؛(1)

ص: ۲۵۳

۱- (۱). آلاء الرحمن في تفسير القرآن، ج ۱، ص ۲۲.

چگونه قائلین به این حکم توانسته اند کرامت و ارج قرآن را رها کنند و حکم رجم را به شیخ و شیخه مقید نمایند! در حالی که امت اسلامی اجماع دارند هر زناکار محصنی که بالغ باشد، اعمّ از مرد و زن، باید رجمشود و حکم به رجم بنا به اجماع امت مشروط به احصان است.

اشکال آن است که: حکم رجم، اختصاص به شیخ و شیخه ندارد؛ بلکه مجازات سنگسار برای کسی که بالغ و رشید باشد به شرط تحقق احصان، ثابت است. به عبارت دیگر، دلالت اجماع بر عموم حکم، با انحصار حکم در آیه رجم منافات دارد. بنابراین، جعلی بودن آیه رجم اثبات می گردد.

نقل شده است عمر نزدیک بیست روز پیش از مرگش، گفت: اگر مردم نمی گفتند عمر آیه ای به قرآن افزود، آیه رجم را در قرآن می نوشتم:

فقال زید سمعت رسول الله صلى الله عليه و آله يقول الشيخ والشيخة إذا زنيا فارجموهما البتة فقال عمر لما أنزلت هذه أتيت رسول الله صلى الله عليه و آله فقلت أكتبنيها قال شعبه فكأنه كره ذلك فقال عمر ألا ترى أن الشيخ إذا لم يحصن جلد وأن الشاب إذا زنى وقد أحصن رجم؛(۱)

زید گوید: از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: «الشيخ والشيخة...» عمر گفت: هنگامی که این آیه نازل شد، نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رفتم و گفتم: این آیه را دستور بده تا بنویسند. شعبه گوید: گویا پیامبر صلی الله علیه و آله کراهت داشت از نگاشتن این آیه. عمر گوید: مگر نمی بینی که اگر پیر مردی غیر محصن زنا کند تازیانه می خورد و اگر جوانی محصن زنا کند رجم می شود!

ص: ۲۵۴

۱- (۱). مسند أحمد، ج ۵، ص ۱۸۳؛ المستدرک، ج ۴، ص ۳۶۰؛ السنن الكبرى، ج ۴، ص ۲۷۰.

با توجه به این روایت معلوم می شود عمر خواهان نوشته شدن این جمله در قرآن بوده، ولی پیامبر صلی الله علیه و آله درخواست عمر را نپذیرفته است؛ چگونه ممکن است جمله ای از قرآن باشد و پیامبر صلی الله علیه و آله از نوشتن آن در مصحف ممانعت فرماید؟!

اما از این سخن مهم تر، روایتی است که نسائی در سنن، حاکم در مستدرک، احمد در مسند نقل کرده اند و در کتاب عوالی اللئالی از امامیه نیز بدان اشاره شده است:

أخبرنا الشافعي قال أخبرنا رجل عن شعبه عن سلمه بن كهيل عن الشعبي أنّ علياً رضي الله تعالى عنه جلد سراحه يوم الخميس ورجمها يوم الجمعة وقال أجلدها بكتاب الله وأرجمها بسنه رسول الله صلى الله عليه وآله؛(۱)

شعبی گوید: علی علیه السلام سراحه (سراحه) را روز پنجشنبه تازیانه زد و در روز جمعه او را رجم نمود و فرمود: او را بنا به حکم قرآن تازیانه زدم و بر سنت پیامبر صلی الله علیه و آله رجم کردم.

روایت به نظر اهل سنت، معتبر است؛ چراکه در صحاح آن ها آمده است؛ البته آن ها سخن حضرت علیه السلام را به عنوان یکی از صحابه می پذیرند. نکته مهم این که حضرت علی علیه السلام حکم به رجم را بر فرض صحّت روایت بر پایه سنت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله صادر نمودند؛ پس، حکم و سخن امیر المومنین علیه السلام در مقابل آیه جعلی عمر است. بنابراین، تنها کسی که اصرار داشت آیه رجم را به عنوان جزء قرآن معرّفی نماید، عمر بن خطاب بود

ص: ۲۵۵

۱- (۱). کتاب الأم، ج ۷، ص ۱۹۰؛ مسند أحمد، ج ۱، ص ۹۳ و ص ۱۰۷؛ المستدرک، ج ۴، ص ۳۶۵؛ السنن الکبری، ج ۸، ص ۲۲۰؛ عوالی اللئالی، ج ۲، ص ۱۵۳.

و هیچ یک از صحابه آن را جزء قرآن نمی دانستند.

توجهات اهل سنت پیرامون روایات تحریف

اهل سنت در مقام پاسخ به شبهات مطرح شده نسبت به تحریف قرآن، چند توجیه بیان کرده اند:

۱. همان گونه که امامیه روایاتی مشابه این روایات را تأویل و تفسیر قرآن می دانند، اهل سنت نیز همین طریق را پیش گرفتند.

۲. سوره هایی مثل خلع و حقد را حدیث قدسی می دانند.

۳. عده ای مانند نحاس بر این باور است که برخی از این موارد مانند: آیه رجم، سنت پیامبر مکرم اسلام صلی الله علیه و آله بوده است؛ لذا، تعبیر «هی سینه ثابته» را درباره آن ذکر نموده است و نه «هی آیه نازل».

۴. برخی نیز مسأله خطا و اشتباه راوی را مطرح نموده اند.

۵. اکثر اهل سنت برای توجیه این گونه روایات - همان گونه که گذشت - مسأله نسخ تلاوت را مطرح کرده اند؛ بدین بیان که حکم آیه رجم به عنوان قرآن وجود دارد، اما تلاوت آن نسخ شده است.

تجزیه و تحلیل نسخ تلاوت

محقق خوئی رحمه الله در مقام نقد نسخ تلاوت، چنین گوید:

أَنَّ نَسْخَ التَّلَاوَةِ هَذَا إِذَا مَا أَنْ يَكُونَ قَدْ وَقَعَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَإِنَّمَا أَنْ يَكُونَ مِمَّنْ تَصَدَّى لِلزَّعَامَةِ مِنْ بَعْدِهِ، فَإِنْ أَرَادَ الْقَائِلُونَ بِالنَّسْخِ وَقُوعَهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَهُوَ أَمْرٌ يَحْتَاجُ إِلَى الْإِثْبَاتِ. وَقَدْ اتَّفَقَ الْعُلَمَاءُ أَجْمَعُ عَلَى عَدَمِ جَوَازِ نَسْخِ الْكِتَابِ بِخَيْرِ الْوَاحِدِ، وَقَدْ

نسخ تلاوت یا در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله واقع شده و یا پس از آن حضرت در دوران زعامت خلفا واقع شده است. اگر کسانی که قائل به نسخ تلاوت هستند، این نسخ را در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله می دانند، باید آن را ثابت کنند و ادلّه اثبات آن را بیان کنند. این در حالی است که علما اجماع کرده اند بر این که نسخ کتاب با خبر واحد جایز نیست؛ این نکته را گروهی از علمای اهل سنت در کتب اصول و غیره ذکر کرده اند.

همان طور که ایشان بیان کرده است، در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله چیزی به عنوان نسخ تلاوت واقع نشده است؛ روایاتی نیز که درباره نسخ تلاوت وجود دارد، اخبار آحاد بوده و قابل اعتماد نیستند.

محقق خوبی رحمه الله در ادامه پا را فراتر نهاده و می فرماید: بر فرض پذیرش تواتر این روایات نیز طبق دیدگاه بزرگان اهل سنت قابل پذیرش نیستند. ایشان می نویسد:

بل قطع الشافعی وأكثر أصحابه، وأكثر أهل الظاهر بامتناع نسخ الكتاب بالسنة المتواتره، وإليه ذهب أحمد بن حنبل في إحدی الروایتین عنه، بل إن جماعه ممن قال بإمكان نسخ الكتاب بالسنة المتواتره منع وقوعه؛

بلکه شافعی و بیشتر یارانش و اکثر اهل ظاهر معتقدند کتاب خداوند با سنت متواتر نسخ نمی شود. احمد بن حنبل نیز در یکی از دو روایتی که از او نقل شده بر همین قول است. از این گذشته، کسانی هم که به امکان نسخ کتاب به سنت متواتره قائل

هستند، وقوع این نسخ را نپذیرفته اند.

چنان که محقق خوبی رحمه الله اشاره کرده، اصولیون اهل سنت مانند: شاطبی در الموافقات (۱) و شافعی و دیگران، نه تنها اخبار واحد را برای نسخ قرآن کافی نمی دانند، بلکه نسخ قرآن به سنت متواتره را نیز جایز نمی دانند؛ کسانی هم که به نسخ قرآن به سنت متواتر قائل هستند، وقوع آن را نپذیرفته اند.

نکته قابل توجه این که: نسخ کتاب تنها با کتاب جایز است و نوبت به خبر واحد و یا متواتر نمی رسد، تا سخن از وقوع یا عدم وقوع آن پیش آید.

محقق خوبی رحمه الله در ادامه می فرماید:

وعلى ذلك فكيف تصحّ نسبه النسخ إلى النبي صلى الله عليه وآله بأخبار هؤلاء الرواه؟ مع أنّ نسبه النسخ إلى النبي صلى الله عليه وآله تنافي جملة من الروايات التي تضمّنت أنّ الاسقاط قد وقع بعده؛

بنا بر این چگونه ممکن است نسخ تلاوت را با روایت این راویان به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نسبت داد؟ گذشته از این که نسبت نسخ تلاوت به پیامبر صلی الله علیه و آله با روایاتی که بیان می کنند اسقاط این آیه بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله واقع شده است، منافات دارد (قبلاً- روایاتی را ذکر کردیم که دلالت داشت بر این که برخی می گفتند آیه رجم را در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله قرائت می کردیم، اما بعد از آن حذف شد).

تا به این جا ثابت شد نسخ تلاوت از سوی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نبوده و

ص: ۲۵۸

راهی نیست جز آن که پس از پیامبر صلی الله علیه و آله نسخ تلاوت واقع شده باشد. محقق خویی رحمه الله در ادامه می نویسد:

وإن أرادوا أنّ النسخ قد وقع من الذين تصدّوا للزعامة بعد النبي صلی الله علیه و آله فهو عين القول بالتحريف. وعلى ذلك فيمكن أن يدعى أنّ القول بالتحريف هو مذهب أكثر علماء أهل السنّه، لأنّهم يقولون بجواز نسخ التلاوه؛(۱)

قائلان به نسخ تلاوت اگر معتقدند این نسخ پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و به دست کسانی که پس از پیامبر صلی الله علیه و آله زعامت امور را به دست گرفتند واقع شده است، باید گفت: این در حقیقت، خود تحریف است و بنابراین می توان گفت تحریف در قرآن نظر بیشتر علمای اهل سنت است؛ چرا که قائل به جواز نسخ تلاوت هستند!

نسخ تلاوت در حقیقت به این معنی است که در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله آیه ای از قرآن کریم تا مدّتی تلاوت می شد و پس از آن، تلاوت آن ترک شده است. چنان که در بیان محقق خویی رحمه الله روشن است، این نسخ تنها ممکن است در دوران پس از پیامبر صلی الله علیه و آله واقع شده باشد که جز تحریف قرآن چیز دیگری نیست. کسی که قائل به نسخ است، در حقیقت حذف برخی از آیات و سوره ها را پذیرفته است و این، جز قول به تحریف قرآن نیست.

سواء أنسخ الحكم أم لم ينسخ، بل تردّد الأصوليون منهم في جواز تلاوه الجنب ما نسخت تلاوته، وفي جواز أن يمسه

ص: ۲۵۹

۱- (۱). البيان في تفسير القرآن، ص ۲۰۶.

چه با نسخ آیه، حکم نیز منسوخ شده باشد و چه نشده باشد؛ بلکه اصولی های اهل سنت در جواز تلاوت آیات منسوخه و مسح آن توسط شخص جنب یا محدث تردید دارند.

استدلال اهل سنت به آیه ۱۰۶ بقره بر نسخ تلاوت قرآن و نقد آن

یک چیز در میان مسلمانان اتفاق است و آن، نسخ حکم موجود در آیه است؛ ولی چیزی که اینک مورد بحث می باشد، نسخ تلاوت آیه است. در قرآن آیاتی وجود دارد که حکم آن ها نسخ شده است، اما تلاوت آیه ای که بر آن حکم دلالت می کند، باقی است. اهل سنت نسخ تلاوت را مانند نسخ حکم پذیرفته اند؛ خواه مانند آیه رجم، حکم باقی باشد و خواه مانند آیه رضاع علاوه بر نسخ تلاوت، حکم آیه نیز نسخ شده باشد.

آنان از عایشه نقل می کنند:

عن عائشه أم المؤمنين رضی الله عنها أنها قالت كان فيما أنزل الله في القرآن عشر رضعات معلومات يحرم من ثم نسخن بخمس معلومات فتوفى رسول الله صلى الله عليه وآله وهى ممّا يقرأ من القرآن؛(۱)

عایشه گوید: در قرآن آمده بود که «عشر رضعات معلومات يحرم من»، سپس این آیه با «خمس معلومات» نسخ شد و هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله از دنیا رفت، این آیه قرائت می شد.

اهل سنت برای اثبات نسخ تلاوت به دو آیه ۱۰۶ سوره بقره و ۱۰۱ سوره نحل متمسک شده اند؛ ابتدا به بررسی آیه سوره بقره می پردازیم.

ص: ۲۶۰

۱- (۱). المسند للشافعی، ص ۲۲۰؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۶۷؛ سنن أبی داود، ج ۱، ص ۴۵۸؛ سنن النسائی، ج ۶، ص ۱۰۰.

خدای متعال در این آیه می فرماید:

مَا نُنسخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِئُهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ؛

هیچ آیه ای نیست که آن را نسخ کنیم و یا به تأخیر اندازیم مگر آن که آیه ای مانند آن یا بهتر از آن خواهیم آورد که خداوند بر هر چیزی توانا است.

این آیه بیانگر آن است که آیاتی نسخ یا انشاء - به معنای به تأخیر انداختن یا از ذهن بردن و ایجاد نسیان است - نمی شود، مگر آن که همانند و یا بهتر از آن را خدای متعال خواهد آورد.

باید دانست استدلال به آیه متوقف است بر این که اولاً: مراد از کلمه «آیه» آیات قرآن باشد و ثانیاً: دلیلی بر وقوع نسخ تلاوت وجود داشته باشد. با این دو مقدمه است که نسخ تلاوت اثبات می گردد.

لیکن، اولاً، از نگاه مفسرین عامه و خاصه، کلمه «ما» در این آیه شریفه، عنوان شرطیت دارد و جمله «نأت بخیر» جزای شرط است. در جای خود ثابت شده که وقوع جمله شرطیه در خارج ضروری نیست؛ چرا که جمله شرطیه تنها بر امکان دلالت دارد. در قرآن کریم آیات فراوانی وجود دارد که شرط آن آیات در عالم خارج واقع نشده است، مانند: وَ لَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ؛ ۱ یعنی: اگر پیامبر مکرم اسلام صلی الله علیه و آله سخنانی را به ما نسبت دهد، هر آینه او را به دست راست - کنایه از قوت و توانایی یا سختی و شدت - می گرفتیم؛ اما هرگز چنین عملی در خارج اتفاق نیفتاد و یا مانند آیه شریفه وَ إِنِّ

تُطْعَ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ إِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ؛ ۱ یعنی: اگر از بیشتر مردمان زمین پیروی کنی تو را از راه خدا بیرون خواهند کرد؛ چرا که آنان جز از گمان خود پیروی نمی کنند... در این آیه نیز هر چند «إِنْ تَطْعَ» به عنوان شرط بیان شده است، اما هرگز پیامبر صلی الله علیه و آله چنین نکرد. لذا، شرط بر امکان وقوع دلالت دارد و نه وقوع. پس، آیه شریفه بر هیچ نسخی دلالت ندارد.

و ثانیاً، این احتمال وجود دارد که مراد از «آیه» در آیه ۱۰۶ سوره بقره، آیات قرآن کریم نباشد؛ زیرا، «آیه» در لغت به معنای نشانه و علامت است. علاوه آن که «آیه» در قرآن کریم به صورت جمع و یا مفرد، به معانی مختلفی آمده است؛ مانند: معجزه و نشانه خداشناسی در آیه وَ جَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَاتٍ، ۲ اما قدر مشترک همه معانی، نشانه و علامت است. پس «آیه» مفهوم کلی است که در کلام خداوند متعال، بر امور تکوینی مثل آسمان و زمین اطلاق می گردد؛ از این رو، نمی توان گفت منظور از «آیه» در این آیه شریفه خصوص آیات قرآن است.

در نتیجه، سخن کسانی که کلمه «نسخ» را قرینه بر انحصار «آیه» در آیات اصطلاحی دانسته و معتقدند دلالتی بر آیات تکوینی ندارد، صحیح نیست. زیرا، «نسخ» به معنای ازاله و حذف نمودن است که هم در آیات تشریحی معنا پیدا می کند و هم در آیات تکوینی؛ لذا، اختصاصی به آیات قرآن کریم ندارد.

در این زمینه شایسته و مناسب است که به سخنان برخی از مفسرین

نیز اشاره شود.

فخر رازی در مقام پاسخ به کسانی که به این آیه برای اثبات نسخ تلاوت استدلال کرده اند، می نویسد:

الاستدلال به أيضاً ضعيف، لأنَّ «ما» هاهنا تفيد الشرط والجزاء، وكما أنَّ قولك: من جاءك فأكرمه لا يدلُّ على حصول المجيء، بل على أنَّه متى جاء وجب الإكرام، فكذا هذه الآية لا تدلُّ على حصول النسخ، بل على أنَّه متى حصل النسخ وجب أن يأتي بما هو خير منه؛^(۱)

استدلال به این آیه ضعیف است؛ چرا که کلمه «ما» در این جا در مقام شرط و جزا است؛ مانند این که بگویی «هر کس نزد تو آمد اکرامش کن» این سخن دلالت بر آمدن ندارد؛ بلکه تنها دلالت می کند اگر کسی آمد باید اکرام شود. هم چنین این آیه نیز دلالت بر وقوع نسخ ندارد؛ بلکه تنها نشانه این است که اگر نسخی واقع شد، بهتر از آن خواهد آمد.

برخی دیگر از علمای اهل سنت معتقدند خداوند متعال در این آیه به دنبال بیان وعده الهی است:

إنَّه تعالى إنما وعد أنه إذا نسخ آیه أو نساها أتى بخير منها؛

اگر خداوند متعال آیه ای از آیات قرآن را نسخ کند، مثل و یا بهتر از آن را می آورد.

این سخن نیز نارواست؛ چرا که وعده و عهد بر حصول قطعی دلالت ندارد؛ بزرگان اهل سنت، خود دلالت آیه بر نسخ تلاوت را

ص: ۲۶۳

۱- (۱). مفاتیح الغیب، ج ۳، ص ۶۳۹.

نپذیرفته اند و در کتاب های خود بر این نکته تصریح نموده اند؛ لکن گروهی از علمای معاصر که یکی از آن ها مفتی کشورهای عربی است و به دنبال نشر کتب موهون است، اصرار بر دلالت آیه شریفه ما نُنسخُ مِنْ آیهٍ أَوْ نُنسخُهَا بر نسخ تلاوت دارد و بر این باور است که شأن نزول آیه بر این معنا دلالت می کند.

ابن حجر در کتاب فتح الباری که یکی از مهم ترین شرح ها بر صحیح بخاری است، می نویسد:

السیاق وسبب النزول كان في ذلك؛(۱)

سیاق آیات و شأن نزول آن بر نسخ تلاوت دلالت دارد.

با دقت در آیات سوره بقره، روشن می گردد: سیاق آیات هیچ دلالتی بر این معنا ندارد. نیز بعد از مراجعه به شأن نزول آیه، روشن می گردد شأن نزول هم بر نسخ تلاوت دلالت ندارد. غالب مفسرین معتقدند شأن نزول آیه در مورد داستان تغییر قبله است. بدین بیان که یهودیان به مسلمانان طعنه می زدند دین شما جدید است، اما قبله شما همان قبله یهود است. یهود این امر را امتیازی برای خود می دانستند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از خداوند متعال تغییر قبله را درخواست نمود و خداوند متعال نیز قبله را از بیت المقدس به کعبه تغییر داد؛ با این حال، یهودی ها بر اعتراض خود اصرار داشتند.

قرطبی که یکی از مهم ترین تفاسیر درباره آیات الاحکام را دارد، ذیل آیه ۱۰۶ بقره می نویسد:

ص: ۲۶۴

۱- (۱). فتح الباری، ج ۸، ص ۱۶۷.

هذه آیه عظمی فی الأحکام. وسببها أنّ اليهود لما حسدوا المسلمين فی التوجه إلى الكعبه وطعنوا فی الإسلام بذلک، وقالوا: إنّ محمداً یأمر أصحابه بشیء ثم ینهاهم عنه، فما كان هذا القرآن إلا من جهته، ولهذا یناقض بعضه بعضاً، فأنزل الله: وَإِذَا بَدَّلْنَا آيَةً مَّكَانَ آيَةٍ وَأَنْزَلَ مَا نَنْسَخُ مِنْ آيَةٍ؛(۱)

این آیه یکی از آیات بزرگ در احکام است. سبب نزول آن این بود که یهودیان بر مسلمانان دربارۀ رو گرداندن به کعبه حسد ورزیدند و بر اسلام طعنه زدند و گفتند: «محمّد امتش را یک روز به کاری وامی دارد و روزی دیگر آن ها را از آن باز می دارد. پس، این قرآن ساخته خود اوست و از این روست که بعضی از آن با بعضی دیگر در تناقض است». آن گاه خداوند آیه ۱۰۱ سوره نحل و ۱۰۶ سوره بقره را نازل فرمود.

در برخی دیگر از کتب تفسیر اهل سنّت، مانند کتاب البحر المحیط نوشته ابن حیان اندلسی نظیر دیدگاه قرطبی مطرح شده است.(۲)

بنابراین، شأن نزول این دو آیه، هیچ ارتباطی با تلاوت آیات و نسخ آن ها ندارد؛ علاوه این که در محل خود به اثبات رسیده است شأن نزول، تنها زمینه ای برای نزول یک آیه فراهم می نماید و از این رو، شأن نزول مخصّص نیست. به همین خاطر، ضروری است که عنوان عام و کلی در آیه مورد توجّه واقع شود.

گذشته از این که معنای کلمه «آیه» در این دو آیه، منحصر در آیات قرآن نیست، برخی نیز معتقدند این واژه به صورت مفرد، بر آیات قرآن

ص: ۲۶۵

۱- (۱). الجامع لأحكام القرآن، ج ۲، ص ۶۱.

۲- (۲). البحر المحیط فی التفسیر، ج ۱، ص ۵۴۷.

و کلام خداوند متعال دلالت ندارد، بلکه تنها اگر به شکل جمع آمده باشد، مانند تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ ۱ بر آیات و کلام خداوند متعال دلالت دارد.

عده ای می گویند کلمه «آیه» به صورت مفرد در قرآن کریم، به معنای فعل بزرگ و امر عظیم و خارق العاده است. آن ها قرینه و شاهد سخن خود را ذیل آیه ۱۰۶ بقره می دانند که می فرماید أَلَمْ تَعْلَمَ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ و در آیه بعد نیز آمده است: أَلَمْ تَعْلَمَ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ. ۲. چنین تعبیری از سوی خداوند متعال با امور خارق العاده و مهم مناسبت دارد و برای جابجایی آیه ای از قرآن نیازی به تعبیری چون «أَلَمْ تَعْلَمَ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ» نیست. بنا بر این دیدگاه، سیاق آیه بر خلاف دیدگاه برخی از علمای اهل سنت و مطابق با مسأله نسخ نیست.

از سوی دیگر، در نقد این سخن باید گفت: تفسیر «آیه» به امور تکوینی و یا امر عظیم و خارق العاده با کلمه «نُتِسَّهَا» مذکور در آیه ۱۰۶ بقره سازگاری ندارد؛ زیرا، چنین تعبیری برای کلام خداوند متعال به کار رود و در امر تکوینی بی معنا است؛ پس، با وجود قرینه ای مانند «نُتِسَّهَا» نمی توان واژه «آیه» را به امور تکوینی و فعل عظیم و خارق العاده تفسیر نمود.

سخنی که در این زمینه درست به نظر می رسد، این است که با مراجعه به بسیاری از تفاسیر روشن می گردد با توجه به شأن نزول آیه

- داستان تغییر قبله - آیه ۱۰۶ سوره بقره - ما نَنْسَخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِئُهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا - در مقام نسخ شرایع سابق است؛ زیرا، از دیدگاه یهودیان نسخ شریعت آن ها ممکن نبود و می دانستند که قبله پیامبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله بیت المقدس است و گمان نمی کردند این قبله تغییر کند و بر این باور بودند که هر کس به طرف بیت المقدس نماز خواند، باید تا آخر به همان طرف نماز بخواند.

به دیگر سخن، شرایع سابق و به ویژه یهود، معتقد بودند در شریعت و کتاب آن ها نسخی اتفاق نخواهد افتاد؛ اما از نگاه مسلمانان، با آمدن دین اسلام، تمام ادیان نسخ شده است؛ چرا که هر شریعتی با آمدن شریعت بعدی نسخ می گردد. (۱)

بر پایه آن چه بیان شد، مراد از «آیه» در آیه مورد بحث، شریعت است. بنابراین، در حقیقت، خداوند متعال می فرماید: اگر شریعتی را نسخ کنیم یا تأخیر بیندازیم، همانند یا بهتر از آن را می آوریم. در نتیجه، آیه ۱۰۶ سوره بقره هیچ ارتباطی با نسخ تلاوت آیه ای از قرآن یا نسخ احکام دین اسلام در خود این دین ندارد.

دیدگاه علامه طباطبایی رحمه الله درباره آیه ۱۰۶ بقره

ایشان ذیل این آیه و پیرامون مسأله نسخ می نویسد:

كيف كان فالنسخ لا يوجب زوال نفس الآيه من الوجود وبطلان تحققها بل الحكم حيث علق بالوصف وهو الآيه والعلامة مع ما

ص: ۲۶۷

۱- (۱). استاد معظّم در بحث «استصحاب شرائع سابقه» در مباحث خارج اصول تحقیق مهمّی در این زمینه دارند که در پایگاه

اطلاع رسانی ایشان موجود است: www.fazellankarani.ir

يلحق بها من التعليل في الآية بقوله تعالى: أَلَمْ تَعْلَمْ، إلخ أفاد ذلك أنّ المراد بالنسخ هو إذهاب أثر الآية من حيث إنّها آية، أعنى إذهاب كون الشيء آية وعلامه مع حفظ أصله فبالنسخ يزول أثره من تكليف أو غيره مع بقاء أصله وهذا هو المستفاد من اقتران قوله: نُنْسِهَا بقوله: ما نُنْسخُ؛ (١)

به هر حال، نسخ باعث از بین رفتن و اسقاط آیه و بطلان تحقق آن نمی شود؛ بلکه از آن جا که حکم به وصف - که آیه و علامت است - تعلق گرفته و از دیگر سو، تعلیل ذیل آیه به «ألم تعلم»، نشانه این است که مراد از نسخ، از میان رفتن آیه از حیث آیه بودن آن است. یعنی آیه و علامت بودن شیء از بین می رود؛ ولی اصل آن محفوظ می ماند. پس، با نسخ، اثر تکلیفی و غیر تکلیفی آن از بین می رود؛ ولی اصل آن باقی می ماند و این چیزی است که از مقارن شدن «نُسيها» و «ما نُنسخ» دانسته می شود.

تعلیق حکم بر وصف، مشعر به علّیت است؛ پس، نسخ در آیه شریفه ما نُنسخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِيها نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْها أَوْ مِثْلِها به جنبه نشانه و علامت بودن آیه برمی گردد؛ به این بیان که خداوند متعال آیه ای را که نازل فرموده، آن را با نسخ و انشاء از دایره وجود حذف ننموده است و بلکه، تنها «نشانه بودن آن» نسخ گردیده است.

بنابراین، از نگاه علامه طباطبایی رحمه الله مراد از نسخ در آیه، برداشتن اثر آیه و باقی ماندن اصل آیه است.

ص: ۲۶۸

به نظر می‌رسد کبرای کلی و اصل سخن علامه طباطبایی رحمه الله صحیح و قابل پذیرش است؛ زیرا، همان گونه که ایشان نیز بیان نمود، مراد از «نسخ آیه»، منتفی شدن نشانه و علامت بودن آن است و نه خروج آیه از دایره وجود. لیکن به نظر می‌رسد نتوان چنین سخنی را از آیه شریفه ما نَنْسَخُ مِنْ آيَةٍ... با استناد به «تعلیق بر وصف، مشعر به علیت است» استفاده نمود؛ چرا که در این آیه تعلیقی وجود ندارد؛ بلکه عنوان آیه، متعلق و موضوع قرار گرفته است. به عبارت دیگر، موضوع چیز دیگری نیست که متصف به آیه بودن باشد تا بتوان این قاعده را جاری نمود.

استدلال اهل سنت به آیه ۱۰۱ نحل بر نسخ تلاوت و نقد آن

یکی دیگر از آیاتی که برای اثبات نسخ تلاوت مورد استدلال اهل سنت واقع شده، آیه ۱۰۱ سوره نحل است. خدای بزرگ در این آیه فرموده است:

وَ إِذَا بَدَّلْنَا آيَةً مَكَانَ آيَةٍ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُنزِّلُ قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مُفْتَرٍ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ؛

وهرگاه آیه ای را به جای آیه ای دیگر می‌فرستیم - و خداوند به آن چه فرو می‌فرستد آگاه تر است - گویند تو دروغگویی (این چنین نیست) بلکه بیشتر آنان نادانند.

آن چه در شأن نزول آیه شریفه ۱۰۶ سوره بقره گفته شد، نسبت به این آیه نیز مطرح است.

علامه طباطبایی رحمه الله ذیل این آیه می نویسد:

قوله تعالى: وَإِذَا يَدُّنَا... إشارة إلى النسخ وحكمته، وجواب عمّا أتهموه صلى الله عليه وآله به من الافتراء على الله، والظاهر من سياق الآيات أنّ القائلين هم المشركون وإن كانت اليهود هم المتصلبين في نفي النسخ ومن المحتمل أن تكون الكلمة ممّا تلقفه المشركون من اليهود فكثيراً ما كانوا يراجعونهم في أمر النبي صلى الله عليه وآله؛(۱)

این آیه اشاره به نسخ و حکمت آن دارد و پاسخ به اتهاماتی است که به پیامبر صلی الله علیه و آله می زدند. از ظاهر و سیاق آیات بر می آید کسانی که پیامبر را دروغگو می دانستند، مشرکین بودند؛ هرچند یهودیان نیز در نفي نسخ بسیار سرسخت بودند. احتمال این نیز وجود دارد که مشرکین این سخنان را از یهودیان اخذ کرده باشند؛ چرا که در بسیاری از موارد درباره پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به یهودیان مراجعه می کردند.

قرطبی در کتاب خود یکی از معانی آیه را چنین عنوان کرده است:

إذا بدلنا شريعة متقدّمة بشريعة مستأنفة؛(۲)

چون شریعتی را به جای شریعت پیشین می آوریم...

وی در کتاب تفسیری خود بر این باور است که قائلین به نسخ تلاوت آیات قرآن نمی توانند به این آیه تمسک نمایند.

ابن عباس شأن نزولی برای آیه شریفه به این شرح نقل کرده است:

هرگاه آیه ای بر پیامبر مکرم اسلام صلی الله علیه و آله نازل می شد و خداوند متعال در آن آیه، دستور سختی بیان می فرمود و در مرحله بعد

ص: ۲۷۰

۱- (۱). المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۲، ص ۳۴۵.

۲- (۲). الجامع لأحكام القرآن، ج ۱۰، ص ۱۷۶.

آیه دیگری با دستور آسان تری نازل می کرد، مشرکین می گفتند: پیامبر صلی الله علیه و آله مسلمان ها و اصحاب خود را به تمسخر گرفته است؛ چرا که امروز دستور به چیزی می دهد و فردا از آن نهی می نماید.

این تغییر حکم ها نشانه آن است که حضرت این آیات را از پیش خود بیان نموده و بر خدا دورغ می بندد. در چنین شرایط و فضایی آیه شریفه وَ إِذَا بَدَّلْنَا آيَةً مَكَانَ آيَةٍ نَازِلٍ شَدَّ (۱).

بر اساس این شأن نزول از آیه شریفه، روشن می شود هیچ ارتباطی بین نسخ تلاوت و آیه ۱۰۱ سوره نحل وجود ندارد.

اما درباره کلمه «آیه» در این آیه شریفه نیز دو احتمال وجود دارد:

الف. برخی معتقدند معنا و مفهوم «آیه» در این آیه غیر از معنا و مفهوم آن در آیه ۱۰۶ سوره بقره می باشد. از این رو، این آیه هیچ ارتباطی با مسأله نسخ تلاوت ندارد. به عبارت دیگر، همان طور که کلمه «آیه» در سوره بقره ارتباطی به نسخ تلاوت ندارد، کلمه «آیه» در سوره نحل نیز چنین است.

ب. داستان، قضیه و معنای هر دو آیه یکی است. بنابراین، آیه شریفه سوره نحل بر نسخ، دلالت دارد. پس، اگر حکم سختی نسبت به قضیه ای جعل شود و بعد در همان مورد به حکم آسان تری تبدیل گردد، نسخ معنا پیدا می کند.

اکثر مفسرین احتمال دوم را تقویت نموده اند.

تا بدین جا سه تفسیر نسبت به آیه شریفه وَ إِذَا بَدَّلْنَا آيَةً مَكَانَ آيَةٍ

ص: ۲۷۱

مطرح شد که عبارت بودند از:

۱. آیه شریفه بر نسخ شرایع سابق به شریعت نو و لاحق دلالت دارد؛ لذا، بین این آیه با مسأله نسخ تلاوت، هیچ ارتباطی نیست.

۲. بنا بر تفسیر ابن عباس - مشرکین می گفتند: حضرت امروز آیه ای را نسبت به قضیه ای مطرح می نماید و روز بعد آیه ای دیگر نسبت به همان قضیه بیان می کند - نیز آیه با مسأله نسخ تلاوت ارتباطی ندارد.

۳. تفسیر اهل سنت بر این که مراد از کلمه «آیه» در آیه مذکور، آیه قرآن است و می توان آیه ای را جایگزین آیه ای دیگر نمود.

از احتمال سوم می توان نسخ را اثبات کرد؛ اما تنها بر نسخ و منتفی شدن حکم دلالت دارد و نه تلاوت آیه؛ همان گونه که علامه طباطبایی رحمه الله نیز بیان داشتند. بنابراین، معنای آیه شریفه حذف یک آیه از دایره تلاوت و جایگزینی آیه ای دیگر به جای آن نیست.

نتیجه آن می شود که هیچ یک از آیات ۱۰۶ سوره بقره و ۱۰۱ سوره نحل بر نسخ تلاوت دلالت ندارند؛ علاوه آن که از منظر عقلا- نیز نسخ تلاوت قابل پذیرش نیست؛ زیرا، معنا ندارد شارع مقدس تلاوت آیه ای را حذف نماید اما حکمش را باقی گذارد!

ناسازگاری نسخ تلاوت با قرآن کریم

علامه طباطبایی رحمه الله در ادامه بررسی آیات دال بر نسخ، می فرماید: بر فرض پذیرش نسخ تلاوت، باید نسخ آن آیات را به گونه ای توجیه و تحلیل کرد. به دنبال آن به بیان موارد آیات و توجیه آن ها می پردازد تا آن که می نویسد:

ص: ۲۷۲

أم كان ذلك لكونها غير واجده لبعض صفات كلام الله حتى أبطلها الله بإمحاء ذكرها وإذها ب أثرها فلم يكن من الكتاب العزيز الذي لا يأتيه الباطل من بين يديه ولا من خلفه، ولا منزهاً من الاختلاف، ولا قولاً فصلاً لا هادياً إلى الحق وإلى طريق مستقيم، ولا- معجزاً يتحدّى به ولا، ولا، فما معنى الآيات الكثيره التي تصف القرآن بأنه في لوح محفوظ، وأنه كتاب عزيز لا يأتيه الباطل من بين يديه ولا من خلفه، وأنه قول فصل، وأنه هدى، وأنه نور، وأنه فرقان بين الحق والباطل، وأنه آيه معجزه، وأنه، وأنه؟(1)

يا بايد اصل مسأله نسخ تلاوت را انكار كنيم و يا بايد اين طور بگويم كه چون آيات منسوخه برخى از صفات كلام خدا را نداشتند، خداوند آن ها را پاك کرده و از بين برده و ابطال نموده است. در اين صورت، اين آيات يا از قرآن ارزشمند و گرامى اى كه باطل از هيچ سو به آن راه ندارد، نبودند و يا منزّه از اختلاف، يا فصل الخطاب و هدايت و نور و جداكننده بين حق و باطل نبوده اند و يا آن كه معجزه نبودند و...

همان طور كه ايشان رحمه الله اشاره فرموده است، بر فرض پذيرش نسخ تلاوت، بايد حذف و انساء آيه دليلى داشته باشد و آن دليل، اين است كه آيات مذكور مانند آيه رجم، صفات كلام خداوند متعال را نداشته اند و بنا بر اين، در آغاز از كلام خداوند نبوده اند.

علامه رحمه الله در ادامه مى نويسد:

فهل يسعنا أن نقول: إنّ هذه الآيات على كثرتها وإبائها سياقها عن

ص: ٢٧٣

١- (١). الميزان فى تفسير القرآن، ج ١٢، ص ١١٧.

التقييد مقَيَّده بالبعض فبعض الكتاب فقط وهو غير المنسى ومنسوخ التلاوه لا- يأتیه الباطل وقول فصل وهدي ونور وفرقان ومعجزه خالده؟؛

آیا می توانیم بگوئیم این آیات (آیاتی که بر عدم ورود باطل به قرآن کریم دلالت دارد و بیان می کنند همه آیات، نور و فصل و هدایت و فرقان بین حق و باطل است) با کثرتی که دارند و در عین حال غیر قابل تقييد هستند، درباره برخی از آیات قرآن است؟ و آن بعض عبارت است از آیات فراموش نشده و آیاتی که تلاوت آن ها نسخ نشده است و این بعض فقط قول فصل، هدایت، نور، فرقان و معجزه است؟!.

با توجه به این مطالب، آیا می توان گفت: آیات منسوخه نیز همین صفات را داشتند و با این همه حذف شدند؟ اگر بگوئیم این صفات را داشته اند نسخ آن ها بی دلیل است و اگر بگوئیم یکی از این صفات را نداشتند، باید بگوئیم از آغاز این آیات از قرآن نبوده اند.

علامه طباطبایی رحمه الله در ادامه، حق مطلب را چنین بیان می کند:

فالحق أنّ روايات التحريف المرويه من طرق الفريقين وكذا الروايات المرويه في نسخ تلاوه بعض الآيات القرآنيه مخالفه للكتاب مخالفه قطعيه؛^(۱)

حق آن است که روایات تحریف که از شیعه و سنی نقل شده و روایاتی که دال بر نسخ تلاوت برخی از آیات هست، همگی به طور قطع با کتاب خداوند مخالف است.

بنابراین، باید گفت: نسخ تلاوت با آیات قرآن مخالف است.

ص: ۲۷۴

۱- (۱). الميزان في تفسير القرآن، ج ۱۲، ص ۱۱۷.

مخالفت نسخ تلاوت با سنت پیامبر صلی الله علیه و آله

نسخ تلاوت علاوه بر این که با قرآن مخالف است، با سیره نبوی صلی الله علیه و آله نیز مخالف است؛ چرا که اهل سنت هیچ یک از روایات دال بر نسخ تلاوت را به حضرت نسبت نداده اند. پیامبر صلی الله علیه و آله به عنوان نخستین و مهم ترین حافظ وحی و وظیفه داشت تا اگر نسخی در آیات صورت می گرفت، برای مسلمانان بیان کند؛ اما در هیچ یک از منابع اهل سنت سندی دال بر نسخ تلاوت یافت نمی شود که منتسب به پیامبر صلی الله علیه و آله باشد.

آنان علاوه بر روایات گذشته، به دو روایت دیگر برای اثبات نسخ تلاوت اشاره نموده اند که هیچ کدام از نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله نیست.

۱. عن البراء بن عازب قال نزلت هذه الآية حافظوا على الصلوات و صلاة العصر فقرأناها ما شاء الله ثم نسخها الله فنزلت حافظوا على الصلوات و الصلاة الوسطى (۱) فقال رجل كان جالساً عند شقيق له هي اذن صلاة العصر فقال البراء قد أخبرتك كيف نزلت وكيف نسخها الله والله أعلم؛ (۲)

براء بن عازب گوید: آیه «حافظوا على الصلوات و الصلاة الوسطى» نازل شد و تا مدتی ما آن را تلاوت می کردیم و سپس با آیه حافظوا على الصلوات و الصلاة الوسطى نسخ شد. مردی از او پرسید آیا صلاة الوسطى همان نماز عصر است؟ براء گفت: به تو گفتم که چگونه نازل شد و چگونه نسخ شد.

در نقد دلالت این روایت بر مطلوب اهل سنت، اولاً، همان گونه که

ص: ۲۷۵

۱- (۱). سوره بقره، آیه ۲۳۸.

۲- (۲). صحیح مسلم، ج ۲، ص ۱۱۳.

مکرر بیان شد و اهل سنت خود نیز آن را پذیرفته اند، برای اثبات نسخ آیه ای از قرآن و عدم نسخ، نمی توان به خیر واحد تمسک نمود.

ثانیاً، در مقام، خلطی صورت گرفته است؛ زیرا، اصل آیه شریفه عبارت است از: حَافِظُوا عَلَی الصَّلَاةِ وَ الصَّلَاةِ الْوَسْطَى وَ حضرت خود، نماز وسطی را به نماز عصر تفسیر فرمود؛ بعد براء از روی اشتباه تفسیر آیه را جایگزین آیه کرده است و به دنبال آن، ادعای نسخ آیه نموده است.

ثالثاً، در این روایت، نسخ تلاوت به پیامبر مکرم اسلام صلی الله علیه و آله نسبت داده نشده است؛ بلکه برداشت و تفسیر براء است. لذا، چه بسا برای او مسأله مشتبه شده بود.

بنابراین، با این روایت، نمی توان نسخ تلاوت را اثبات نمود و مانند این روایت، داستان معروف بئر معونه است که انس بن مالک آن را نقل کرده است.

۲. عن أنس رضی الله عنه أنّ النبی صلی الله علیه و آله أتاه رعل و ذکوان و عصبیه و بنو لحيان فزعموا أنّهم قد أسلموا و استمدوه علی قومهم فأمدهم النبی صلی الله علیه و آله بسبعین من الأنصار قال أنس کنا نسّمیهم القراء یحطبون بالنهار و یصلون باللیل فانطلقوا بهم حتی بلغوا بئر معونه غدروا بهم و قتلوهم ففقت شهرا یدعو علی رعل و ذکوان و بنی لحيان قال قتاده و حدّثنا أنس أنّهم قرؤوا بهم قرآناً «ألا بلغوا قومنا بأننا قد لقینا ربنا فرضی عنا و أرضانا» ثم رفع ذلك بعد؛(۱)

انس گوید گروهی از رعل و ذکوان و عصبیه و بنی لحيان نزد

ص: ۲۷۶

پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند و چنان وانمود کردند که مسلمان شده اند. پس از پیامبر صلی الله علیه و آله برای مسلمان کردن قوم خود یاری خواستند و پیامبر صلی الله علیه و آله هفتاد نفر از انصار - که آنان را «قراء» می خواندیم و روزها هیزم کشی می کردند و شب ها نماز می خواندند - را با آنان فرستاد. آنان هنگامی که به چاه معونه رسیدند خیانت کردند و آن هفتاد نفر را کشتند. پس تا یک ماه پیامبر صلی الله علیه و آله بر رعل و ذکوان و بنی لحيان نفرین فرمود. قتاده گوید: انس گفت: برای آن هفتاد نفر قرآنی خوانده می شد که «ألا بلغوا قومنا بأنا قد لقینا ربنا فرضی عنا وأرضانا» - به قوم ما این خبر را برسانید که ما با پروردگار خود دیدار کردیم و او از ما راضی شد و ما را راضی فرمود - سپس تلاوت این آیه نسخ شد و دیگر تلاوت نشد.

نکته قابل ذکر آن که در حدیث شماره ۴۰۹۵ باب غزوه الرجیح و رعل و ذکوان، عبارت «حَتَّى نُسَخَّ بَعْدُ» به جای «ثُمَّ رَفَعْ ذَلِكَ بَعْدُ» آمده است. (۱)

نقد روایت:

هر آن چه نسبت به روایت اول بیان شد، نسبت به این روایت نیز مطرح است؛

اولاً، این روایت نیز عنوان خبر واحد دارد و با خبر واحد نمی توان قرآن بودن کلامی را اثبات و یا نفی نمود.

ثانیاً، وزان، ترکیب، فصاحت و بلاغت این عبارت با قرآن سازگار نیست؛ لذا، این سخن کلام عادی و معمولی است.

ص: ۲۷۷

۱- (۱). عمده القاری، ج ۱۷، ص ۱۷۶؛ صحیح البخاری، ج ۵، ص ۴۴.

ثالثاً، در مسند احمد (۱) و صحیح مسلم (۲) بر پایه روایتی دیگر، عبارت:

«فقال رسول الله لأصحابه إنَّ إخوانكم قد قتلوا و أنهم قالوا اللهم بلغ عنَّا نبينا إنا قد لقيناك فرضينا عنك و رضيت عنَّا» نقل شده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله آن را به عنوان سخن هفتاد نفر صحابه مطرح فرموده است و نه قرآن.

رابعاً، سخن پیامبر مکرم اسلام صلی الله علیه و آله نقل به معنا شده و عین کلام حضرت نیست. لذا، نمی توان بدان استناد نمود.

سخن برخی از اهل سنت درباره بطلان نسخ تلاوت

برخی از متأخرین اهل سنت متوجه بطلان نسخ تلاوت شده اند و به آن تصریح نموده اند. از جمله، مؤلف کتاب فتح المنان فی نسخ القرآن که چنین نگاشته است:

ذهبت طائفه من العلماء إلى إنكار هذا النوع من النسخ وعدم وقوعه في كتاب الله عز وجل لأنه عيب لا يليق بالشارع الحكيم لأنه من التصرفات التي لا تعقل لها فائده ولا حاجة إليها وتنافي حكمه الحكيم ولأنه يخالف المعقول والمنقول ولأن مدلول النسخ وشروطه التي اشترطها العلماء فيه لا تتوفى ولأنه يفتح ثغره الطاعنين؛ (۳)

گروهی از علما این گونه نسخ را نپذیرفته اند و معتقدند چنین

نسخی نشانه کاستی قرآن است و سزاوار شارع حکیم نیست.

ص: ۲۷۸

۱- (۱) . مسند أحمد، ج ۳، ص ۲۷۰.

۲- (۲) . صحیح مسلم، ج ۶، ص ۴۵.

۳- (۳) . فتح المنان، ص ۲۲۳-۲۳۰.

چون از تصرّفاتى است که عقلاً فایده‌ای ندارد و نیازی به آن نیست و با حکمت حکیم منافات دارد. از یک طرف، مدلول نسخ و شروطی که علما درباره آن ذکر کرده اند در این نسخ رعایت نشده و از دیگر سو، دهان طعنه زندگان را نیز بر روی مسلمین می‌گشاید.

این نویسنده از جهت عقلی وارد شده و به این نتیجه رسیده است که خداوند متعال آیه‌ای را نسخ نماید و حکم آن را باقی بگذارد و یا حتی در پاره‌ای موارد، حکم آن را نیز نسخ کند؛ چنین چیزی عملی بی‌فایده و بی‌معنا است.

هم چنین مؤلف کتاب اصول فقه الاسلامی پرسشی را در این رابطه مطرح می‌کند مبنی بر آن که:

فَأَيُّ حَكْمَةٍ فِي نَسْخِ التَّلَاوَةِ دُونَ الْحَكْمِ؟ وَإِذَا كَانَتْ التَّلَاوَةُ نَسْخًا فَأَيُّ الدَّلِيلِ لِلْحَكْمِ بَعْدَ نَسْخِ التَّلَاوَةِ فَإِنْ قِيلَ أَنَّهُ سُنَّةُ رَسُولِ اللَّهِ فَلِمَ يَكُونُ الدَّلِيلُ مِنَ الْأَوَّلِ هُوَ السُّنَّةُ وَأَيُّ فَائِدَةٍ فِي تَكْلِيفِ الْقَوْلِ بِأَنَّهُ نَزَلَ قَرَأْنَا ثُمَّ نَسَخَتْ تِلَاوَتَهُ وَبَقِيَ حَكْمُهُ؟ (۱)

چه حکمتی می‌تواند در نسخ تلاوت باشد در حالی که حکم نسخ نشده است؟ اگر تلاوت نسخ شده است، دلیل بقای حکم بعد از نسخ تلاوت چیست؟ اگر گفته شود: دلیل سنت پیامبر صلی الله علیه و آله است، می‌گوییم چرا دلیل را از آغاز سنت ندانیم؟ چه فایده‌ای در این است که بگوییم حکمی را خداوند نازل فرموده و سپس تلاوت آن را نسخ کرده و حکم آن باقی مانده است؟

پس، محققین اهل سنت خود در دهه‌های اخیر مسأله نسخ تلاوت

ص: ۲۷۹

را انکار نموده اند و این، در حالی است که برخی از متعصبین اهل سنت نسخ تلاوت را به شیعه نسبت داده اند؛ همانند فردی که در این زمان زنده است و نسخ تلاوت را به سید مرتضی رحمه الله در کتاب الذریعه إلى أصول الشریعه نسبت داده است و به جلد اول این کتاب صفحه ۴۲۸ آدرس داده است؛ لیکن با مراجعه به کتاب، معلوم می گردد بابتی تحت عنوان «نسخ التلاوه دون الحکم ونسخ الحکم دون التلاوه» در آن وجود دارد، اما سید رحمه الله در ادامه بر این باور است که نسخ تلاوت، بدون نسخ حکم امکان ندارد. این شخص تنها عنوان باب را مشاهده کرده و بر اساس آن، نسخ تلاوت را به سید مرتضی رحمه الله نسبت داده است. این ترفند در بسیاری از کتاب هایی که ضد شیعه نوشته می شود، وجود دارد. چنین نویسندگانی تنها در صدد فریب عوام هستند و این ترفند برای آنان بسیار کارساز بوده است.

علت تعصب اهل سنت به مسأله نسخ تلاوت

درباره این که چرا اهل سنت به مسأله نسخ تلاوت تعصب داشته و به آن اهمیت می دادند؟ باید گفت ریشه آن در تعصب آن ها به خلیفه دوم است. از آن جا که خلیفه دوم به نسخ تلاوت آیه رجم یعنی «الشیخ والشیخه إذا زنیا» قائل بوده است، برای توجیه سخن عمر، بر نسخ تلاوت اصرار نمودند؛ در حالی که چنین عبارتی از قرآن نیست و غیر از او فرد دیگری، چنین ادعایی نکرده است.

پس از بررسی اقوال و روایات دالّ بر تحریف و نقد ادلّه قائلین به تحریف قرآن، شایسته است مسأله تحریف را از دیدگاه علمای دانش اصول فقه نیز مورد بررسی قرار دهیم.

علم اجمالی به وقوع تحریف در قرآن کریم

عدم تحریف قرآن به زیاده، به این معنا که در قرآن موجود هیچ کلمه و آیه ای اضافه نشده است، مورد اتفاق همه علما می باشد؛ اما در نقطه مقابل، عدّه ای از دانشمندان علم اجمالی به وقوع تحریف در قرآن به نقیصه را پذیرفته اند. از نگاه اینان کلمات و آیاتی از قرآن کریم حذف شده است که شأن قرینیت برای سایر آیات را داشته اند؛ به گونه ای که آیات موجود در کنار آیات محذوف، معنا و ظاهری دیگر پیدا می کردند. پس، با حذف برخی از آیات قرآن، حجّیت ظواهر سایر آیات نیز منتفی می گردد و به دنبال آن، نمی توان به آن ها تمسّک نمود.

آخوند خراسانی رحمه الله ادعای علم اجمالی به وقوع تحریف به نقیصه در قرآن را بعید ندانسته و برخی از روایات و مسأله «اعتبار» را نیز شاهد بر این ادعا می‌داند. (۱)

البته از نگاه بزرگان علم اصول، بعید ندانستن علم اجمالی به تحریف قرآن به نقیصه از سوی آخوند خراسانی رحمه الله ناشی از لغزش قلم ایشان است؛ چرا که روایات دال بر تحریف قرآن در منابع اهل سنت، مانند مسند احمد حنبل (۲)، صحیح مسلم (۳) و اتقان سیوطی (۴)، بیش از روایاتی است که در منابع امامیه آمده است و حتی در منابع اهل سنت، به سوره و آیات تحریف شده نیز اشاره شده است.

نکته مهمی که در جای خود بایستی مورد بررسی و دقت قرار گیرد، چگونگی ورود این روایات در منابع امامیه و اهل سنت است. یکی از آن روایات، روایتی است که یک زندیق یا یهودی محضر امیر مؤمنان علیه السلام آمد و منکر تناسب پاره ای از جملات و آیات قرآن شد؛ وی برای نمونه آیه شریفه: **وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَىٰ وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً أَوْ مَا**

ص: ۲۸۲

۱- (۱). کفایه الأصول، ج ۲۸۴: «و دعوی العلم الإجمالی بوقوع التحریف فيه بنحو إما یاسقاط أو تصحیف و إن کانت غیر بعیده کما یشهد به بعض الأخبار و یساعده الاعتبار إلا أنه لا یمنع عن حجیه ظواهره لعدم العلم بوقوع خلل فیها بذلك أصلاً».

۲- (۲). مسند احمد، ج ۸، ص ۱۴.

۳- (۳). صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۴۹۲.

۴- (۴). الاتقان فی علوم القرآن، ج ۳، ص ۸۲.

مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ذَلِكُمْ أَذْنَىٰ أَلَّا تَعُولُوا^۱ را گواه سخن خود مطرح نمود. در آیه به این نکته اشاره شده که اگر نسبت به عدم رعایت عدالت در مورد ایتام، ترس و وحشت دارید، با زنانی که ازدواج با آنان برای شما مناسب و پسندیده است، ازدواج کنید. از دیدگاه آن شخص بین صدر و ذیل این آیه تناسبی نیست!

بنا بر این روایت، حضرت در پاسخ او می فرماید: «عده ای از منافقین کلمات و عباراتی که بین دو قسمت از آیه وجود داشته و به اندازه ثلث قرآن بوده را حذف نموده اند».^(۱)

این روایت، شاهد تحریف به نقیصه در قرآن است؛ این در حالی است که با مراجعه به کتب تفسیری و شأن نزول آیات، وجود ارتباط بین این دو جمله روشن می گردد. به این بیان که آیه در مقام نکاح و ازدواج نازل شده است و خداوند متعال در این آیه می فرماید: «اگر در نکاح و ازدواج با دختران یتیم ترس آن دارید که عادلانه میان آن ها رفتار نکنید، با سایر زنان ازدواج کنید».

علامه طبرسی رحمه الله در کتاب مجمع البیان علاوه بر وجهی که ذکر شد، به پنج وجه دیگر برای تناسب بین صدر و ذیل این آیه اشاره می کند.^(۲)

آخوند خراسانی رحمه الله چنین روایاتی را شاهد بر بعید نبودن تحریف قرآن به نقیصه می داند. ایشان علاوه بر روایات، قرینه و شاهد دیگری نیز برای تحریف بیان می کند و آن «اعتبار» است.

ص: ۲۸۳

۱- (۲). الإحتجاج، ج ۱، ص ۲۵۴.

۲- (۳). مجمع البیان، ج ۳، ص ۱۱.

در ماهیت و مفهوم اعتبار بین محشّین کفایه اختلاف نظر وجود دارد. مشکینی رحمه الله عبارت «یساعده الاعتبار» را بر عدم تناسب بین برخی آیات معنا نموده است؛^(۱) بدین بیان که عدم تناسب بین صدر و ذیل آیه، شاهد بر حذف کلمه و یا عبارتی از آیه می باشد.

این در حالی است که از نگاه شیخ عبد الحسین رشتی^(۲) رحمه الله که یکی از دقیق ترین حواشی کفایه را نگاشته است، مراد از عبارت «یساعده الاعتبار» آن است که در زمان خلیفه سوم، پس از جمع آوری قرآن، عثمان یکی از قرآن های موجود را انتخاب کرد و دستور به سوزاندن سایر قرآن ها داد و این خود، دلیل بر تحریف در قرآن به زیاده و نقیصه است. البته نسبت به زمان جمع آوری قرآن کریم اختلاف نظر وجود دارد؛ عدّه ای آن را به زمان امیر مؤمنان علیه السلام و برخی دیگر به زمان عثمان نسبت داده اند که باید در جایگاه خود، مورد بررسی قرار گیرد. حال آخوند خراسانی رحمه الله با اعتماد به این مطالب، تحریف به نقیصه در قرآن کریم را بعید نمی داند.

ص: ۲۸۴

۱- (۱). کفایه الاصول (با حواشی مشکینی)، ج ۳، ص ۲۱۲.

۲- (۲). مراد مرحوم ملا- حبیب الله رشتی - که یکی از شاگردان مبرز شیخ انصاری است - نیست؛ بلکه مراد آیت الله شیخ عبدالحسین فقیهی، فرزند شیخ شعبان بن مهدی بن عبدالوهاب گیلانی نجفی و سبط علامه قاضی انصاری است. وی، در دوم شعبان ۱۳۲۱ ق، در نجف به دنیا آمد و در سال ۱۳۵۲ ق به قم مشرف شد و در این شهر ابتدا از محضر حاج شیخ عبد الکریم و پس از آن، سال ها در درس مرحوم آیت الله بروجردی شرکت کرد. آن چه در زندگی این مرد، جالب توجه است آن است که وی از طرف آیت الله بروجردی، نزدیک به ۳۰ سال، در ایام حج، طی چندین ماه در مکه و مدینه به سر برده و افزون بر بیان مسائل شرعی، وجوه شرعیه نیز از حجاج می گرفت. با توجه به آن چه درباره حضور وی در حرمین گفته شده، به نظر می رسد وی را باید به نوعی نخستین بنیان گذار بعثه به معنای امروزی آن دانست. وی در ۱۸ ربیع الثانی سال ۱۴۱۰ ق در قم درگذشت. شرح کفایه الاصول، ج ۲، ص ۵۸.

آخوند خراسانی رحمه الله علم اجمالی به تحریف قرآن به کاستی را محتمل می‌داند و برای اثبات حجیت ظواهر قرآن، در صورت حصول علم اجمالی بر تحریف قرآن، دو دلیل بر عدم مانعیت علم اجمالی به تحریف قرآن از حجیت ظواهر قرآن ارائه می‌کند:

۱. علم اجمالی به تحریف قرآن مستلزم علم به وقوع اختلال در ظواهر آیات نیست؛ در حالی که برای حکم به عدم حجیت ظواهر قرآن باید برای مکلف محرز شود آیه ای معین، با تحریف، دچار خلل و دگرگونی است؛ اما علم اجمالی به تحریف، چنین علمی را برای مکلف به همراه ندارد.

۲. بر فرض پذیرش این مطلب که علم اجمالی به تحریف، موجب اختلال در معنا و مفهوم آیه ای خاص شده باشد - به این صورت که ممکن است کلمه و یا جمله ای که شأنیت قرینیت داشته، از آیه ای معین حذف شده است - اما نمی‌توان ثابت کرد چنین اختلالی در آیات الاحکام واقع شده است.

در این مقام، علم اجمالی منحل می‌شود؛ زیرا، در محل خود به اثبات رسیده است ابتلای مکلف به تمام اطراف، شرط تنجیز علم اجمالی است؛ از این رو، در فرضی که برخی از اطراف از محل ابتلا خارج باشد، علم اجمالی نسبت به طرف محل ابتلا، به شبهه بدوی منحل می‌گردد و منجیزیت خود را از دست می‌دهد.

از نگاه آخوند رحمه الله مورد بحث از این مقوله است؛ زیرا، تنها حجیت ظواهر آیات الاحکام محل ابتلا است و سایر آیات از محل بحث

خارج اند؛ در حالی که احتمال تحریف تنها در غیر آیات الاحکام داده می شود. پس نسبت به آیات الاحکام شبهه بدوی است و با چنین فرضی، علم اجمالی از منجزیت ساقط می گردد.

محقق اصفهانی رحمه الله نیز سخن آخوند خراسانی رحمه الله را پذیرفته و منکر وجود انگیزه برای تحریف در آیات الاحکام شده و آن را منحصر در آیات ولایت دانسته است و از آنجا که آیات ولایت از گستره ابتلا خارج اند، علم اجمالی به شک بدوی نسبت به آیات الاحکام منحل می شود.^(۱)

دیدگاه محقق اصفهانی رحمه الله

محقق اصفهانی رحمه الله بحث از ظواهر آیاتی چون آیات اعتقادی که متضمن تکلیف فرعی نیست را بی معنا می داند؛ به دیگر سخن، حجیت ظواهر خطابی که متضمن تکلیف نیستند، بی معنا است؛ زیرا، حجیت در فرضی معنا پیدا می کند که بتوان در مقام احتجاج نسبت به مؤاخذه مکلف، وی را مذمت و یا عقاب نمود. پس، مراد از حجیت از نگاه ایشان «ما یصح الاحتجاج به» است؛ بدین بیان که اگر مکلف بدون داشتن دلیل عمل نماید، او را مستحق مؤاخذه می دانند. بنابراین، بحث درباره حجیت ظواهر آیاتی که متضمن قصص، عقاید و معارف باشند، بی معنا است، هرچند این آیات متضمن تکلیف به اصول هستند؛ زیرا، مطلوب در آیات اعتقادی، اعتقاد است و نه تعبد و عمل، تا بتوان بحث از حجیت ظواهر را در آن ها مطرح نمود.

ص: ۲۸۶

۱- (۱). نهاییه الدراییه فی شرح الکفایه، ج ۳، ص ۱۷۷: «إلا فیما یشتمل علی التکلیف و الآیات المتضمن للقصص و شبهها لا حجیه لظهورها بل الآیات المتضمنه للعقائد و المعارف لا حجیه لظهورها؛ إذ المطلوب فیها الاعتقاد لا التعبد و العمل».

نتیجه آن که از نگاه محقق اصفهانی رحمه الله بحث از حجّت اصطلاحی به معنای «ما یحتجّ به المولی علی العبد» در غیر آیات الاحکام بی معناست؛ چرا که حجّیت به مقام عمل و مؤاخذه مربوط است و بنابراین، تنها در آیات متضمّن تکلیف قابل تصوّر است و نه در آیات قصص، اعتقادی و....

به عبارت روشن تر، سایر آیات قرآن کریم، غیر از آیات الاحکام به یکی از دو دلیل از دایره ابتلای فقیه خارج اند:

دلیل اوّل: از یک سو، تنها آیات الاحکام مورد ابتلای فقیه است و از دیگر سو، در غالب موارد، در غیر از آیات الاحکام انگیزه تحریف وجود دارد و لذا، آیات الاحکام از اطراف علم اجمالی به تحریف خارج هستند. بنابراین، دیگر نیازی به بررسی مسأله علم اجمالی به تحریف نیست.

دلیل دوم: از نگاه محقق اصفهانی رحمه الله تمام آیات، حتی آیات الاحکام در اطراف علم اجمالی به تحریف قرار دارند، اما از آن جا که حجّت به معنای مصطلح در غیر آیات الاحکام معنا ندارد، تنها آیات الاحکام در دایره ابتلا باقی می مانند و غیر آن ها از دایره ابتلا خارج هستند.

از ابتکارات شیخ انصاری رحمه الله این است که خروج برخی از اطراف علم اجمالی از محل ابتلای مکلف، موجب عدم اعتبار و عدم منجزیت علم اجمالی است. (۱)

ص: ۲۸۷

۱- (۱). فرائد الأصول، ج ۲، ص ۲۶۵.

نظر آخوند خراسانی رحمه الله در عدم جریان اصالة الظهور نسبت به آیات الأحكام و اشکال آن

آخوند خراسانی رحمه الله نسبت به اشکال دوم خود استدراکی را مطرح می نماید مبنی بر آن که انحلال علم اجمالی و جریان اصالة الظهور نسبت به آیات الاحکام در فرضی قابل تصور است که احتمال نقص در آیات، به صورت قرینه منفصل باشد؛ اما در فرض احتمال وجود قرینه متصل در نفس آیه و تحریف و سقوط آن، ظواهر آیات الاحکام نیز حجیت خود را از دست می دهند؛ بنابراین، اصالة الظهور در آن جاری نمی شود؛ زیرا، این اصل در «ظهور معلوم» جاری می گردد و نه در «ظهور مشکوک»؛ بدین صورت که کبرای «کل ظاهر حجه» در فرضی معنا پیدا می کند که لفظ در معنایی ظهور داشته باشد، اما در فرضی که احتمال قرینه متصله داده شود، ظهور مشکوک است و در ظهور مشکوک، نمی توان اصالة الظهور را جاری نمود. (۱)

در نقد و اشکال این دیدگاه آخوند خراسانی رحمه الله نیز باید گفت: ایشان بین مسأله منجزیت علم اجمالی، حجیت اصالة الظهور و جریان این اصل خلط نموده است؛ چرا که بین عدم منجزیت علم اجمالی در فرض عدم ابتلا، با مسأله اصالة الظهور هیچ ارتباطی وجود ندارد؛ به دلیل آن که پشتوانه اصالة الظهور سیره و بنای عقلا است و به همین جهت، برای جریان اصالة الظهور باید به عقلا- مراجعه نمود در حالی که عقلا- در فرض احتمال تحریف، در هیچ آیه ای، اصالة الظهور را جاری نمی کنند؛ خواه محذوف متصل باشد و خواه منفصل. مسأله به

ص: ۲۸۸

این می ماند که شخصی بخش اول یک کتاب را در اختیار دیگران قرار دهد در حالی مراد جدی نگارنده کتاب از بخش اول در بخش دوم آن باشد. بنابراین، قسمت موجود حجیت خود را از دست می دهد.

پس، حتی در فرضی که علم اجمالی، به سبب خروج برخی از اطراف آن از محل ابتلا منجزیت خود را از دست دهد، باز نمی توان نسبت به آیات الاحکام، اصالة الظهور را جاری نمود. مانع عدم جریان اصالة الظهور در آیات الاحکام، علم اجمالی نیست تا با انحلال آن، مرتفع گردد؛ بلکه منشأ اجرای اصالة الظهور، بنا و سیره عقلا است که در چنین مواردی اصل را جاری نمی کنند.

نقد دیدگاه محقق اصفهانی رحمه الله

در مورد سخن محقق اصفهانی رحمه الله و به تبع ایشان، محقق بروجردی رحمه الله، مبنی بر خروج غیر آیات الاحکام از محل ابتلا بر پایه نگاه شیخ انصاری رحمه الله و محقق نائینی رحمه الله و مختار ما در مباحث اصول فقه - که حجت را به معنای جواز استناد به شارع می دانیم - باید گفت: سخنی ناتمام است؛ زیرا، با وجود علم اجمالی به تحریف، نمی توان هیچ یک از آیات - آیات الاحکام و غیر آن - را به خداوند متعال نسبت داد؛ خواه اثر عملی آن، مؤاخذه و عقاب باشد و خواه اثر عملی بر آن مترتب نباشد. پس، سخن در اسناد آیه ای از قرآن بعد از علم اجمالی به تحریف و عدم اسناد است که دیدگاه صحیح درباره آن، عدم امکان اسناد است. بنابراین، دیدگاه محقق اصفهانی رحمه الله را نیز نمی توان پذیرفت.

البته این اشکال مبنایی است؛ لذا، سخن محقق اصفهانی رحمه الله بر پایه دیدگاه شان درباره «حجت اصطلاحی» - ما یصحح الاحتجاج به فی مقام الذم والعقاب - صحیح است؛ زیرا، بر آیات مربوط به اعتقادات و قصص عقاب مترتب نمی شود؛ اما بر اساس مبنای مختار - که حجت به صحت اسناد آیات به خداوند است - قابل پذیرش نیست.

اما حتی بر اساس دیدگاه محقق اصفهانی رحمه الله نسبت به معنای حجت اصطلاحی، بر فرض وجود علم اجمالی به تحریف نیز می توان آیاتی چون لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا را به خداوند متعال نسبت داد؛ زیرا، آیات اعتقادی از دایره ابتلای مکلف خارج اند و از این رو، علم اجمالی درباره آن ها منجز نیست. لیکن بر اساس مبنای شیخ انصاری رحمه الله و دیدگاه برگزیده، با وجود علم اجمالی به تحریف در قرآن، نمی توان هیچ آیه ای را به خداوند متعال نسبت داد؛ چه آیات الاحکام و چه غیر آن؛ چرا که این آیات، در اطراف علم اجمالی به تحریف باقی هستند.

دلالت روایات دال بر تحریف را نیز نمی توان پذیرفت؛ زیرا، روایات تنها به مسائل اعتقادی مربوط نیست و بلکه از آیات الأحکام را نیز شامل است، مانند: آیه شریفه وَ إِنْ حِفْتُمْ إِلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَى فَانْكُحُوا... ۲ که درباره جواز نکاح با یتام است و ارتباطی با مسائل اعتقادی ندارد.

بزرگانی مثل محقق بروجردی رحمه الله نقد و سخن آخوند خراسانی رحمه الله

را پذیرفته اند،^(۱) اما اعظامی چون امام خمینی رحمه الله، محقق نائینی رحمه الله در فوائد الاصول و محقق خوئی رحمه الله در مصباح الاصول، دلیل ششم و نقدهای آن را مطرح نکرده اند؛ با این حال، محقق خوئی رحمه الله در البیان - که در این کتاب به بحث های مقدماتی تفسیر پرداخته است - دلیل ششم و اشکالات آن را نیز مورد بررسی قرار است.^(۲)

نقد محقق خوئی رحمه الله بر علم اجمالی به تحریف قرآن

محقق خوئی رحمه الله پس از بیان دلیل علم اجمالی به تحریف در قرآن کریم در مقام نقد آن نوشته است:

إن وقوع التحریف فی القرآن، مانع من العمل بالظواهر، لاحتمال کون هذه الظواهر مقرونه بقرائن تدلّ علی المراد، وقد سقطت بالتحریف؛^(۳)

وقوع تحریف در قرآن کریم از عمل به ظواهر قرآن مانع است؛ چرا که ممکن است ظواهر قرآن با قرائنی همراه باشد که بر مراد شارع دلالت کند و آن قرائن با تحریف از بین رفته باشد.

این بیان نشان دهنده آن است که ایشان علم اجمالی به تحریف در قرآن را باور ندارند؛ چرا که چنین علمی مانع حجّیت ظواهر قرآن است.

ص: ۲۹۱

۱- (۱). نهاییه الأصول، ص ۴۸۲: «و بالجمله، فأیات الأحكام لیست طرفاً للعلم الإجمالی بوقوع التحریف، و لو سلّم فلا یضر بحجّيتها أيضاً لعدم تصور الحجیه بمعنی جواز الاحتجاج به بین المولی و العبد فی غیر آیات الأحكام فلا یكون أصاله الحجیه فیها معارضه بغيرها».

۲- (۲). البیان فی تفسیر القرآن، ص ۲۷۱.

۳- (۳). همان.

ایشان در ادامه بهترین دلیل بر عدم تحریف را روایات امامان معصوم علیهم السلام و امر ایشان به رجوع به قرآن دانسته و می فرماید:

والجواب منع وقوع التحریف فی القرآن، وقد قدّمنا البحث عن ذلك، وذكرنا أنّ الروایات الأمره بالرجوع إلى القرآن بأنفسها شاهده على عدم التحریف، وإذا تنزلنا عن ذلك فإنّ مقتضى تلك الروایات هو وجوب العمل بالقرآن، وإن فرض وقوع التحریف فيه. ونتیجه ما تقدّم أنّه لا بدّ من العمل بظواهر القرآن، وأنّه الأساس للشریعه، وأنّ السنّه المحکیه لا یعمل بها إذا كانت مخالفه له؛^(۱)

در مباحث گذشته درباره عدم تحریف قرآن سخن گفتیم و یادآور شدیم روایاتی که به رجوع به همین قرآن موجود امر می کنند، نشان دهنده تحریف نشدن همین قرآن موجود هستند؛ بر فرض آن که بگوییم روایات دالّ بر عدم تحریف این قرآن نیست، لکن بر وجوب عمل به آن دلالت دارند؛ هرچند فرض نماییم قرآن موجود در دست ما تحریف شده باشد. در نتیجه، باید بگوییم ما ناچار به عمل به ظواهر قرآن هستیم و قرآن اساس شریعت است و روایاتی که مخالف با قرآن باشد مردود است.

بر فرض پذیرش تحریف و عدم دلالت روایات بر عدم تحریف قرآن کریم، روایاتی که در آن ائمه علیهم السلام به رجوع به قرآن و عمل به آن، امر کرده اند، به یقین، بر وجوب عمل به ظواهر همین قرآن دلالت دارند؛ چرا که فرمان امامان معصوم علیهم السلام به عنوان حجّت اقوا، بر علم اجمالی مقدّم است؛ به گونه ای که اگر چنین حجّتی وجود نداشت، علم

ص: ۲۹۲

تحلیل دیدگاه محقق خوئی رحمه الله

سخن محقق خوئی رحمه الله در صورتی صحیح است که بگوییم تحریف قرآن در زمان خود ائمه علیهم السلام صورت گرفته باشد و این درست نیست؛ زیرا، اولاً: تحریف در آن زمان با وجود امامان معصوم علیهم السلام بعید است؛ ثانیاً: ائمه علیهم السلام به رجوع و عمل به قرآنی امر کرده اند که در زمان حیاتشان در دست مردم بوده است.

اما اگر کسی ادعا کند تحریف قرآن کریم پس از زمان ائمه علیهم السلام اتفاق افتاده است، دیگر نمی توان به روایاتی که دالّ بر وجوب عمل به قرآن است، مراجعه و عمل کرد؛ زیرا، مراد امامان معصوم علیهم السلام مراجعه به قرآن موجود در زمان خودشان بوده، نه قرآنی که ادعای تحریف آن بعد از زمان امامان علیهم السلام است. از این رو، نسبت به تحریف بعد از زمان ائمه معصومین علیهم السلام تا به امروز ساکت است.

چرایی ورود روایات تحریف در مصادر حدیثی

از نکاتی که در قرآن کریم نسبت به یهودی ها و مسیحیان مطرح شده، مسأله تحریف کتاب آنان یعنی تورات و انجیل به وسیله آن ها است؛ از این رو، یهود و نصاری پیوسته به دنبال آن بودند که قرآن کریم را کتابی تحریف شده معرفی، مسلمانان را به تحریف قرآن متّهم کنند. بی گمان تحریف قرآن در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله ممکن نبود؛ زیرا، آن حضرت از

ص: ۲۹۳

تمام جزئیات آیات مطلع بودند؛ اما نسبت به زمان بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله یهود بر تحریف قرآن اصرار داشت و چنین ادّعایی را یکی از راه های مقابله با اسلام می دانست. به همین جهت، روایات مربوط به وقوع تحریف در قرآن مجید به کتاب های شیعه و سنی وارد شد.

عده ای اعتقاد دارند تحریف قرآن در گذر زمان و پس از پیامبر صلی الله علیه و آله اتفاق افتاده است؛ زیرا، در زمان پیامبر مکرم اسلام صلی الله علیه و آله قرآن از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله املا شده و دیگران آن را می نوشتند؛ افراد دیگری نیز از آن استنساخ می کردند؛ ضمن آن که بسیاری از اصحاب آیات قرآن کریم را حفظ می کردند. بنابراین، به طور عادی، امکان تحریف در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله نبوده است.

تنافی علم اجمالی به تحریف با عدم ذکر آن از سوی امامان علیهم السلام

آخرین نقدی که بر نظریه علم اجمالی به وقوع تحریف در قرآن کریم وارد است و از نقدهای گذشته دقیق تر است، این می باشد که اگر در زمان امامان معصوم علیهم السلام تحریفی در قرآن روی داده بود، هرآینه حضرات معصومین علیهم السلام آن را نقل می نمودند؛ این که ائمه معصومین علیهم السلام حتی یک مورد تحریف قرآن را بیان ننموده اند، با علم اجمالی به تحریف قرآن ناسازگار است. البته آنچه در برخی از روایات اشاره شده است مبنی بر آن که: «أما الكتاب فحرفوه وأما السنّه فقتلوه»^(۱) مراد از آن، تحریف معنوی و تفسیر به رأی است که در مباحث پیشین

ص: ۲۹۴

۱- (۱). البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۲۰: «ثم قال أبو جعفر عليه السلام: «أما الكتاب فحرفوا، وأما الكعبه فهدموا، وأما العتره فقتلوا، وكل ودائع الله نبذوا، ومنها فقد تبرءوا». به نقل از: مختصر بصائر الدرجات، ص ۹۰.

به طور مبسوط مورد بحث و بررسی قرار گرفت و بطلان آن مورد اتفاق شیعه و اهل سنت است.

از دیدگاه امامیه در زمان حیات ائمه علیهم السلام هیچ گونه تحریفی در قرآن کریم واقع نشده است؛ حتی به اندازه یک «واو» و یا «فاء». زیرا، اگر تحریفی روی می داد به طور قطع، امامان معصوم علیهم السلام به آن اشاره کرده بودند. پس، در زمان آن ها به مدت دو بیست و شصت سال قرآن مجید از تحریف مصون بوده است و اعتقاد ما بر این است که مصونیت قرآن کریم تا قیامت ادامه خواهد داشت.

ص: ۲۹۵

- القرآن الكريم.

١. ابن أبى زينب، محمد بن ابراهيم، الغيبه للنعمانى، تهران، نشر صندوق چاپ اول، ١٣٩٧ ق.
٢. ابوحيان اندلسى، محمد بن يوسف، البحر المحيط فى التفسير، بيروت، دارالفكر، ١٤٢٠ ق.
٣. اردبيلى، محمد بن على، جامع الرواه و إزاحه الاشتباهات عن الطرق و الأسناد، بيروت، دار الأضواء.
٤. اصفهانى نجفى، محمد حسين، مجد البيان فى تفسير القرآن، قم، مؤسسه البعثه، ١٤٠٨ ق.
٥. آلوسى، سيد محمود، روح المعانى فى تفسير القرآن العظيم، بيروت، دارالكتب العلميه، ١٤١٥ ق.
٦. انصارى، مرتضى بن محمد امين، فرائد الأصول، قم، مجمع الفكر الاسلامى، چاپ نهم، ١٤٢٨ ق.

٧. بحراني، هاشم بن سليمان، البرهان في تفسير القرآن، تهران، بنياد بعثت، ١٤١٦ ق.
٨. بروجردى، محمد تقى، نهايه الأفكار، تقرير درس آيت الله العظمى ضياء الدين عراقى رحمه الله، قم، مؤسسه النشر الإسلامى.
٩. بلاغى ربيعى، حسين، آلاء الرحمان، قم، مؤسسه البعثه، الطبعه الاولى، ١٤٢٠ ق.
١٠. تبريزى، موسى بن جعفر، أوثق الوسائل فى شرح الرسائل، قم، كتيبى نجفى، چاپ اول، ١٣٦٩ ق.
١١. تونى، عبدالله بن محمد، الوافيه فى أصول الفقه، قم، مجمع الفكر الاسلامى، چاپ دوم.
١٢. جوادى آملی، عبدالله، نزاهت قرآن از تحريف، قم، مركز نشر اسراء، تحقيق على نصيرى، چاپ اول، ١٣٨٦ ش.
١٣. حاكم نيشابورى، المستدرک، تحقيق: عبدالرزاق مهدى، بيروت، دارالکتب العربى، ١٤٢٩ ق.
١٤. حرّ عاملی، محمّد بن حسن، تفصيل وسائل الشيعه إلى تحصيل مسائل الشريعه، قم، مؤسسه آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، چاپ اول، ١٤٠٩ ق.
١٥. حسكاني، عبید الله بن عبد الله، شواهد التنزيل لقواعد التفضيل، تهران، مجمع إحياء الثقافه الإسلاميه التابعه لوزاره الثقافه و الإرشاد الإسلامى، ١٤١١ ق.
١٦. حلّى، حسن بن يوسف بن مطهر اسدى، أجوبه المسائل المهنائيه، قم، چاپخانه خيام، ١٤٠١ ق.

١٧. حلى، حسن بن يوسف، رجال العلامة الحلى، قم، منشورات الرضى.

١٨. خراسانى، محمّد كاظم، درر الفوائد فى الحاشيه على الفرائد، تهران، مؤسسه الطبع والنشر التابعه لوزاره الثقافه و الارشاد الاسلامى، ١٤١٠ ق.

١٩. خراسانى، محمّد كاظم، كفايه الأصول، قم، مؤسسه آل البيت لأحياء التراث، چاپ اول، ١٤٠٩ ق.

٢٠. خويى، سيد ابوالقاسم، البيان فى تفسير القرآن، قم، مؤسسه احياء آثار الامام الخوئى، چاپ اول، ١٣٨٤ ش.

٢١. خوئى، سيد ابوالقاسم، معجم رجال الحديث و تفصيل طبقات الرواه، قم، مركز نشر الثقافه الإسلاميه، ١٣٧٢ ش.

٢٢. زمخشرى، محمود، الكشّاف عن حقائق غوامض التنزيل، بيروت، دارالكتاب العربى، ١٤٠٧ ق.

٢٣. السجستانى، عبد الله بن سليمان بن الاشعث، المصاحف، بيروت، دار البشائر الاسلاميه، چاپ دوم، ١٤٣٢.

٢٤. سيد مرتضى، الذخيره فى علم الكلام، تحقيق لسيد احمد الحسينى، قم، مؤسسه النشر الاسلامى، ١٤١١ ق.

٢٥. سيوطى، جلال الدين، الاتقان فى علوم القرآن، سعيد المندوب، لبنان، دار الفكر، الطبعة الاولى، ١٤١٦ ق.

٢٦. سيوطى، جلال الدين، الدر المنثور فى تفسير المأثور، قم، مكتبه آيه الله مرعشى، چاپ اول، ١٤٠٤ ق.

٢٧. شاطبى، ابواسحاق، الموافقات، مصر، چاپخانه رحمانيه.

٢٨. شوشترى، نور الله، مصائب النواصب، تحقيق قيس العطار، قم، منشورات دليل ما، چاپ دوم، ١٤٢٩ ق.

٢٩. الشيباني، احمد بن محمد بن حنبل، مسند احمد بن حنبل، بيروت، دارالفكر، الطبعة الثانية، ١٤١٤ ق.

٣٠. شيخ صدوق، اعتقادات الإماميه، قم، كنگره شيخ مفيد، ١٤١٤ ق.

٣١. شيخ صدوق، من لا يحضره الفقيه، قم، دفتر انتشارات اسلامي وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم، ١٤١٣ ق.

٣٢. شيخ مفيد، محمد بن محمد بن نعمان، أوائل المقالات في المذاهب و المختارات، بيروت، دار المفيد للطباعة والنشر والتوزيع، چاپ سوم، ١٤١٤ ق.

٣٣. صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات في فضائل آل محمد، قم، مكتبه آيه الله مرعشي النجفي، چاپ دوم، ١٤٠٤ ق.

٣٤. طباطبائي، سيد محمد حسين، الميزان في تفسير القرآن، قم، دفتر انتشارات اسلامي جامعه مدرسين حوزه علميه قم، ١٤١٧ ق.

٣٥. طبراني، سليمان بن احمد، كتاب الدعاء، رياض، مكتبه الرشدناشرون، ١٤٢٩ ق.

٣٦. طبرسي، احمد بن علي، الإحتجاج على أهل اللجاج، مشهد، نشر مرتضى، چاپ اول، ١٤٠٣ ق.

٣٧. طبرسي، فضل بن حسن، مجمع البيان في تفسير القرآن، تهران، انتشارات ناصر خسرو، چاپ سوم، ١٣٧٢ ش.

٣٨. طبرسي، فضل بن حسن، مجمع البيان في تفسير القرآن، بيروت، دارالفكر، ١٤١٤ ق.

٣٩. طوسي، محمد بن الحسن، تهذيب الأحكام، تهران، دار الكتب الإسلامية، ١٤٠٧ ق.

۴۰. طوسی، محمد بن حسن، کتاب الخلاف، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۰۷ هـ.ق.
۴۱. طوسی، محمد بن الحسن، التبیان فی التفسیر القرآن، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
۴۲. طیب عبدالکریم، التفسیر القرآنی للقرآن، بیروت، دار الفکر العربی، چاپ اول.
۴۳. عسقلانی، ابوالفضل احمد ابن علی، لسان المیزان، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۳۹۰ ق.
۴۴. عیاشی، محمد بن مسعود، کتاب التفسیر، تهران، چاپخانه علمیه، ۱۳۸۰.
۴۵. فاضل لنکرانی، محمد، مدخل التفسیر، قم، مرکز فقه الائمه الاطهار علیهم السلام، ۱۴۲۸ ق.
۴۶. فاضل لنکرانی، محمد، معتمد الأصول، تقریر درس سید روح الله موسوی (امام خمینی رحمه الله)، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمه الله، چاپ اول، ۱۴۲۰ ق.
۴۷. فخر رازی، محمد بن عمر، مفاتیح الغیب، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ سوم، ۱۴۲۰ ق.
۴۸. فرات کوفی، فرات بن ابراهیم، تفسیر فرات الکوفی، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، ۱۴۱۰ ق.
۴۹. فیض کاشانی، ملا محسن، الصافی فی التفسیر القرآن، تحقیق: حسین اعلمی، تهران، انتشارات الصدر، چاپ دوم، ۱۴۱۵ ق.
۵۰. فیض کاشانی، ملا محسن، علم الیقین فی اصول الدین، قم، انتشارات بیدار، ۱۴۰۰ ق.

۵۱. قرطبي، محمد بن احمد، الجامع لاحكام القرآن، تهران، انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۶۴ ش.
۵۲. قمی، ابوالقاسم بن محمد حسن، القوانين المحكمه فی الأصول، قم، احیاء الكتب الاسلاميه، ۱۴۳۰ ق.
۵۳. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، قم، دار الكتاب، ۱۳۶۳ ش.
۵۴. کاظمی خراسانی، محمد علی، فوائد الاصول، تقرير درس میرزا محمد حسین نائینی رحمه الله، قم، مؤسسه النشر الإسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۶ ش.
۵۵. مامادو کارامبیری، موقف الرافضه من القرآن الکریم، بی تا، بی جا، مکتبه بن تیمیه.
۵۶. مجلسی، محمد باقر، مرآه العقول فی شرح أخبار آل الرسول، تهران، دار الكتب الإسلاميه، ۱۴۰۴ ق.
۵۷. مشکینی اردبیلی، ابوالحسن، کفایه الاصول (با حواشی مشکینی)، قم، لقمان، چاپ اول، ۱۴۱۳ ق.
۵۸. مظفر، محمد رضا، اصول الفقه، قم، مؤسسه النشر الإسلامی، چاپ پنجم، ۱۴۳۰ ق.
۵۹. معرفت، محمد هادی، التمهید فی علوم قرآن، قم، منشورات ذوی القربی.
۶۰. معرفت، محمد هادی، تاریخ قرآن، تهران، انتشارات سمت.
۶۱. منتظری، حسینعلی، نهاییه الاصول، تقرير درس آیت الله العظمی سید حسین طباطبائی بروجردی رحمه الله، تهران، نشر توکل، الطبعة الاولى، ۱۴۱۵ ق.

۶۲. نیشابوری، مسلم بن حجاج، صحیح مسلم بشرح النووی، بیروت، دارالکتب العلمیه، الطبعه الاولى، ۱۴۲۱ ق.

۶۳. نیشابوری، مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، بیروت، دار ابن حزم، ۱۴۱۶ ق.

۶۴. هلالی، سلیم بن قیس، کتاب سلیم بن قیس الهلالی، قم، الهادی، ۱۴۰۵ ق.

۶۵. واسطی بغدادی، احمد بن حسین، الرجال، محقق: محمدرضا حسینی، قم، دار الحدیث، چاپ اول، ۱۳۶۴ ش.

۶۶. واعظ بهسودی، سید سرور، مصباح الأصول، تقریر درس آیت الله العظمی سید ابوالقاسم موسوی خوئی رحمه الله، قم، موسسه إحياء آثار الامام الخوئی، چاپ اول، ۱۴۲۲ ق.

۶۷. واعظ بهسودی، سید سرور، مصباح الأصول، تقریر درس آیت الله العظمی سید ابوالقاسم موسوی خوئی رحمه الله، قم، مکتبه الداوری، چاپ پنجم، ۱۴۱۷ ق.

۶۸. وحید بهبهانی، محمدباقر بن محمد اکمل، الرسائل الأصولیه، قم، موسسه العلامه المجدد الوحید البهبهانی، چاپ اول، ۱۴۱۶ ق.

ص: ۳۰۳

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

